

بولتن كنگره

شماره ۱۰

## فهرست

در راه تدارک کنگره (۴) صادق ۵

برنامه ما امیر ۲۰

بنیان‌های برنامه ما (۳) امیر ۴۱

بنیان‌های برنامه ما (۴) امیر ۵۰

بهران شکست  
ویرانگری زیر پرچم‌های دروغین ۶۶

برخی ملاحظات درباره بهران در جنبش ما و  
راه برون رفت از آن رحیم ۷۷

بیاموزیم و بیشتر بیاندیشیم (۳) جمشید ۹۳

«پوست اندازی ایدئولوژیک» آیا  
شکاف دیر هنگام در همارتی کهنه؟ الله‌مومنی ۱۰۴

## دراهِ تدارک کنگره (۴)

فصل سوم:

دینالکتیک اصول آموزش و شرایط مشخص

"اینک زمان آن فرا رسیده است که کمونیست ها، نظریات، هدف ها و آرزوهای خویش را آشکارا دربرابر تمام جهان بیان کنند."\*

درست ۱۴۰ سال پیش، این جملات از نخستین طرح برنامه های، برای حزب کمونیست، حزب طبقه کارگر، توسط ماکس وانگلس به رشته تحریر درآمد. در طول این یکصد و چهل سال هم سیمای جهان در تمام نقاط آن، عمیقاً دگرگون شده است و هم تجربه عظیمی در جنبش کمونیستی و کارگری جهان گرد آمده است. مقابله میان ما نیفتست و برنا مه از حزب کمونیستی و کارگری در سال های فعلی، ساده ترین راه شناخت دگرگونی های عمیق و نیز اصول همچنان معتبرمانده برنا مه کمونیستی از آن زمان تا بنامروز است.

از آن زمان تا امروز، کمونیست ها در میان نظریات، اهداف و آرزوهای خویش یک فکر مرکزی را همچنان حفظ کرده اند: سوسیالیسم منتهی به یگانگی آلترنا تیو جاست که ما سوسیالیست ها را در پیروی از دیرینه انسان زحمتکش است که توسط طبقه کارگر تحت رهبری پیشاهنگ انقلابی آن که به ایدئولوژی سوسیالیسم علمی بچهره است، در روندی اساساً آگاهانه ساخته می شود.

وقتی می گوئیم سوسیالیسم جامعه ای است که آگاهانه ساخته می شود، این بدان معنا است که: نیروی رهبری کننده این تحول بزرگ با درک ضرورت تاریخی (قانونمندی تحول) آزاد می شود و با فته است که کلی ترین خطوط نقشه ای جامع و همه جانبه و کاملاً مشخص را برای تحقق آن از قبیل تدارک ببینند، نقشه ای که مجموعه "نظریات، هدف ها و آرزوهای" نیروی زحمت را برای ساختن آینده با زتاب دهد. سنت دیرین کمونیست ها در تدوین برنامه خود، اساساً متوجه تدوین طرح و نقشه ای مشخص است که مسیر و وظایف اساسی گذر به سوسیالیسم و تکامل شکوفایی آن را در آن شرایط مشخص معین می کند.

بنیادگذاران سوسیالیسم علمی در ما نیفتست برای لگوی جامعه ای که می خواهند، آگاهانه آنها نشان می دهند که وضع موجود کدام است و برای رسیدن به جامعه موعود، کدام اقدامات ضروری است. به علاوه آنها پیش بینی می کنند که: "این اقدامات طبعاً در کشورهای گوناگون با یکدیگر متفاوت خواهد بود." هر چند "تقریباً در همه پیشرفته ترین کشورها" می توان اقدامات مشابهی را برای گذار به سوسیالیسم انجام داد. بدین ترتیب ما نیفتست در ارائه نقشه تحقق انقلاب اجتماعی به دست هم برنا تیرا عمل مرحله تکامل اجتماعی، هم بر گونه گونی راه های تحقق انقلاب در کشورهای مختلف و شرایط متفاوت، و هم بر وجود قانونمندی های عام گذر به سوسیالیسم تا کید می و زود این ها همه تا کیداتی است که امروز هم کاملاً اعتبار خود را حفظ کرده است.

بدین ترتیب هدف حزب کمونیست از تدوین و ارائه برنا مه، ارائه طرح و نقشه ای است که اساسی ترین نظریات، اهداف، آرزوهای طبقه کارگر و عمده ترین راه های تحقق آنها را مشخص می کند. هدف از تدوین برنا مه، زمانی که هنوز انقلاب اجتماعی تحقق نیافته است، ارائه نقشه جامعه ای است. برای تحقق انقلاب اجتماعی در یک وضعیت اجتماعی کاملاً مشخص.

ما رکیسیم - لنبنسیم، آموزش انقلابی و علمی حلقه ای است که نه تنها تحلیل و شناخت سیستم

\* ما نیفتست - صفحه ۶۰

\*\* ما نیفتست صفحه ۱۰۱

تکامل اجتماعی و کشف قانونمندی عام آن را به عهده دارد، بلکه راه های کار بست این قانونمندیها و ساختن آگاهانه تاریخ را هم کشف کرده و فرا راه نیروی پیشاهنگ اجتماعی قرار می دهد. تجارب غنی انقلاب های اجتماعی پیروزمند عصر ما و روند ساختن سوسیالیسم طی دهه ها، اندیشه مارکسیسم-لنینیسم را غنا بخشیده و میقل داده است. به ویژه در زمینه مسایل مربوط به انقلاب اجتماعی، گذر به سوسیالیسم و تکامل سوسیالیستی جامعه اکنون با دقت و اوصولیت بیشتری می توان درک کرد که ضرورت ها و به زبان دیگر وجه های اصول عام و مشترک کدامند.

مانیفست می نویسد: "نخستین گام انقلاب کارگری، عبارت است از برکشدن پرولتاریا به مقام طبقه فرما نروا و به جنگ آوردن دموکراسی. پرولتاریا از فرما نروایی سیاسی خویش استفاده خواهد کرد تا تمام سرمایه را گام به گام از جنگ بورژوازی بیرون کشد، تمام ابزارهای تولید را در دست دولت یعنی پرولتاریا میسازد. به صورت طبقه فرما نروا متمرکز سازد."<sup>۱</sup>

برنا به حزب کمونیست اتحاد شوروی (ویرایش زینوویس) ضمن تأکید بر "اهمیت عظیم قانونمندی های کلی تکامل سوسیالیسم" آنها را به شرح زیر می شمارد:

"حاکمیت زحمتکشان ضمن نقش عمده (پیش برنده) طبقه کارگر، رهبری تکامل جامعه از سوی حزب کمونیست مجهز به ایدئولوژی سوسیالیسم علمی، تأکید بر مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و بر این اساس تکامل مطابق نقشه اقتصاد به سود تمام خلق، تحقق اصل "از هر کس به اندازه استعدادش، به هر کس به اندازه کارش"، گسترش دموکراسی سوسیالیستی، برابری و دوستی میان ملت ها و اقوام و دفاع از دستاوردهای انقلابی در برابر برچنگ اندازی های دشمنان طبقه ای."<sup>۲</sup>

۳- جلب استبداد نیمه که رکن و انگلس در شرایطی که در آن سرمایه می بردند، پس از کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا در نخستین مرحله به صورت عام، برای تغییر بنیادی جامعه پیشرفته آن زمان، اقدامات زیر را پیش بینی می کردند:

۱- ضبط املاک و صرف بهره حاصله از زمین برای تأمین هزینه های دولتی.

۲- مالیات تصاعدی سنگین

۳- لغو حق وراثت

۴- ضبط دارائی مهاجرین و شورشیان

۵- متمرکز اعتبارات مالی در دست دولت در بانک ملی و ...

۶- متمرکز وسایل حمل و نقل در دست دولت

۷- افزایش کارخانه های دولتی و ...

۸- الزام کارکنان برای همگان ...

۹- هم پیوندی کثرت و رزق و صنعت، کمک به زمین بردن فرق شهروده

۱۰- آموزش و پرورش رایگان، منع کار کودکان و ...

مانیفست صفحه ۱۰۲

۱۱- ویرایش نوین برنا به حزب کمونیست اتحاد شوروی

مقصوداً ز نقل مبسوط این دو بخش از ما نیفتست و از تحریر نویین برنا مه حزب کمونیست اتحاد شوروی ، نشان دادن این حقیقت است که چگونه اندیشه کمونیستی پا به پای زمان زندگی می‌کنند و تحول می‌پذیرد ، مقایسه این دو نوشتار از این نظر جالب است که نشان می‌دهد که چگونه ما هیست سوسیالیستی هردو فکر و تعلق آن به توده زحمت ، همچنان با برجا مانده ، اما هر زمان تکمیل و تصحیح شده و در همه جهات تکامل یافته است .

ایده مرکزی در زمینه قدرت سیاسی در زمینه عمده ترین وظایف آن در این ۱۴۰ سال هم چنان هموار به صورت قانوبندی عام بر تارک هر برنا مه کمونیستی درخشیده است و هنوز هم تماماً اعتبار خود را حفظ کرده است : برای سوسیالیسم با ید ما له قدرت سیاسی به سود توده زحمتگشا ن حل شود و در آن نقش پیش برنده و رهبری کنند بر عهده طبقه کارگر و حزب کمونیست قرار گیرد ، برای سوسیالیسم با یدما لکیت اجتماعی بر عهده ترین وسایل تولید تا مین شود و ا قتماً طبق نقشه هدایت شود .

در این جا موضوع بحث شگافتن این قوانین عام نیست ، در اینجا ما له ما این است که چگونه هر برنا مه حزب کمونیست ضمن حفظ خلقت و ما هیت طبقه ای عام خود ، پا به پای تکامل اجتماعی و مطابق تغییر شرایط تغییر می‌پذیرد و با ید پذیرد ، برنا مه عبارت است از طرحی مشخص برای تحول جامعه ای مشخص ، لذا هیچ برنا مه ای نیست که زمان آن را کهنه نکنند و اگر حزبی معتقد به این نباشد باید آن حزب را خود کهنه بینداشت . ما رکنس وانگلس فقط ۲۵ سال پس از انتشار ما نیفت در باره بیندهای دهگانه ای که در زیر نویس صفحه قبل نقل کردم می‌نویسند :

"ما توجه به پیشرفت عظیم صنایع بزرگ طی بیست سال اخیر ، و هم روند آن ان پیشرفت سا زمان جزئی طبقه کارگر ، و نیز با توجه به تجارب عملی انقلاب فوریه و سپس از آن هم بیشتر ، تجارب عملی تائی از کمون پاریس ، برخی از مواد این برنا مه امروز دیگر کهنه شده اند ."

جالب است که ۲۵ سال پس از تحریر ما مه سوم حزب کمونیست اتحاد شوروی ، در کنگره ۲۷ هسان نظری دربار ه آن از ا زائه شد که ۲۵ سال پس از تحریر ما نیفت دربار ه آن گفته شده بـــــــــــــــــود . م .س . گاربا جف در کنگره ۲۷ در این زمینه گفت :

"بسیاری چیزها در ربع قرتی که از تصویب سومین برنا مه گذشته در زندگی ما تغییر کرده است ، همه پیش بینی ها و استنتاجات درست نبودند ، تجارب تاریخی جدیدی اندوخته شده اند . . ."

امروز با رزیابی وجود دار که با گسترش انقلاب علمی و فنی ، سطح تکامل نیروهای مولده طی ۳۰ سال اخیر به اندازه تمام ۴۰۰۰ سال تاریخ بدون بشریت ارتقاء یافته است ، این ارزیابی وجود دار که طی دو تا سه دهه آینه نیز در جوامع پیشرفته صنعتی ، تغییرات بنیادین چشمگیری در ساختار اجتماعی پدید خواهد آمد .

فقط یک مثال بنا وریم ، به نظرمی رسد مفهوم سنتی دهقان ، به مثابه کسی که روی زمین کار می‌کند در چنین جوامعی تقریباً تمام معنای خود را از دست خواهد داد ، همین امروز هم کاملاً واضح است که در این جوامع ، اهمیت ما له زمین مطلقاً تحت الشعاع اهمیت مدرن تر سا یون تکنولوژی تولید کشا و رزی قرار گرفته است ، (چندی پیش نشریه اکثریت از امریکا خبر می‌داد که دهقانان امریکائی زمین را رها می‌کنند و قیمت مزارع شدیداً روبه کاهش است ) این پدیده ها با زم گسترش خوا هد یافت ، کار روی زمین تقریباً تمام می‌خورد و با کار روی ماشین داده است ، نیروی شاغل در بخش کشا و رزی در هفت کشور ما به داری پیشرفته ، کمتر از ۸٪ نیروی کار را به خود اختصاص می‌دهد . با ید انتظار داشت که با گسترش بیوتکنولوژی و کاربرد وسیع آن در تولید کشا و رزی ، دور تا زده ای از استحاله جمعیت روستا نشین آغا ز گردد .

حال این سؤال مطرح می شود: آیا با تکامل تاریخی، اندیشه‌لبنینی اتحادکارگران و دهقانان کهنه‌ترین زمینه‌ساز زبیروزی اکتبر بود؟<sup>۳۳</sup> و یا نشان‌داین و چکش سردر نقش آن نقش بست، به‌سایگان تاریخی سپرده‌نخواهد شد؟ (به‌یاددینا و ریدکه‌زمانی کسانی می‌خواستند برای ترمحاصره شهرها از طریق روستاها اهمیت تاریخی جهانی قابل شوند.)

من در اینجا به تغییرات بسیار عمیق در ساختار طبقه‌کارگر، به نقش‌کاهش روزافزون سهم‌کاریدی در تولید صنعتی و به‌ویژه به نقش به‌شدت رشدیابنده‌های به‌طور عالی آموزش‌دیده و متخصصین، در حیات اجتماعی و دیگر روندهای تحولات بنیادینی که نگاه واقعا تازه جهان‌پایانه هزاره دوم را از ما طلب می‌کند؛ اشاره‌ای نکردم، دنیای ما واقعا کام‌دراهای نیا ده است که تحلیل‌کاملا تازه و تکامل کیفی تئوری‌های مارکسیستی را ضروری می‌سازد.

در حال این همواره مسلم بوده است که پیشرفت اجتماعی از جمله در اشکال مبارزه طبقاتی و درسیاری از احکامی که دیروز "عام" شمرده می‌شدند نیز دست می‌برد، آنها را دوباره مبارزه‌سازی می‌کند، به‌صورت امری خاص در می‌آورد و با اساس آن رابطه‌حکمی متعلق به دیروز تبدیل می‌کند. با قطعیت باید گفت که در تئورهای انقلاب نیز هیچ حکم‌عامی وجود ندارد که خارج از محدوده زمان و مکان قابل استناد و یا حتی قابل درک باشد. قوانین و اصول نیز مشروط به شرایط معین هستند. منتی آن‌گاه که این شرایط تاریخی و یاجهانی است. طبعا اصول و قوانینی نافذند که آنقدر محدود و کلی هستند که قدرت تبیین همان دامنه و دایره وسیع را در خود حفظ می‌کنند. این

رهنمودها به‌همان اندازه که قدرت بیشتری برای کار بست در گستره تاریخی وسیع‌تری می‌یابند، به‌همان اندازه کلی‌تر و محدودتر شده و از جهات مشخصی که پاسخ‌گویی وظایف عملی باشد، بیشتر فاصله می‌گیرند. رهنمودهای عام‌تئوریک که حاصل تجربه تاریخی مبارزه‌کارگران در کشورهای مختلف جهان است، خود، برنامه عمل نیستند، آنها تنها راستاهای بسیار کلی را معین می‌کنند و از این نظر برای طبقه‌کارگر در هر کشور قوا لعا ده سودمند و ضروری است. اما تدوین طرح و نقشه عملی و مشخص‌برای تحول اجتماعی و وظیفه بسیار رستری است که انجام آن نه بر عهده کتاب‌ها، بلکه بر عهده مبارزانی است که در همان شرایط مشخص سرمد می‌کنند.

در ادبیات مارکسیستی معمولاً این طور نقل می‌شود که خط مشی و برنامه حاصل انطباق خلاق اصول و قوانین عام مارکسیسم-لنینیسم بر شرایط مشخص جهان و کشور است. این فرمول بنسندی اساسا درست است اما درک نادرست از اصطلاح "اصول و قوانین عام" و نیز تمایل به تعمیم و بسط تحارب منحصربه‌فرد (و یا دارای دامنه عمل محدود) به عنوان تئوری‌های عام راه‌معمای عمل انقلابی معمولاً بسیاری از نیروهای جنبش، به‌ویژه عناصر روشنفکری را بدین سمت سوق می‌دهد که از این فرمول بنسندی برداشتی دگماتیک و کلیشه‌ای ارائه‌دهند. در این فرمول بنسندی و اساسا در مارکسیسم

این‌ها البته به‌کشورما کمتر مربوط می‌شود، در ایران ما، مساله‌دهقانی همچنان یکی از عمده‌ترین مسایل جامعه و انقلاب است. تجربه انقلاب بهمن نیز همین را اثبات کرد، در سال ۸۰ در ایالات متحده آمریکا فقط ۴/۲٪ نیروی کار به تولیدکنندگی و رزی (و یا مداری) مشغول بوده است. این رقم در همان سال در آفریقای سیاه حدود ۷۰، در خاورمیانه ۵۴ و در آمریکا لاتین حدود ۳۴ درصد بوده است.

این بحث سال‌ها مطرح بوده است که اساسا لنینیسم تطبیق مارکسیسم است با شرایط خاص کشوری که در آن دهقانان اکثریت عظیم‌ها لری را تشکیل می‌دادند. نسو غ عظیم لنین در پاسخ صحیح و خلاق به مساله دهقانان در روندا انقلاب روسیه، البته ویژگی برجسته است؛ اما نمی‌توان پذیرفت که لنینیسم اساسا با پاسخ آن به نوع ارزشناط پرولتاریا و انقلاب آن با دهقانان مشخص و تعریف می‌شود. تاریخ نشان داد که لنینیسم بسط و تکامل مارکسیسم است جهت انطباق خلاق آن با شرایط مرحله تازه‌ای از تکامل سرمایه‌داری. (بخش مهم‌ترین احزاب سراد در کشورهای سرمایه‌داری همسختولت تاریخی - جهانی لنینیسم را مردود دانسته‌اند و در عمل مسکوت می‌گذارند).

مسأله است - طور نیست که یک چیز ثابت و ازلی - ابدی به نام " اصول و قوانین عام " وجود دارد و یک چیز متغیر و متنوع به نام " شرایط مشخص " که با بداولی را برده می‌منطبق کرد. چنین برداشتی از مارکسیسم - لنینیسم - روح زنده و خلاق آن را می‌کشد و نابود می‌کند. روحی که با بداولی شما از طریق تجارب تازه تر، از طریق تحلیل اوضاع تازه و تازه تر، از طریق شناخت پدیده ها و واقعیت های نو و نو شویده، هر روز غنی تر شود. روحی که با بدیهو ارا از طریق انطباق بر شرایط متحول جهان، و تا حد معینی کشور، زنده مانده است.

سال ها است که بسیاری از کمونیست ها مدام تکرار می‌کنند " ما رکیسم شریعت بی‌جان نیست اما به نظر می‌رسد این سخن را فقط از زبان کسانی می‌توان باور کرد که خود در جان بیخشدن به ما رکیسم شریعت، کسانی که از نزدیک شدن و تماس گرفتن با واقعیت های که در جامعه ما سرانگشاف می‌یابند، نمی‌آیند و قدرت برخورد و تحلیل علمی و واقع بینانه آن را در مغز خود احساس می‌کنند، کسانی که فرزند زمان خویشند، با چرخش آن، سوئی آفریننده و در همان راه رکاب می‌زنند. فرمول بندی " انطباق اصول بر شرایط مشخص جهان و کشور " تنها زمانی مفید است که خود " اصول " حاصل تحلیل تاریخی شرایط متحول جهان، و از جهات و تا حدود معینی، کشور باشد، اولیسن شرط کارست خلاقانه " انطباق اصول بر شرایط مشخص " آن است که خود بدیالکتیک و رابطه متقابل و زنده میان اصول و شرایط مشخص، کشف و در نظر گرفته شوند.

فقط در این صورت است که از قربانی کردن مارکسیسم - لنینیسم و دفن آن در کلیشه های گرد گرفته، می‌توان احتیاج کرد. کسی می‌تواند روح خلاق مارکسیسم را از آن خود سازد که صحبت آن را از واقعیت زنده و عملا موجود در مقیاسی واقعا تاریخی - جهانی درک کند و متقابلا آن را در پراکتیک و در انطباق با شرایط متحول جهان و کشور به کار گیرد.

در یکی از سرمقاله های نشریه کمونیست، ارگان ثنوریک حزب کمونیست اتحاد شوروی، پس از نقل این سخن لنین که گفت: " ما رکیست با بد زندگی زنده و فاکت های دقیق واقعیت را مدنظر قرار دهد، نه اینکه هم چنان به ثنوری دیروزین جنگ زند، دیالکتیک میان اصول و شرایط را چنین توصیف می‌کند:

" تا از اصول بیش ساخته دلخواه و تسلی بخش به سوی حقایق زندگی، بلکه از واقعیت های هستی و از روندهای واقعی زندگی به سوی استنتاج و فرمول بندی اصول و اهداف " \*

در میان گروه های چپ در ایران و در حد معینی در سازمان ما، گرایش به تعمیم نه جای تجارب معین ناشی از مبارزه انقلابی و به ویژه تجارب بلشویکی و بسط این تجارب به عنوان قانونمندی عمومی " با ثنوری انقلاب " و غیره که اعتبار چنان شعول و همیشگی دارند، همواره گرایش نیرو مند بوده است. به مقالات مندرج در بولتن کنگره و نیز به ده ها و ده ها مقاله منتهی که در زمینه مسائل انقلاب " ایران " توسط گروه های چپ ایران تحریر شده و می‌شود، نظری بیافکنید تا دریا بید به آنچه که لنین در برخورد با مسائل انقلاب روسیه با در رابطه با مشخصه های پیرویه انقلابی در آغاز قرن ۲۰ در اروپا گفته است، تا چه میزان و با چه وسعتی برای تدوین ثنوری انقلاب ایران مسؤرد استناد قرار می‌گیرند.

در سازمان، در دوره بحث ها پیرامون مسائل استراتژی و تاکتیک، که هنوز هم ظاهر ادا شده دارد، زیر تا نیرو حیه ناشی از شکست و ردیاست و برنا ما زمان در سال های ۶۵ و ۶۱ و بی آمدن آن که تشدید بحران عدم اعتماد به خود بود. در سال های ۶۵ و ۶۶ تدوین برنا مه و خط مشی مسؤرد

\* مقاله توسط آ. باکولیف دبیر کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش. در مسایل ایدئولوژیک که سال گذشته در انتقاد به دانشمندان علوم اجتماعی شوروی منتشر شد. ترجمه فارسی این مقاله توسط سازمان در مجموعه به مناسبت ۷۰ سالگی اکتبر منتشر شد. جهت آسای انتقاد مقاله متوجه عقب ماندگی دانشمندان علوم اجتماعی از نیازهای زمان و درک کلیشه ای و گاه لانه از مفهوم ثنوری است و از این نظر درای اهمیت زبا دشناخته شده است.

اساس یافته‌ها و ادراکات خود از اوضاع جهان و جامعه، به‌کاری بسیار دشوار و آکنده از "تگرانی و تردید" تبدیل شد. در شرایطی که سازمان ما با شکست یافته‌ها و ابتکارات گذشته خود مواجه بود، این کاملاً قابل درک است که چرا در تدوین طرح و نقشه تازه‌یافته‌های خودی (به‌ویژه یافته‌های حزب که نقش عمده‌را در تدوین آن خط مشی داشت) در زمینه "مسائل عملی و مشخص" برنامه‌ریزی شده تنها نتواند به "بالترین تئوریه" تبدیل شود، بلکه کمتر بتواند اعتماداً و با ضرورتاً به دست آورد. این کاملاً طبیعی است که در شرایط فوق‌تئوریه تخریب تاریخی مشخص در سازمان، تئوریه کلاسیک‌ها به "بالترین تئوریه" در تدوین طرح و نقشه عملی و مشخص ما تبدیل گردد. طرح استراتژی و تاکتیک موب پلنوم وسیع فروردین ۶۵ نیز در شرایط تدوین شده دستگاره‌بری سازمان زیر شدیدترین فشارها از جانب روحیاتی که به یافته‌های مستقل خود شدیداً بی‌اعتماد بود، قرار داشت. روحیاتی که برای جلب اعتماد خود به سند، تنها متلاش خود را به کار گرفت که آن را هر چه بیشتر به سوی چپ و نیز به سوی تکرار همان فرمول بندی‌های کلاسیک‌ها بکشد و آن را به سوی "تئوری ناب" که کمتر می‌توان تشخیص داد که برای آنجا و توسط کی تهیه شده است، نزدیک کند.

منظور در این جا این نیست که گفته شود، احکام اساسی طرح استراتژی و تاکتیک نا درست بوده است. خیر، بیشتر احکام آن\*\* نه فقط برای ایران بلکه برای بسیاری کشورها، صحیح و مفید خواهد بود. اما هنوز کارهای بسیاری باقی است که می‌باید انجام می‌دند تا سند خودشان را ده‌گانه صرفاً خاص ایران، برسترواوضاع عین جهان و برای سازمان تهیه شده است.

ما تحت تاثیر بی‌اعتمادی به خود که از شکست خط مشی نشأت می‌گرفت، به رجعت به "تئوری عام" شایع شدیم. بنا به بدگفت این کار به پیاده بود و اهمیت آن را کم‌بها کرد. اما قطعاً باید تا کیدگر در کده از دست‌یابی به فرمول بندی‌های کلاسیک‌ها، که اعتماداً تا به امروز حفظ می‌کنند، تا دست‌یابی به رهنمودهایی که از دل واقعیت‌های زنده‌جا معدوم‌ها و برخاسته و تا کشف راه‌های عملی و مشخص غلبه برنا بی‌سما نه‌های ایران کاری دشوار تر و بر مسئولیت ترازدست آورد پلنوم ۶۵ است.

فکر تشبیل و ترسوئی که برای حل هر مسأله مشخص انقلاب ایران، انبیاخی از نقل قول‌ها از کلاسیک‌ها و با خیلی که هنر کند، تحریرات و اسناد این یا آن حزب را تا حد می‌آورد، فکر دگما تیک و کهنه‌ویا در مانده‌ای است که تا در نیست خود کاشف و معما را انقلاب ایران باشد. حزب زنده‌آن است که این فکر کهنه‌را کنار بگذارد که گویا همواره و برای همه کن، گنجینه‌ای از تئوری‌های حاضر و آماده وجود دارد که فقط آن‌ها را باید در هر شرایط مشخص به کار بست. برنا موهخی اساساً نه، افکار زنده‌ای هستند ناشی از انطباق افکار ما زنده (افکاری که خود انکاس کلی‌ترین ویژگی‌ها و روندهای تاریخی - جهانی در وضع حاضرند) بر شرایط مشخصی که به سرعت متحول می‌شوند.

اما کاش گسترش بحران عدم اعتماد به یافته‌های خود، تنها در تمایل افراطی به "بازگشت به تئوری" و تشبیل تعصب آلود به "کلاسیک‌ها" بنا زتاب می‌یافت. تجربه می‌موزد که دامنه و گسترش بعدی این بحران و به‌ویژه نتوانی در غلبه بر آن، گرایش افراطی دیگری می‌آید. گرایشی که به صورت بحران عدم اعتماد به تئوری و تئوریه تجربه عام خود را بروز می‌دهد. امروز ما مشخصاً، دیگر با خطر مخوفه شناختن تکامل ما رکنیم بعداً زمرگ لنین و برداشت‌های کلیشه‌ای و دگما تیک از آن مواجه نیستیم. امروز هم در عرصه ملی و بین‌المللی، دورتازهای از بیگاری به مراتب دشوارتر از گذشته بر سر دفاع از حقیقت و اعتبار ما را رکنیم. لنینیسم و غلبه بر دید و عدم اعتماد دیسه‌آن در جریان است. از دید تاریخی، با تا کید با بدگفت که در جامعه نیز خطر ارتداد از ما رکنیم. لنینیسم

\*\* چندمقاله از لنین، چاپ جدید سازمان صفحه ۴۶، توصیه می‌کنم این مقدمه را بخوانید.  
\*\* بعداً مفضل تفسیر هر یک از این احکام مورد بحث قرار خواهد گرفت.



به مثا به یک سیستم فکری، و کهنه پنداشتن آن در بین فعالین جنبش به هیچ وجه کم تر از خط سرد در کنگره دگما تیک و عقب مانده از آن نیست. روندهای آتی برای این رزما بی با زهم مهرا تیدبیشتر خواهدزد.

ما یک بار در سال ۵۹-۵۸، با فکردگما تیک عقب ماندهای که اندیشه ما رکیسیم- لنینیسم را به همان آتا رما رکن وانگلس ولنین ختم می کرد، دست و پنجه نرم کردیم. ما با تکیه بر ضرورت تکامل و پویایی ما رکیسیم، تاکید کردیم که این تکامل نه به طور خود به خودی، بلکه از طریق تحلیل علمی و دانشمانوشونده، از واقعیت های جهان متحول شونده و از طریق جمع بست خلاق درس های پراتیسیک مبارزاتی کمونیست ها و دیگر نیروهای پیشرو، متحقق می گردد. ما امروز با دیدن دست آورد بزرگ خود با زهم تکیه کنیم و در عین حال یادآور شویم که جهان بینی ما، ما رکیسیم- لنینیسم، به مثا به سه یگانه جهان بینی علمی و انقلابی دوران ما، یگانه سیستم جامع فکری است که این ظرفیت را از خود نشان می دهد که نوبما ندوبا زهم با سخگوی عمده ترین مسایل مبرم شعور و هستی اجتماعی باشنند. ما رکیسیم به مثا به یک سیستم با گذشت زمان کهنه نمی شود، می توان ندوبا پدغنی ترومتکا مل تر کرد. برای انقلاب کردن، مجهز بودن به شعوری های عام و جهان بینی علمی البته که لازم است، اما این به هیچ وجه کافی نیست. هرا انقلاب، کشوری و منطق خاص خود را دارنگه آن را فقط و فقط فعالین جنبش انقلابی در همان کشور می توان ندوبا پددرک و کشف کنند. ما سرتجا مبه سوی سوسیالیسم خواهیم رفت و سوسیالیسم نیز سوسیالیسم است. سوسیالیسمی که علیزغم شما مویزگی های خاص خود در هر کشور، در آخرین تحلیل از همان قانونمندی های عامی پیروی می کند که تاکنون شناخته شده اند. اما تجربه بسیار رفنی و متنوع دهه انقلاب در کشورهای مختلف، امروز دیگر کما ملامتبات کرده است که هر کشور، از راهی اساسا منحصربه فرد که الگوی تکرار شونده هیچ انقلاب دیگری نیست، به سوی سوسیالیسم می رود. برای ما نیز هیچ الگوی از پیش ساخته و حاضر آماده ای وجود ندارد. تجربه سوسیالیسم را فقط ما می توانیم بسازیم و ما الگوی خاص انقلاب ایران را راه رسیدن ایران بسازیم. سوسیالیسم را فقط ما می توانیم بسازیم و ما الگوی خاص انقلاب ایران را می توانیم بسازیم. ما الگوی خاص انقلاب ایران که منحصرا توسط پیشاهنگ طبقه کارگران ایران کشف و شناخته می شود.

اردیبهشت ۶۷

## فصل چهارم:

### اهمیت مسایل متدینیک

مقدمتاً یا بیدیگویم، اولاً در میان رفقای ما، کاربرد واحدی برای مفهوم متدینا روشن وجود ندارد. بسیاری از رفقا، "روش" را در مقابل "بینش" قرار می‌دهند و سپس در این باره بحث می‌کنند که آیا روش اهمیت بیشتری دارد یا بینش؟

برخی رفقا بر روی اهمیت "روش‌ها" در حل و فصل وظایف سازمانی انگشت می‌گذارند و تا کیند می‌کنند، به صحت "اهداف و نیات" وقتی می‌توان پی برده که از روش‌های سالمی برای تحقق آنها بهره گرفته شود، برخی دیگر، این "تاکید بر روش‌ها" را در مقابل "تاکید بر بینش‌ها" قسراً ردا ده روش‌ها را ناشی از بینش‌ها می‌شمارند. در این مورد، به نظر من، از مفهوم روش (یا متد) درجای خود استفاده نشده است. برای اینکه بحث در برابر هم‌گم نشود، بهتر است مسأله در این مورد نه به صورت "روش‌ها" و "بینش‌ها"، بلکه به صورت "گفتار" و "کردار" یا "تئوری و پراکتیک" طرح شود تا هم مکان قضاوت صحیح‌تری دربار آنها تشریحی گرایشات مختلف فرا هم شود و هم مفهوم متد و اهداف و نیز اهمیت و مقام آن‌ها در مجموعه حرکت سازمان درجای خود شناخته شود.

ثانیاً اهمیت مسایل متدینیک در تئورین برنا مه‌ویبه طور کلی در امر رهبری، در فرهنگ سازمان عمدتاً کم‌رنگ و کم‌بها می‌شود. اکنون دیگر پس از انتشار رده‌ها مقاله در بولتن در زمینه مسایل برنا، بینش‌ها و نیز بدو این زمینه هیچ تردیدی داشت. چرا که تا کنون در زمینه متدولوژی برنا، ما اساساً هیچ بحث جدی و موثری انجام نکرده‌ایم. آنچه در این نوشته آمده است، ادعای آن را ندارد که همه مسایل متدینک را مورد توجه قرار داده است، کار موثرتر و بیش‌تری در این زمینه ضرور است. (بدین منظور لازم است رفقای که در این عرصه صاحب‌فکرند، سازمان و جنبش را تسبیح‌نگذارند) - من در این مختصر می‌گویم، برنا ما از جهات مختلفی که عمده‌ترین آنها عبارتند از روش برخورد و رابطه برنا ما با علم و با توده، با جا مع و با زمان، مورد توجه و مداقت قرار گیرد.

برنا مه‌طبقه‌کارگرایک‌سوسیالیستی است علمی که راه صحیح و ممکن انقلاب اجتماعی و وظایف آن را مشخص می‌کند و از سوی دیگر، آئین‌های است که اهداف، آرزوها و ایده‌آل‌های مردم زحمتکش را با زبان می‌دهد. برنا ما از یک طرف با ی‌دخصلت علمی و انقلابی خود را تا به آخر حفظ کند و از سوی دیگر، با ی‌دقا در گرد در میان و وسیع‌ترین توده‌های خلق یعنی زحمتکشان نفوذ کند و پیرچهره مردم روزمره‌شان گردد.

تلفیق صحیح این دو صخلت در برنا ما، معمولاً ز دشوارترین کارهاست. در کشور ما که روشنفکران برخاسته از قشر میانی و با سطح رشد فرهنگی محسوساً متناهی از توده زحمتکشان، بخش اعظم طرفداران سوسیالیسم را تشکیل داده‌اند، یک آفت مهلک جنبش چپ همواره بیگانگی درون‌ساک مجموعه تبلیغ و ترویج ما و حزب، و از این دوجه مرا تبت بدتر سایر گروه‌های چپ، با زیست‌سازان و درک توده‌های مردم زحمتکش است.

در سال‌های پس از انقلاب، زمانی که ما فرصت یا فیتیم آغوش خود را به سوی توده‌های مردم باز کنیم، نفوذنا پذیری تبلیغ و ترویج ما در میان مردم، تمام‌مقایلین توده‌ای ما را تکسنان داد. در کارخانه‌ها و محلات، تلاش‌ها و ابتکارات موثری برای بردن ایده‌ها، نظریات و اهداف چپ به میان مردم توسط بسیاری رفقا به‌کار گرفته شد. نتاج رب خوبی به دست آمد، اما این فرصت بسیار کوتا ه بود. با بدادعا ن کرده هنوز ما برای کارسی در میان مردم، بسیار کم‌بها عتیم.

سؤال روشن‌کننده‌ای طرح می‌کنم: آیا شما وقتی به مسایل برنا مه‌ای فکر می‌کنید، کدام

عوامل ذهن شما را در سیطره خود می‌گیرد؟ ارزیابی من این است که در این سالها، فرمول‌هایی که از ذهن ما گذشته است، بیش از آنچه که تحت تاثیر مشخصات خاص ما و مختصات واقعی مردمی کنه با یاد آن برنا مسه را بی‌پذیرند، تنظیم شده‌ها شده، در رابطه با بنیادهای دفاعی در برابر حملات سایبر گروه‌ها و در پناه کتاب‌های کلاسیک، که نقش چتر دفاعی را برعهده داشته‌اند، تنظیم گردیده‌اند. طرح استراتژی و تاکتیک را دوباره از این زاویه که گفتم، مرور کنید. از سبب آن برای خبرگان کناره خوبی پیدا است که فرمول بنیدی‌های آن در کدما بین ارتباط و کدما بین روحیات و در خدمت حل کدما بین نیازها، تهیه و تنظیم شده‌اند. به طور کلی این عادت ما چپ‌ها شده است. مثل اینکه ما چپ‌ها بیشتر دوست داریم و با عادت کرده ایم همدیگر حرف بزنیم تا با مردمی که هنوز "هوادر" نشده‌اند، این عیب واقعاً بزرگی است.

ما در کمیسیون برنا مه در باره متدولوژی برنا مه نویسی و برای کشف مکانیسم‌هایی که خصلت علمی و انقلابی برنا مه را با توان جذب توده‌های و خصلت بسیج‌گر آن پیوند زده، بحث‌های زیادی داشته ایم. در کمیسیون، این فکر که در برنا مه باید کدما کدما تلاش را به کار گرفت که فرمول بنیدی‌ها به زبان هر چه ساده تر نوشته شود، موردتأکید جدی است. اما به نظر می‌رسد تا قضا در این میان وجود دارد. زیرا اگر بخواهیم (که می‌خواهیم) برنا مه، سندهویتی ایدئولوژیک - طبقا تسمی سازمان باشد، طبعاً این امر را ترویجی معینی به برنا مه می‌دهد. به نظر می‌رسد اولاً نمی‌توان و نباید بپذیرد ما را صرفاً به یک سند تبلیغی - سیاسی تنزل داد. وظیفه تبلیغ اساساً برعهده سیاست و خط مشی است. ثانیا به استناد اینکه برنا مه اساساً یک سند شوریک - سیاسی است، نمی‌توان و نباید برنا مه‌ای نوشت که فقط برای کمیته مرکزی و یا رفقائی که سال‌ها روی آن کار کرده‌اند، قابل فهم و جذب باشد.

گرایش به برخورد آکادمیک با مسایل مبارزه سیاسی و توده‌ای، هنوز هم در میان ما بسیار نیرومند است. برنا مه برای کارکنان آکادمی علوم و با فقط برای عناصر پیشرو و آگاه‌هایی که قدرت جذب آن را دارند، نوشته نمی‌شود. رمز موفقیت برنا مه، علاوه بر صحت ارزیابی‌ها و درستی جهانات اساسی و وظایفی که در مقابل حزب قرار می‌دهد، زبان آشنا، سهل و توده‌گیر آن است. اثباتاً سند فرمول بنیدی‌های پیچیده شوریک در برنا مه، که تنها برای معدودی از علمای ما زکسیت مفهوم است! قدرت نفوذ برنا مه می‌گردد. باید با تمام قوا تلاش کرد تا آنجا که ممکن است برنا مه ما، انعکاس زبان حال مردم، انعکاس فرهنگ ایرانی، سخن ملی آن و بیانشور و احساس و ادراک خود توده‌های مردم باشد. مردم باید در سخن سازمان، حرف دل و سخن آشنای خود را بیابند.

تا کید در این زمینه از این نظر نیز ضروری است که! رتجاج از این نقطه ضعف ما، اکنون در جهت دروغ بزرگ و عوام‌فریبی علیه ما، بیشترین بهره‌برداری‌ها را کرده است. زبان سرخ ما برای همزبان‌هایی با توده‌های میلیونی مردم، احتیاج دارد که یک بار نه چند بار زبانه‌ها را بخورد. در فرمول بنیدی‌های پیش نویس طرح برنا مه، تلاش شده است که این اصل متدیگ مورد توجه قرار گیرد. با این حال، سند مذکور، به اعتقاد من، از این نظر جای کار بسیار دارد. البته اصلاح در این جهت طبعاً برای ما که به زبان سرخ خود گو گرفته ایم فقط آن را می‌فهمیم، بسیار دشوار است. این را که بسیاری رفقائی ما، مسایل متدیگ را امری فرعی تلقی می‌کنند و بسیاری دیگر نیز اگر فرمول بنیدی‌ها، تکرار همان فرمول‌های کلاسیک نباشد، به آن شک می‌کنند را نیز باید در مجموع سه دشواری‌های کار افزود.

مسأله دیگر، حجم برنا مه است. برنا مه هر چه خلاصه تر باشد، نافذتر است. هر گاه بتوان آن را نه راه طوری نوشت که تمام مطالبات آن را بتوان به خاطر سپرد و در تبلیغ و ترویج شفاهی به کار برد، آنگاه آن را باید از نظر تسهیل فعالیت عملی موفق دانست. اما البته اینجا هم معمولاً

کلام را شکیل می‌کند. این را با دید نظر گرفت. مشخص تر صحبت کنیم: در تنظیم برنا مه‌نبا بدفقط بوده‌اى سازمان که در صدد آن با بدسلمه و ما حب تحصيلات با لاتر هستند، در نظر گرفت. ملاک در تنظیم فرمول بندى ها با بدسلمه دانش، روان شناسى و ويژگى هاى کارا کترى ستیک قشرا کارگران و زحمتکاران آگاه کشور ناست. ملاک با بدسلمه آگاهى کارگر ميان سالى با شده در انقلاب شرکت داشته، مدرسه ابتدائى را گذرانیده، دانش سياسى و ويژه‌اى هم جز آن چه ببقيه شهروندان دارند کسب نکرده است.

قدرت برنا مه حزب طبقه کارگر در هر کشور، قبل از هر چیز در بيوندى شفته است که برنا مه با همان جا معونهيا زهاى زنده آن برقرار می‌کند. برنا مه یک سند تکرا ر شونده نيست که به زبان هاى مختلف و براى کشورهاى مختلف ترجمه می‌شود، تکرار می‌کنم، تمام انقلابات معاصر و روند ساختمان سوساليسم در هر کشور جداگانه عميقا و مکررا ناست. در دهانده نکهته براى انقلاب و نه براى سوساليسم، هيچ راه از زيباش معين شده و تکرا ر شونده وجود ندهد.

در اين جا منظوراين نيست که فرهنگ، سنن و خلق و خوى و زبان ايرانى در تدوين و اجراى برنا مه مورد توجه قرار گيرد. اين طبيعى و بديهى است و من جداگانته به آن اشاره کردم. در اينجا آن چه مورد انتقاد و حتمى آن هم با لاتر، مورد تنفر ما است، موضوع کبيبه بردارى و الگوبردارى از ديگران است. در اين جا کاهلى در شناخت ويژگى هاى جا معه، مردم و مسائيل کشور خود و چشم دوختن به حاصل کار ديگران، مورد انتقاد است. در فصل سوم، موضوع رابطه اصول با برنا مه و خط مشى مورد بحث بود. من در آنجا خطر "انزجار ب ديگران خود سرانه اصول ساختن" و تلاش براى "تطبيقت" آن در جا معه ما را مورد انتقاد قرار دادم. در اين جا دلنياختن به کارها و استکراوات ديگر اجسزاب سرا در خودباختگى و زمين نهادن مسئوليت شناخت مشخصه هاى وضع موجود جا معه و کشف راه حل مسائيل آن از عهده خود را، مورد انتقاد قرار می‌دهم.

شايد تصور رود در اينجا منظورا شناخت جا معه آن است که نظام اجتماعى اقتصادى در جا معه چيست؟ سرما يه دارى است يا نه؟ به کسى که اين قدر راحت طلب است بايد گفت: "برادر! کجاي کارى؟! اکنون بيش از ۱۰۰ کشور دنيا، راه تکامل سرما يه دارى را طى می‌کنند، آن چه که شما بيه عنوان "ويژگى ايران عرضه می‌کنيد، وجه مشترک بيش از ۱۰۰ کشور با متنوع ترين شرايط اقتصادى، اجتماعى، فرهنگى و سياسى است که هر کدام به طور مشخص مسائيل خاص خود را دارند. ما له اين نيست که کشور ما سرما يه دارى است. ما له شناخت مرحله، شيوه ها و مشخصه هاى رشد سرما يه دارى ايران مطرح است. به علاوه اين تنها یک وجه ما له است. ما کسورى هستيم؛ در اى موقعيت اقتصادى و ژئوپوليتيک مطلقا خاص، و با ساختار روينائى سياسى - اجتماعى ويژه اى که همواره استبداد سياسى و مذهب شيعه؛ از معنا صربسا ربرجسته آن بوده اند. تحولات سياسى، تحول در آرايش طبقه هاى اجتماعى معينى که به ويژه طى ۳۰ ساله اخير در جا معه ما گسترش يافته است و با لافره تاريخ کا ملاويژه جنبش کمونيستى و کارگرى کشور ما؛ آن جهات عمده اى است که ما با يد برنا مه و خط مشى ما را از آن خود سازد. توجه به اين جهات، شناخت آنها و ارائه راه حل هاى که مسائيل نا شى از وجود اين جهات را با سخگواست، وظيفه منحصر به فرد ما کمونيست هاى ايران است. تنها در چنين صورتى است که مى‌توان ادعا و اثبات کرد که آرى، ما صاحب یک برنا مه و خط مشى خاص خود هستيم که الگوى تکرار شونده انقلاب و سوساليسم در هيچ کشور ديگرى نيست.

با زمان ما در راه تهيه برنا مه و تدارک کنگره گا م بر مى‌دارد. اکنون سوال بزرگ همه فدا نيان خلق اين است که آيا قادر خواهيم شد به برنا مه اى مجهز شويم که حاصل شناخت واقعى مجموعه مشخصه هاى کشور ما ناست؟ با شده افتخار تحقق اين آرزوى بزرگ از آن ما گردد.

راستی، هیچ فکر کرده‌اید که رویا در بافت افکار ما کمونیست‌ها، چه جای بزرگی دارد؟ همه چیزها حاکی از آن است که نیمی از وجود ما، نیمی از ضمیر حزب ما، در رویا و نیم دیگر در واقعیت می‌زیسد.

رویای ما، جا معی طبقه‌ها دلانه و کاملاً مرفهی است که آزادی کامل فرد را به او بازگردانیده و او را از هرگونه ستمی رها نموده است. این رویای کمونیستی، البته که بوج نیست، تخیل مذهبی نیست، پشتوانه آن درک علمی تاریخ است. رویای ما کمونیست‌ها، پشتوانه قدرت مفاومت و فداکاری و منبع بزرگ شور و انرژی انقلابی ما است.

رویای کمونیستی ما در طول تاریخ، همانگونه که برای ما منبع الهام و آفریدگار شور و انقلابی ما بوده است، همانگونه نیز، زمینه‌ساز بزرگی‌نشانیدن خود به جای واقعیت و یک عامل عمده در سرایت ذهنی‌گری، ندیدن و یا تمایل به ندیدن واقعیت و امکانات واقعی بوده است. شما به تاریخ کمونیسم از نخستین روز تا امروز، نگاه کنید، آنچه که در کار کمونیست‌ها، به مثابه یک نقطه ضعف عمده برجسته بوده است، نشانیدن رویا به جای واقعیت است، توگویی شوق دست‌یابی انسان به جهانی عاری از ستم و غارتگری، از کار رجبری، ما کمونیست‌ها را همواره به سوی خوش‌بینی غیر واقعی، به سوی ندیدن موانع و به سوی کم‌بها دادن به سرمایه‌داری و پربها دادن به امکانات خودی و به سوی شتابزدگی‌های زیانبار، سوق داده است.

برنا به طبقه‌ها رگ‌های غیب‌گویی نیست و این مرضی است که در طول سال‌ها همواره جنبش ما را تهدید کرده است. سعی در پیش‌بینی تمام مشخصات تحولات آتی و صدور احکام قطعی در باره طرق رشد انقلاب و تمام حوادثی که گویا "قرا راست" رخ دهد، نشان "دقت بیشتر" در کار برنا به نویسی نیست. این‌ها همه نشان‌دهنده برخورد هوس‌آلود با امر انقلاب، نشان‌دهنده سعی در تبدیل رهبری زنده به مرده، و نشان‌دهنده از عدم احساس مسئولیت در قبال سرنوشت مردم است.

این پندلن‌ن با ایده‌های در سرمایه‌بند که گفت: "اگر ما کوچک‌ترین ادعائی را اعلام کنیم که قادر به تحقق آن نشائیم، فقط قدرت برنا به خود را تضعیف خواهد کردیم". در این صورت آن‌ها (زحمتکشان) فکر خواهند کرد که برنا به ما، فقط فاشتر است\* مشهورترین وعده بوج در برنا سه حزب طبقه‌کارگر، وعده‌ها نشانیدن جامعه شوروی به مرزهای کمونیسم تا سال ۱۹۸۰ در برنا به مصوب حزب کمونیست آن کشور، در سال ۱۹۶۱ است. زبان‌های این وعده بوج (که نه فقط در زمینه مسایل اقتصادی و اجتماعی، بلکه بیش از همه در کارهای تئوریک حزب در ذهن فعالین آن مردم خود را بساز یافت)، فوق‌العاده سنگین بوده است. در چین طرح "جهش بزرگ" و "انقلاب فرهنگی"، چنان ضرایبی به منافع خلق و امکانات رشد جامعه چین وارد آورد که تا سال‌ها هنوز هم غیر قابل جبران است.

و برای ما، ارزیابی‌هایی که مرحله رشد اجتماعی - اقتصادی کشور و وضعیت جنبش کمونیستی و اوضاع ژئوپلیتیک منطقه را به گونه‌ای می‌بیند که گویا عدم‌تأمین رهبری طبقه‌کارگر و عدم شروع پیشرفت جامعه در راستای سوسیالیسم، قبیل از همه، نتیجه‌گناهان ما کمونیست‌ها است، آشنا‌ترین، تئوریک‌ترین و مهم‌ترین نمونه‌های ذهنی گمراهی و نشان‌دهنده فاشتر بودن فاشتر واقعیت است.

یک نمونه دیگر مثال بن‌نیم: بسیاری از ما فکری کنیم که وقتی ما در راه قدرت سیاسی قرار گرفتیم، دیگر هیچ‌کس در هفته بیش از ۴۰ ساعت کار نخواهد کرد و کمتر از ۳۰ روز مرخصی سالانه نخواهند داشت. در حالی که این تصور کاملاً ذهنی است. البته ما هر کار را موظف خواهیم ساخت که ساعت کار ما در هفته را احتمالاً به ۴۰ ساعت کاهش دهد. اما این اصطلاحاً این معنا نیست که فعالیت تولیدی و اقتصادی جمعیت فعال به ۴۰ ساعت در هفته محدود می‌شود. هم‌اکنون نیز به اطراف خود نگاه کنید، کمتر کسی را می‌بینید که روزانه فقط ۵ تا ۵/۵\* ساعت به فعالیت برای کسب

\* مجموعه آثار ج ۳۶ صفحه ۶۶ روسی

\*\* متوسط ساعت کار در هفته در آخرین سال قبل از انقلاب ۵۱/۵ ساعت اعلام شد. اما تصور می‌رود که در زندگی واقعی این رقم حتی از این هم بیشتر باشد.

درآمد برپا زد، و بقیه وقت را "استراحت کند. سطح رشد نیروهای تولیدی در جامعه ما به گونه‌ای است که لغویاً اتلاف امکانات و تعاملاً زحمتکشان برای کار شخصی، شغل دوم و افاده کاری، فشرده زندگی برآنان را به شدت افزایش داده، امکانات رشد اقتصادی را از زمین برده و فعالیت‌های بازاریا برای کالونیروی کار را به شدت گسترش می‌دهد.

برنا مه را با ید برای تحول در روزی زمین تدوین کرد. البته این کار زمانی که هنوز بسیاری از انقلابیون کشور ما هنوز در آسمان‌ها پرواز می‌کنند، کار چندان ساده‌ای نیست: فقط نگارنی این است که وقتی پایمان به زمین برسد، دیگر برای رفتن نباشد. خیال که متسع الهام و قدرت ما است، آنگاه که به خیال پردازی بدل شود به خطرناک‌ترین دشمن درونی ما فرا می‌رود. به راستی یک برنا مه موفق چقدر عمر می‌کند؟ آیا اسلامی‌توان برنا مه را زمان بندی کرد؟

احزاب کمونیست خاکم، علاوه بر برنا مه (پروگرام) حزب، که برای یک مرحله تاریخی جامعه تنظیم می‌شود، یک برنا مه (پلان) یا طرح زمان بندی شده (عمدتاً ۵ ساله یا چنانچه اندک ۲۰، ۱۵ ساله) هم تدوین می‌کنند که جهات اساسی رشد اجتماعی - اقتصادی کشور را معین می‌کند (دوواژه "پروگرام" و "پلان"، هر دو در فارسی به غلط یا سهو، "برنا مه" ترجمه شده است) احزاب کمونیست در رژیم‌های پارلمانی معمولاً، در آستانه انتخابات، مهم‌ترین وظایف و روش‌سیاستی را که در صورت کسب قدرت در آن مقطع معین، به اجرا خواهند گذاشت، درستندی که آن را عموماً "برنا مه عمل" می‌نامند، انتشار می‌دهند.

به طور قطع باید گفت که برنا مه حزب طبقه کارگر برای یک مرحله تکامل تاریخی نمی‌تواند و نباید زمان بندی شود، حتی احزاب خاکم (احزاب غیرحاکم که دیگر جای خود را دارند) هیچگاه تمام نیروها، با ازمترها و روندی که مرحله تکامل اجتماعی را به پیش و پایان می‌برند، در اختیار و تحت کنترل خود ندارند. به علاوه تشخیص بسیاری از آن‌ها، تازه تنها پس از تحولات سیاسی اجتماعی و اقتصادی آینده، امکان پذیر می‌گردد.

با این حال برنا مه عمر معینی ندارد. گذشت زمان لزوماً، آن را کهنه می‌کند و در نهایت عمر آن را به پایان می‌رساند. برنا مه البته‌های تشریح اهداف جزئی و روزمره نیست. پرداختن به این امور، وظیفه سیاست و خط مشی است. در برنا مه مسایل کلی ترو مهم‌تر که عموماً، خلعت سمت دهنده دارند، تشریح می‌شود. رعایت این اصل متدیک، برنا مه را به سندی که خلعت "در ازمسندت" دارد نزدیک می‌کند. ایده آل آن است که برنا مه تا پایان مرحله‌ای که برای پایان بردن آن نوشته شده است، تا زگی و کارائی خود را حفظ کند. البته واقعیت این است که پیچیدگی فوق‌العاده و وضع غیرقابل پیش بینی بودن بسیاری از روندها، عملاً این "ایده آل" را دست‌نابافتنی می‌کنند. اشاره می‌کنم یکی از عمده‌ترین دلایلی که برنا مه فعلی حزب کمونیست اتحاد شوروی را نه "برنا مه چهارم"، بلکه "ویرایش جدید" همان برنا مه سوم نامند، آن بود که نمی‌توان سطح تکامل سوسیالیسم در شوروی را مرحله‌ای تاریخی "متفاوت از دهه ۶۰ ارزیابی کرد.

در وضعیت فعلی، عمر هر برنا مه‌ای که سازمان ما بپذیرد، به عوامل عینی و ذهنی معینی مشروط است. وضع جزئی سیر تحول اوضاع جهان، در مرحله فعلی، تا با یداری اوضاع سیاسی در منطقه‌ها و رمیانها و ازم مهم‌تر، فقدان یک چشم‌انداز روشن و با ثبات در ایران به طور عینی، عمر هر برنا مه‌ای که بپذیرفته شود را کوتاه می‌کند. تردیدی نباید داشت که دقیق‌ترین و محتاطانه‌ترین برنا مه‌ها نیز در پایان قرن "ویرایشی نویسن" را الزامی خواهند کرد. به علاوه از لحاظ ذهنی هم مسایل وضع با یداری مواجه نیستیم، اندیشه ما رکنیسم - لتینیتسم، اکنون یک مرحله تکامل کیفی خود را پشت سر می‌نهد تا خود را با تا زگی‌های جهان امروز، جهان با یا نه قرن تطبیق دهد، جنبش کمونیستی و کارگری جهانی نیز در آستانه یک وضع جزئی قرار گرفته است. افکار و اندیشه‌های نو راده‌های نو و نو تری برای حل وظایفی که در مقابل جامعه قرار می‌گیرد، توسط ما کمونیست‌ها کشف و

ابتکار می‌شود. در سازمان ما نیز همین اوضاع با وضوح تمام به چشم می‌خورد. اگر برده‌دودنا شمی از دل نگرانی‌ها و ناراضی‌ها، مقابله جوشی‌ها و تلافی‌های خودغرضانه برای استخراج ۱۲٪ از پیش چشمانمان کناره‌رو، این وضوح با زهم‌واضح‌تر خواهد شد. راست‌آین است که همه رفقای ما نیستی‌دارند فکری می‌کنند. به راهی شده و به راه آینه. راهی که به اعتباری هفده ساله، به اعتباری هفتاد ساله و به اعتباری هم‌یکصد و چهل ساله است. به خود و به درون رفقای خود بستنید. کدام رفیق را شما خفته و خواب‌گرفته یا فته‌اید؟ ولع جذب و هضم و تحول شوینی که جنبش جهانی و جهان ما را می‌نورده و واقعا، سازمان ما را بلیعه‌ده است. سازمان ما نیز در یک وضع چرخشی قرار گرفته است.

حال در این شهر پراشوب، به کسی که برای برنام‌های که امروز در سازمان ما تولد می‌یابند، خواب "عمر دراز" می‌بینند، باید گفت "صحت خواب"!



و اما یک نکته بسیار مهم در حاشیه بحث :

شاید تصور رود در کم‌رکشی این اوضاع نا پیدار، رفتن طرف برنام "دل شیر" می‌خواهد. شاید هم این اوضاع بسیاری از ما را بلا به این نتیجه برساند که در این وضع قمر در عقرب، اصلا خطائی از برنام‌ه نوشتن بزرگ تر نیست. بگذارد وضع چرخشی به پایان برسد.

اما، واقعیت این است که برای پیروزمندان به پایان رسانیدن این وضع چرخشی، هیچ تدبیری بهتر از آن نیست که افکار حول برنام‌ه متمرکز و شوک‌ناشود. فرار از پیرا ختن صریح و مستقیم به کار تدوین برنام‌ه، فقط زمینه تشدید اغتشاش فکری و رشد تفا‌دها و توهمات در سازمان را مساعدتر می‌کند. وقتی امروز ما در ضمیر خود، در وجدان خود، فقط بخشی از آن جبار که حل خواهد شد، حل کرده ایم، هیچ منطقی نمی‌پذیرد که چون برای ما در سال‌آتی و سال‌های پس‌از آن، باز هم مسائل تازه ترو تا زه‌تری مطرح می‌شود، امروز از بیان منسجم هر فکر و نوشته‌ای که برای حل و فصل مسائل جامعه ما، در این امتناع کنیم و به این امید دست نگه‌داریم که فردا، برنام‌های مثل دسته گل تحویل سازمان دهیم. تجربه سازمان و دیدا لکتیک زندگی می‌گوید که این "دسته گل" فقط زمانی واقعا وقف سازمان می‌شود که از همین امروز، کار سازمان یافته، کاملاً سیستماتیک و مشخص روی بند برنام‌ها انجام می‌پذیرد. نه حزب کمونیست اتحاد شوروی و نه هیچ‌یک از احزاب حدی نمی‌گویند و نخواهند گفت بگذارد ببینیم، آخرش چه می‌شود. بعد برنام‌ه بدهیم، همه برنام‌ه خود را با شعور امروز خود تدوین می‌کنند. اما نه برنام‌ه فکر مرده‌ای که بلا تغییر می‌ماند. بلکه برنام‌ه فکری زنده‌ای که با تحول زندگی، تحول می‌پذیرد.

به نظر می‌رسد، بیم‌زکا رجدی روی برنام‌ه، خود از بحران عدم اعتماد خود، ریشه می‌گیرد. این ارزیابی اشتباه است که کار روی برنام‌ه در وضع فعلی، بی‌نفسه، سازمان را به اشتقاق تهدید می‌کند. اینکه عدم تصویب برنام‌ه در گذرگاه بیشتر به تا مین و تحکیم وحدت فکری و سیاسی در سازمان کمک می‌کند یا تصویب برنام‌ه، پاسخی کاملاً روشن دارد. این خود کار برنام‌ه نیست که سازمان را به انشعاب تهدید می‌کند ("بولتن" هم، بی‌نفسه، نه وحدت آفرین است، نه انشعاب‌زا)، تعیین کننده روحیات و تمایلاتی است که در ذهن هر یک از ما شکل می‌گیرد. روحیه‌ای که می‌کوشد در فکر خود و برای وجدان خود، در یک جریان، دو جریان، بیابند، روحیه‌ای که رسالت خود را در این می‌بیند که سازمان را به نو و کهنه، بورکرات و دم‌مکرات، انقلابی و اپورتونیست و... (بقیه را خود شما بشمارید) تقسیم کند. چنین روحیه‌ای اگر برای تقسیم یک برود، برنام‌ه در اختیارش نباشد، به مقدار متبرک می‌شود و اگر مقدار آن به نود و هزار و امکان دیگر متوسل می‌شود. در عمل روزمره هر یک از ما، همه روزها چنین روحیه‌ما بوسی خود غرضی خود که بر تمام می‌گیریم. من در فصول قبل تاکید کردم که مضمون اختلاف نظرهای موجود در سازمان، اختلاف دو طبقه و ناشی از وجود دو ایدئولوژی نیست و لذا ما تسا دریم علیرغم اختلاف نظرهای موجود حول برنام‌های که در آخرین تحلیل، برنام‌ه یک طبقه

است، وحدت سازمان را تا مین کنیم، اکنون با ردیگرتا کیدمیکنم، برای تقسیم سازمان بر ۲ (فکر، جریان، دسته، گرایش و غیره) هیچ نیازی نیست که حتما این "۲" پرولتاریا و بورژوازی باشند. با یک چنین روحیه ای عادی ترین اختلافات یا حتی توهمات و سوءظن ها هم می شود اندبه تخاضمی بنه مراتب جادتر از "اختلاف طبقاتی" منجر شود. کم نیستند حزابی که ضمن تاکید بر "وحدت ایدئولوژیک" حزب را تقسیم کرده اند و یا از آن هم بدتر روی هم سلاح کشیده اند. این ارزیابی اکیدا اشتباه است که کاروی برنا مه، ما را لزوما از یکدیگر دور می کند. درست برعکس کاروی برنا مه ما را با هم از آن می شود که سوءظن ها، پیشداوری ها، بی اطلاعی ها، بدگوئی ها، روابط، محفل گراشی و یا از این قبیل میدان دار شوند. کاروی برنا مه عالی ترین وسیله سازماندهی مباحثات و شمربخش ترین و منطقی ترین راه تا مین و تحکیم وحدت فکری در سازمان است.

هیچ ضرورتی یا دلیلی ایجاب نمی کند که سازمان مادرکنگره، درکنگره ای که به گونه ای دیگر استیک و مسئولانه تدارک دیده است، حول برنامهای واحد متحد شویم و متحد بمانیم. حصول این پیروزی دروغ فعلی به هیچ عاملی جز عزم و اراده و روحیه و روش اعضای رهبری سازمان و توده اعضای و کاردهای آن بستگی ندارد.

خرداد ۶۷

\* \* \*

خرداد ۶۷

رفقا!

اکنون دیگر با اطمینان با بدگفت که از اوایل سال جاری به این سو هم درجا معما و هم در سازمان ما وضع بحرانی روبه وحدت گذاشته است. روحیاتی که در بولتن های اخیرا شاعده می شود و وضعیت کاروی برنا مه که عیلا به سوی کاروی دوبلا تفرم سوق داده می شود و گسترش فعل و انفعالات به شدت منفی در سازمان های خارج کشور، نگرانی نسبت به آینده سازمان را هر روز بیشتر در ما می زند. علاوه بر این، تمرکز و فشار کاروی برنا مه و دیگر مسایل نظری نیروی اصلی دستگا رهبری و تمام سازمان در خارج از کشور به خود اختصاص داده است. وضعیت موجود و بخش بزرگی از نیروی تعرضی سازمان و آمادگی روحی روانی و توجه فعال آن برای گسترش مبارزه در سطح کشور، برای تعرض سیاسی فعال و پرتوان را در خود فرو می بلعد. سؤال این است که آیا درما های آتسی همین وضع ادا خواهد یافت و یا میتوان آن را متوقف کرد؟ آیا روندی که می کوشد سازمان را به دو بخش خوب و بد تقسیم کند، در چشم اندازهای آتسی قدرت و اراده آن را می توان انداخته با شده خود را متوقف کند؟

از سوی دیگر همانگونه که بیانه هیات سیاسی نشان می دهد، چشم انداز تحول اوضاع سیاسی کشور مشخصا حاکی از تشدید بحران است. کمترین تردیدی نیست که امروز رژیم پیش از هر زمان دیگر، نگران اوضاع و آینده خویش است. وضعیت کشور در مقاطع آتسی، به خصوص با توجه به روند استقرار جنبشی خمینی، قطعا با تلاطمات و التهابات سیاسی جدی مواجه خواهد بود. وضع در کشور به گونه ای است که طی مقاطع آتسی هرگونه تعرض هشیارانه، فعال و منسجم پنهانگ انقلابی مشخصا بیشتر از پیش می تواند به سود تحکیم مواضع آن درجا معما شیر کند. درست برعکس، برکت رماندن ما از سیر تحولات سیاسی جاری حضور و نقش سیاسی سازمان را به شدت تضعیف می کند. فاجعه بزرگ آن است که عمده ترین نیروهای سیاسی چپ ایران، درست در همان مقاطعی که رژیم در بحرانی ترین وضع خود طی ده سال اخیر قرار گرفته است، در بحرانی ترین وضع خود قرار گیرند و از هر نوع حرکت موثر برای ستدهی و تاشیرگذاری روی تحولات سیاسی کشور بازمانند. من همه رفقای رهبری و تمام اعضای و کاردهای سازمان را مخاطب قرار داده، سؤال می کنم: رفقا! آیا شما در این وضعی که در حال گسترش است چه خواهید کرد؟ امروز مشغله اصلی فکر شما چیست؟ سمت اصلی مبارزه شما کدام است؟ علیه "چپ"؟ علیه راست؟ علیه حزب؟ یا علیه رژیم؟



از شما سؤال می‌کنم نگرانی اصلی شما چیست؟ آیا این است که ما زمان شما در پیکار علیه رژیم و در جلب اعتماد مردم و دیگر نیروهای ترقی‌خواه به حضور و عزم و اهدا فدا خود نتواند زعمده مسئولیتی که بر عهده‌اوست برآید؟ و یا نگرانی اصلی شما این است که ما با در "منارعه" درونی از "حریف!" عقب‌بمانیم؟

نظریه مسئولیتی که در قبال کمیته مرکزی، در برابر ما زمان و مردم بر عهده گرفته‌ام و نظریه به تجربه ۲۵ ساله و شناخت کنونی از اوضاع جاری کشور و ما زمان، و وظیفه خود می‌دانم که به تک‌شما رفقای که همه با هم در ما زمان فدا شیان خلق ایران (اکثریت) ما زمانی که می‌تواند و با پیوستن موثرترین و نیرومندترین ما زمان سیاسی چپ ایران بماند و با ما زمان که در عمل سنگروا قعی مبارزه در راه وحدت همه نیروهای چپ ایران است، متشکل شده‌ایم. مراجعه کنیم و شما بخواهیم: برای جلوگیری از گسترش روندهای که ما زمان را از ایفای نقش موثر در جنبش محسوم می‌کنند و برای مقابله مسئولانه با روندهای که وحدت و موجودیت ما زمان شما را تضعیف می‌کنند و با به‌مخاطره می‌اندازد، تمام نیروی خود را به‌کار گیرید. امروز در این لحظه مشخص هیچ وظیفه‌ای از این‌مبهم‌ترین نیست. ما می‌توانیم و با دیدن ما قدرت تمام ما زمان خود را حفظ کنیم. ما می‌توانیم و با دیدن ما قدرت برای بسیج مردم و تعرض سیاسی علیه رژیم نیروی رزمنده ما زمان را به‌کار می‌گیریم.

با دزنده‌های رفیقانه ما دق

۱۳۴۷/۴/۴

رفقای عزیز

من در مقدمه مقاله‌ای که در بولتن ۸ انتشار یافت، فهرستی از فصولی که یک بحث جامع پیرامون مسائیل برنا مه را در بر می‌گرفت را شکر کرده و در نظر داشتیم یا داده‌های مربوطه را تنظیم و به تدریج آنها را انتشار دهیم. اما سیر تحول اوضاع در ما زمان و کشور ممکن است مانع از آن شود. هکذا ربه همان ترتیبی که پیش‌بینی می‌شد، پیش‌رود. کوشش خواهد کرد فصول مذکور را به تدریج آماده انتشار کنیم. اما در هر حال انجام این وظیفه با تحول اوضاع و وظایف لحظه در خواهد میخت.

بخش نخست:

پیرامون روش نوشتن برنامه و اساسنامه

پیشگفتار:

همانگونه که رفقای ما دانند تقریباً نزدیک به نیمی از مباحث برنامه سازمان در مباحث مربوط به فصل یک و دو یعنی در فصول معرفی سازمان و آماج های آن قرار دارد. فصل دوم علاوه بر تعریف سازمان شامل آماج های دور و نزدیک و جدید و استراتژی مادریک مرحله طولانی از تکامل جامعه ایران است. از این روی به هراندیشه ای که در این فصول طرح می شود، باید به دقت توجه شود و برای دستیابی به یک برنامه علمی و مردمی، گوش همگان به از همین جا آغاز شود. متأسفانه شتابانندن کار تدوین برنامه آن هم در شرایطی که بخش عظیمی (و اگر نگوئیم اعظم) از دستگاه رهبری و اعضای هیواداران سازمان در حالت گذار از زنگش های کهنه و خشک اندیشه به نگرش های نوین هستند، نمی تواند ضریات جدی بر سازمان وارد نیآورد. هرآنچه باین منصفی با مطالعه بولتن سازمان و اسنادی که از سوی رهبران و کمیسیون های سازمان ارائه شده، به آسانی می تواند این تغییر و تحول فوری را در صحن وسیعی تماشا کند. هر فرد فدائی چنانچه فارغ از دست بندی های اندیشه ستیزانه و جنبش ویران گسسته به میدان نبرد ایدئولوژیک درون سازمان وکل جنبش کمونیستی ایران نظر کند، به آسانی می تواند دریابد که امروز اندیشه غالب در هر کجا، اندیشه التقاط است، التقاطی از حقیقت و دروغ، التقاطی از پندار و واقعیت. نبرد هنوز در نیمه راه است.

در چنین شرایطی چنانچه سازمان ما و یا هر سازمان دیگری در جنبش تاریکی ایران برای تدوین برنامه کامل جنبش خیز بردارد، به ناچار جزالتقاط و جز برنامه ای شکننده و مستعجل چیزی ارائه نخواهد کرد. گاهی تدوین برنامه در چنین شرایط گداری، و میل آزادانه سازمان های مختلف حتی با هم اندکی به بحث بنشینند، می تواند کاملاً مخرب باشد.

یکی از نمونه های بارز این ویرانگری معنوی را می توان در موافقتنامه برنامه ای "سازمان فدائیان خلق ایران" و "سازمان آزادی کارایران" مشاهده کرد. اگرچه در ظاهر جشن وحدت و برپاست اما در حقیقت، چپ به سائی تاسف بار روند پالنده نواندیشی به اندیشه های کهنه و سوسیده دیده می شود. تسلیم نیازهای واقعی مردم به منافع فرقه ای و گروهی، تسلیم دموکراسی به دیکتاتوری، تسلیم تحول به تحجرو تسلیم خرد به فشار. چنین است سمت و سوی که موافقتنامه برنامه ای دو سازمان فوق بهما نشان می دهد. آیا حاصل همه مباحث تحول خواهانه سازمان فدائیان خلق (پیسروبیانه ۱۶ آذر) همین بوده است؟ بدون شک اگر بحث بنیان های برنامه ای در سازمان ما شکفته می شد و سراب مشاجرات "جمهوری انقلابی" دموکراتیک با "جمهوری دموکراتیک خلق"، روندها را به تعویق نمی انداخت و این جسا و آن جا پرده بر چشم هان نمی کشید، اگر همه اندیشه های بنیادین مظلومه در رهبری سازمان ما پیرامون

بنیادی ترین مسائل برنامه‌ای طرح می‌شدند و اگر روشن می‌شد که در این سازمان چه اراده سترگی پسرای نوآندیشی خیز برداشته‌است، آنگاه در همه سازمان‌های مارکسیست ایران این روند تقویت می‌شود. برعکس، اگر اینک پیش‌تازان در امر تدوین برنامه مانع از طرح آن مباحث گردد، نه تنها تقویت روند‌های پهلوان‌آسیب می‌بیند بلکه علیرغم هرگونه قلم‌فرسایی درباره وحدت، در عمل به امر وحدت سازمان به‌طور جدی ضربه وارد می‌شود. برای اینکه برنامه تدوین نشود، برای اینکه سازمان به یک برنامه قابل قبول علمی تجهیز شود، باید ارائه‌دهندگان برنامه در این سازمان، دستگاه رهبری سازمان، پیسرامون بنیادی ترین مسائلی که امروز در سطح جنبش مطرح است، اندیشه خود را روشن سازند. برای اینکه برنامه‌هایی شود باید اندیشه‌ها و بنیان‌هایی شود. شاید گفته شود بنیان‌ها که یکی است مارکسیسم لنینیسم. کدام مارکسیسم و کدام "لنینیسم" رفا؟ امروز همه بحث در همین است.

امروز رسیدگی می‌شود نظر شما درباره دوران چیست؟ دیالکتیک طبقاتی ولی، دیالکتیک طبقاتی عمومی‌تری چگونه است؟ آیا "دیکتاتوری پرولتاریا" همچنان پابرجاست و مسأله تخیرو تکاملی در این تئوری لازم است، پلوزالیسم سیاسی راتانی و تا چه حدی می‌پذیریم؟ تکلیف "راه‌شد غیر سرمایه‌داری" و معجزات دمکرات‌های انقلابی و نیمه‌انقلابی چه شد؟ سوسیالیسم نظام‌تک حزبی است و یا احزاب دیگری هم می‌توانند باشند؟ تکلیف "راه‌باز" بسیار محبوب "اعمال سیستماتیک قهر" که تا آستان جامعه کمونیستی کثرت پیدا می‌کند چه مسأله‌ای وجود خواهد داشت؟ آیا قبول داریم که سال‌ها هرزمنیسم دولت خواهد بود یا بین این دو فاصله‌ای وجود خواهد داشت؟ آیا قبول داریم که سال‌ها هرزمنیسم در مقیاس کل جنبش سیر خواهد داشت و جنبش کمونیستی را دچار انشقاق و انحصار می‌کند یا نه؟ آیا قبول داریم که همیشه اسرورد ریختن بزرگی از جنبش همچنان هرزمنیسم به کار خود ادامه می‌دهد یا نه؟ آیا قبول داریم که احزابی روی کاغذ به حیات خود ادامه می‌دهند و در عوض موجودیت بسیاری از احزاب با انواع تمهیدات پرولتاریات و هرزمنیستی انقار می‌شود یا خیر؟

تکلیف خط مشی گذشته چه شد؟ این انحراف چه ربطی با پیش‌ماده داشت؟ تکلیف وحدت با احزاب توده ایران چه شد؟ آیا این حزب همچنان "حزب طراز نهمین طبقه کارگر ایران" است و یا یک سازمان سیاسی شکست خورده که آینده تداوم آن را به شکل کنونی تأیید نمی‌کند؟ آیا قبول داریم کسانی که بیشتر از سازمان سنگ حزب توده، راه‌دارگر و یا هر حزب و سازمان سیاسی و شبه سیاسی دیگری راه‌سینه می‌زنند باید بیدارنگ به جایگاه واقعی خود عودت داده شوند یا خیر؟

به این پرسش‌ها باید پاسخ گفت و باید به اندیشه روشنی در قبال این پرسش‌ها دست یافت تا بدان دست‌یابی به یک برنامه علمی و پدیدرختنی ممکن شود. سخن گفتن از وحدت سازمان و ضرورت برنامه واحد چنانچه با پاسخ به سؤالات فوق همراه نیامد چیزی جز دعوت به وحدت حول ابهام و اختلاف نخواهد بود. برای تأمین وحدت واقعی باید آستین‌ها را بالا زد و دست‌کم نظرات شریک و نظر رهبری را درباره بنیان‌های ایدئولوژیک سیاسی سازمان روشن ساخت.



چه کسانی می‌توانند عضو سازمانی باشند که آماج آن برهائی سوسیالیسم است؟ در اساسنامه مصوب پنجم فروردین سن یکی از شرط‌های عضویت (مهم‌ترین شرط) چنین است "پذیرش برنامه و اساسنامه سازمان و فعالیت در راه تحقق آن‌ها". برای شرط البته ایزادی نیست، اما این شرط خود ناظر بر شروطی است که به گونه‌ای گریزناپذیر مرزهای <sup>سازمانی</sup> سیاسی بالقوه توده‌ای را در حیطه تشکیلی از روشنفکران خبره محدود می‌کند. مثلاً در صفحه نخست فعل اول اساسنامه سازمان آمده است "جهان بینی سازمان مارکسیسم-لنینیسم یگانه جهان بینی علمی و انقلابی دوران ما است" و در صفحه ۲ همین فصل تصریح می‌شود "سازمان علیه هر گونه انحراف اپورتونیستی راست و "چپ" ماطعانه و پیگیرانه مبارزه می‌کند".

در بند چ فصل سوم با هم تأکید می‌شود که یکی از وظایف اعضای سازمان "تلاشی مستمر برای فراگیری جهان بینی مارکسیسم-لنینیسم" و "مبارزه پیگیر علیه ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی، تاریک اندیشی، خرافه پرستی و مونیسم ستیزی و شوروی ستیزی" است.

نمونه مسائل فوق که در اساسنامه بسیار به اختصار و گه گاهی آمده در برنامه چنان زیاد و مکرر و مشروح مطرح می‌شود که تقریباً نزدیک به نیمی از حجم آن را به خود اختصاص می‌دهد. در برنامه‌ها مطرحه نگرش‌های فلسفی و ایدئولوژیک و ارزیابی‌های تجریدی و تشویش از اوضاع جهان همراه با برخی مسائل رهبانی و رمانتیک و یا مسائلی که به وجدانیات مربوط می‌شود همه و همه نه تنها بخش جدائی ناپذیری از برنامه لازم الاجرا برای توده‌ها را تشکیل می‌دهند بلکه به استناد خوراهان نوشته مهم‌ترین بخش چنین برنامه‌ها می‌باشند. البته اگر از رفقای ما بپرسید که آیا یک دارکرو یاد هفتمان دوسه کلاس درس خوانده خواهان سوسیالیسم و شیفته سازمان‌آمدارین حال هنوز معتقد به باورهای غیر علمی چنانچه واجد دیگر شروط عضویت باشد می‌تواند به عضویت سازمان درآید یا خیر تعریبا پاسخ همه مثبت است. یکی از صفات بارز انقلابی در جنبش فدائیان خلق همین فروتنی در برابر توده‌ها و آرزوی پایداری در آمیختن با توده‌هاست. در سالیان پس از انقلاب کسانی (اگرچه اندک) با مشخصات فوق علاوه بر صفوف سازمان پیوستند و رفقا نیز در هر کجا از موفقیت در جلب و جذب چنین هم‌زمانی به سازمان سخت می‌گفتند. آنچه جنبش فدائیان خلق توده‌ای ترشد می‌دهد، مثلاً در ترکمن صحرا و شمال ایران و کردستان، و حتی در خوزستان و آذربایجان شرایط برای عضو شدن هم‌زمانی با اعتقادات و باورهای سنتی و سطح سواد و شناخت بائین امام معتقد به نبرد در راه آزادی و سوسیالیسم بسیار هموار شده بود، حتی باید این واقعیت را گفت که پیوستن یک رزمنده دارای باورهای غیر علمی به سازمان، به گونه‌ای شکست ایجاد علاقه و هیجان می‌کرد و همچون موفقیتی متفاوت در سازمان انعکاس می‌یافت. نگارنده آن زمان هیچ‌یک از اعضا دستگاه رهبری سازمان را ندیده‌است که جز در جهت تأیید چنین روندها و رویدادهائی و انتشار نشان دهد. با این همه، اساسنامه و برنامه ما

هیچگاه بازتاب دهنده این خواست و روحیه نبوده است. اساسنامه و طرح‌های برنامه‌های مورد بحث بر ضد این خواست و روحیه انقلابی هستند و تمام و کمال منطبق بر منطق‌ای تدوین شده اند که راه ورود بسیاری از هم‌زمان کارگردانان به صفوف سازمان را می‌بندد و آنها را از سازمان می‌رانند. اساسنامه و طرح‌های برنامه‌های موجود، مستهل از اینکه تدوین کنندگان و مدافعان آنها چه نظری داشته باشند، به مثابه شخصیت‌های حقیقی پاسدار سرسخت اصولی هستند که با درآمیختن مسائل مرامی با اساسنامه و برنامه، مردم زحمتکش را از سازمان دور سازند و راه محدود به جمع روشنفکران خیره می‌کنند.

x                      x                      x

در برخورد با مسائلی که طرح شده طریقه سه‌نظری تواند وجود داشته باشد

- الف - مسائل مرامی و تئوریک باید جزء برنامه و اساسنامه باشد و پذیرش آنها نیز شرط عضویت باشد.
- ب - مسائل مرامی و تئوریک باید جزء برنامه و اساسنامه باشد اما پذیرش آنها شرط عضویت نباشد.
- ج - مسائل مرامی و تئوریک باید از برنامه و اساسنامه جدا شود.

نظریه نخست در عمل و به طور سنتی اندیشه غالب را تشکیل می‌دهد. سوی این که کی چمی گوید خود اساسنامه‌ها و برنامه‌های تدوین شده در طول تاریخ جنبش کمونیستی ایران به طور عمده گواه غالب بودن همین بینش و روش هستند. این بینش و روش آنچنان در جنبش ما پاست کرد است که امروز دیگر هر تئورسین و جمع‌بندی کننده‌های چنانچه بخواهد طرح برنامه‌های ارائه دهد به طور خودکار اصولی پنج‌گانه شامل تاریخ حزب و جهان بینی آن، اوضاع جهان، اوضاع کشور، ضرورت تحول و برنامه سیاسی رابازیانی سخت‌دانشگاهی و ناآشنا برای دارخانه و اداره تنظیمی‌شد و بالای آن هم تصریح می‌کنند که پذیرش و اجرای این برنامه شرط عضویت در سازمان (ویا حزب) است. چنین برنامه‌ها و اساسنامه‌های با حجم زیاد، با تشریح جزئیات اعتقادی و باورهای فلسفی و وجدانی، با رد کردن منظومه‌مطوبایی از تئوری‌های بیخبرنج و پیش‌گویی‌های بسیار شگفت راجع به روزگار اکسون و آینده، با تالیف پر خاشکرا نسبه و آئین پرستانه و روانشناسانه بر صحت مطلق هر آنچه در این گونه برنامه‌ها و اساسنامه‌ها می‌آید، و سرانجام با مشروط کردن علی عضویت هر زحمتکشی به پذیرش این مجموعه بیخبرنج اندیشه‌ها و باورها، و بالا تر از همه با عمده‌کردن علی مساله ماده و روح به جای سرمایه‌داری و سوسیالیسم در مقیاس روابط سازمانی و تبلیغی و ترویجی با مردم، یعنی از مهم‌ترین مسائل تخریب نفی سیاسی پیشاهنگ کمونیست در میان مردم کشور و یکی از مهم‌ترین عوامل ذهنی وضع فلاکت با رنجش مردم در مطع کنونی هستند.

برای یافتن حلقه اصلی بحث نخست باید آنچه را مسائل مرامی و تئوریک می‌نامیم، از مسائل سیاسی و سازمانی تفکیک کنیم، و آنگاه روشن تر می‌توان گفت که چرا این مسائل باید از برنامه و اساسنامه جدا شوند. منظوره از مسائل مرامی و تئوریک در این بحث شامل آن مسائلی است که به صورت استراتژی و تاکتیک مبارزه، به صورت آماج‌های دیر و نزدیک سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و آماج‌های تبدیلیاتی

نجم‌نمی‌یابند، بلکه بنیان‌های فلسفی، اعتقادی و تئوریک استراتژی - تالکینک و آماج‌های سیاسی -  
 اقتصادی - اجتماعی و سازمانی، مارا تشکیل می‌دهند. مثلاً ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی، آنجا که به  
 صورت تئوریک مطرح است و روش برخورد مارا با جهان و جامعه مشخص می‌کند، جنبه‌های تئوریک  
 دارد، اما آنجا که ما از راه انطباق این ماتریالیسم بر شرایط تاریخ و جهان و کشور خودمان به آماج‌های  
 مشخص سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و به استراتژی تالکینک مشخص برای رسیدن به این آماج‌ها  
 دست‌نماییم دیگر با سیاست (به مفهوم وسیع کلمه) یعنی با برنامه سیاسی مواجهیم. در این جا ما با  
 سیمای عملی آن ماتریالیسم، با سیمایی که آن ماتریالیسم به میان مردم می‌رود و برای آنها ماتریال  
 واقعی زندگی را فراهم می‌کند، روبرو هستیم. به گونه‌ای نازک تر و زرف ترا که ساله را بررسی کنیم می‌بینیم  
 که در خود فلسفه ماتریالیسم مساله مرکزی ماده، روح است. این مرام است و تئوری و پاره. اما این مساله  
 ماده، روح یا طبیعت و خدا، علیرغم بنیادی بودن آن، در میدان رزم اجتماعی به همان شکل مرامی یا  
 شکل خالص خود نمی‌تواند عامل تعیین خط و مرز میدان اصلی رزم باشد. مانند می‌توانیم تصور کرد  
 را حول ماده علیه روح بسیج کنیم. همان‌طور که نباید آنها را حول خدا و علیه علم بسیج کرد. نبرد  
 ماده و روح در برنامه و سیاست به صورت نبرد آماج‌های متریالیستیک - اجتماعی - اقتصادی و  
 فرهنگی با آماج‌های ارتجاعی تجسم می‌یابد. اگر یک دانشمند آید آلیست در آزمایشگاه ماتریالیست  
 می‌شود (که درست است)، یک زحمتکش آید آلیست نیز در میدان نبرد. به خاطر سوسیالیسم  
 ماتریالیست می‌شود. سوسیالیسم میوه درختی است که ریشه تئوریک آن ماتریالیسم دیالکتیک است.  
 در میدان رزم توده‌های دست‌های گوناگونی برای چیدن این میوه دراز می‌شود. این دست‌ها همه یک  
 سمت یک هدف دارند، اما صاحبان همه این دست‌ها از ریشه درختی که سوسیالیسم میوه آن است  
 اطلاع ندارند و لزومی هم ندارد که حتما همه هم‌زمان چنین اطلاعی داشته باشند. مردم تاریخ را پسند  
 اطلاع دقیقی از همه قانونمندی‌های آن ساختند. این سوسیالیسم یعنی میوه درخت اندیشه  
 ماتریالیستی است که جان پختارست نه خود آن ریشه. پس در آن ریشه این میوه بار نمی‌آید اما  
 بدون این میوه آن ریشه ارزشی ندارد. هم‌ارزش آن ریشه در این میوه تجسم می‌یابد و به خاطر  
 همین میوه است.

پیشرو کمونیست، حزبی که اندیشه سوسیالیسم را می‌شناسد و رزم سیاسی را در راستای آن پیش  
 می‌برد، بی‌گمان وبدون هرگونه تردیدی باید ریشه را به جوی بستاند و منتظره تئوریک که این آرمان  
 والا را توضیح می‌دهد و ضرورت آن را اثبات می‌کند و چگونگی آن را ترسیم می‌کند، مجرب باشد.  
 حزب باید به جهان بینی علمی مجهز باشد تا بتواند زهر و گام استوار از سوسیالیسم و کمونیسم  
 باشد. کارهای حزب و رهبران حزب تنها با تجهیز به نگرش علمی و پایبندی به جهان بینی علمی و  
 اعلایه، حزب می‌توانند وظایف انقلابی خود را انجام دهند. اما چنین حزبی، در نبرد برای بسیج  
 مردم گرد آماج‌های سیاسی خود شاکت، در بسیج مردم گرد آماج سوسیالیسم، در ارائه برنامه سیاسی و

اساسنامه حزبی خود به مردم، و در دعوت مردم به عضویت در حزب، نه صرفاً بلکه سیاست را باید در مردم قرار دهد. نباید شناخت و پذیرش ریشه‌های تئوریک سوسیالیسم را شرط پیوستن مردم به حزب خواهان سوسیالیسم بکنیم. نباید دستی راه به دفاع از سوسیالیسم علمی دراز می‌شود، به دلیل عدم اطلاع صاحب‌آن از ریشه درخت سوسیالیسم شایسته عضویت در حزب ندانیم و آن راست‌حزب نشناسیم. نباید دستی راه به دفاع از سوسیالیسم دراز می‌شود یا هرگونه واژه پیرامون جنگ طبیعت و خدا و ماده و روح به‌تردید و تزلزل بیان‌انیم. نبرد طبیعت و خدا و ماده و روح، نبردی در عرصه تئوری و شناخت، نبردی در عرصه مرام است. این نبرد ضروری است و باید در میدان خاص خود پیش‌برود. حزب باید مدام خود را به‌اندیشمندی علمی و به جهان بینی علمی و به علم خالص و نساب تجهیز کند. این کار همیشگی حزب است. حزب باید در عالم ترویج و تبلیغ علیه خرافات و پندار و هر اندیشه اجتماعی ضد علمی پیگیرانه نبرد کند. این کار همیشگی حزب است. اما این نبرد مسالکسی و مرامی و تئوریک حزب نباید برنامه سیاسی و اساسنامه سازمانی حزب را که بدانیسم‌خواهیم یا توده‌های انبوه و غالباً کم‌سواد بی‌سواد مرتبط کنیم تحت الشعاع قرار دهد. نبرد مرامی و مسلکی حزب در مفهیم‌ها، برنامه سیاسی و اساسنامه سازمانی حزب نبردی سیاسی و سازمانی است و استراتژی و تاکتیک سیاسی، با آماج‌های سیاسی و سازمانی توضیح داده می‌شود. در کشوری مثل کشور ما توده مردم دارای پیشداوری‌های بسیار نادرستی در باره جهان بینی علمی و آماج کمونیسم هستند رعایت مسأله فوق اهمیت سرنوشت‌ساز دارد. دشمنان سوسیالیسم، دشمنان آزادی و برابری همه تلاششان این است که توجه مردم را از عدالت اجتماعی مطروحه از سوی ما به مسأله ماتریالیسم جلب کنند. دشمنان در نبردهای ما می‌کوشند تا مسأله ماده و روح و طبیعت و خدا، به‌طور خاص مسأله اسلام و مارکسیسم در مرکز قرار گیرد و بدین وسیله مردم را فریب دهند و طیف‌ها بشورانند. دشمن با همسایه فوای کوشد مردم را به نبرد مرامی با ما بکشند و آنها را از ما متوهم و هراسان کند. دشمن به دروغ به مردم می‌گوید که ما می‌خواهیم اسلام را نابود کنیم و مسجد‌ها را خراب کنیم و از توده‌ها را ناچار کنیم مارکسیسم را بپذیرند. دشمن پنهان می‌کند که روی سخن ما با همسایه‌ها، مرد مسلمان است و وقتی تاریخ می‌نویسیم و وقتی نبرد‌های شوک‌دهنده و افتخار آفرین مردممان را در طول قرن‌ها در نظرمی‌آوریم بدون تنگ‌نظری اعتقادات مذهبی و فداکاری‌های آنها در بر تواعتماداتشان را در نظرمی‌گیریم و ارجح می‌نویسیم. دشمن البته نمی‌گوید که حلاج و حافظ و مولوی و فردوسی و ناصر خسرو و ابویوسف و سنبل و شاه‌عباس و امیرنیر و مهدی و صد ها چهره علمی و ادبی و سیاسی دیگری که اینگونه محبوب و مورد احترام کمونیست‌ها هستند خود مذهبی بوده‌اند و ما هم هیچگاه اعتقادات آنها را و از گونه جلوه ندادیم. دشمن پنهان می‌کند که کمونیست‌ها را از کسانی چون لوجک خان جنگلی و شیخ محمد خیابانی و آیت‌الله طالقانی و صد همدستی و روحانی ترقی‌خواه دیگر، دشمن از این هراس دارد که مردم بدانند برای مسأله





نگوئید جمهوری اسلامی یا جمهوری الهی، خود مجازیم بگوئیم جمهوری مارکسیستی یا جمهوری  
 ماتریالیستی؟ آیا ماشین د ولتی سوسیالیسم، می تواند ماشین د ولتی ماتریالیسم باشد؟ آیا ما شیمن  
 د ولتی سوسیالیسم می تواند فقط از مارکسیست ها عضوگیری کند؟ آیا ماشین د ولتی سوسیالیسم همسایه  
 حزب خواهد بود؟ پاسخ صحیح این پرسش ها منفی است. زندگی به این پرسش ها پاسخ منفی داده  
 است و تجربه کشورهای سوسیالیستی نیز نشان داده که چنین نیست. ماشین د ولتی سوسیالیسم عبارت  
 است از د مکرر سوسی خلق، عبارت است از د مخراسی مردمی پارچه بری کار، عبارت است  
 از ماشین پیش روی به سوی د مکرر سوسی و عدالت هرچه بیشتر و ماشین دفاع از منافع اکثریت در برابر  
 نیروئی کهمی خواهد با تکیه بر مبر، حاکمیت اقلیت را بر اکثریت د م تفکرند. این ماشین حتی در اتحاد  
 شوروی که ۷۰ سال از عمر آن می گذرد نیز زیر میلیون ها نیروی توده ای با عقاید مختلف متکی است. پس  
 از ۷۰ سال حزب کمونیست اتحاد شوروی هنوز ۱۸ میلیون از جمعیت نزدیک به ۳۰۰ میلیون <sup>اتحاد شوروی</sup> راتشکیل  
 می دهد. نیروی سوسیالیسم ماتنها ۱۸ میلیون عضو حزب نیست. نیروی سوسیالیسم برابر با همه  
 نیروی زحمت است. در کشورهای سوسیالیستی طی این سالهای طولانی تجربه ای که به دست آمدند  
 در جهت تامین د مخراسی و آزادی عقیده هرچه بیشتر است. هیچ دولت سیاست سالم سوسیالیستی  
 نمی چکاه بر اساس ماتریالیسم و مارکسیسم با توده های مردم و رهبران سوسیالیسم خط و مرز ننشاید و برای  
 گستردن مسائل مرامی به قدرت متوسل نشده است. امروز بیشتر از هر زمان می توان امید واری بود که  
 در کشورهای سوسیالیستی روند د مخراتیک نبرد عقاید و مرام ها، مستهل از روند سیاسی ساختمان  
 سوسیالیسم پیش برود.

آری، ما غیر غم هم پیوندی علت و معلولی فلسفه و سیاست، در پهنه رزم و در رابطه با توده های  
 خلقی و در رابطه با قدرت سیاسی این در رابطه دفت تفکیک و کنیم. همان اندازه که د ولت ماتریالیستی  
 بی معنی است، همان اندازه بسیج توده ها برای به نرسی نشانندن این یا آن فلسفه بی معنی است. برای  
 پیش برد سیاست چه بسا به مبر نیاز آید، اما برای پیش برد یک فلسفه و اوعیدتی، توسل به قهر مرد و د است.  
 سلاح پیش برد نبرد مرامی، تبلیغ و ترویج و اقعاع است، در صورتی که علاوه بر این ها برای سیاست  
 سازماندهی و اعمال قدرت ضرورت فضعی دارد.

بدون شك حزب سیاسی قادر است بنیان های مرامی برنامه خود را در شرایط تفکیک برنامه سیاسی  
 و سازمانی از مسائل مرامی بهتر و موثر تر و در سطحی گسترده تر پیش برد. چرا؟ چون به همان اندازه  
 که برنامه سیاسی حزب راه غلبه بر پیش د اوری ها ک مردم نمود بیشتری پیدا کند شرایط برای تجهیز  
 مردم به نگرش علمی بیشتر فراهم می شود. اما برعکس، چنانچه مسائل مرامی با برنامه سیاسی  
 در آمیخته شوند از نافذیت برنامه حزب کاسته می شود و بین حزب و مردم فاصله بیشتری می افتد و پیسر  
 همین پایه شرایط برای تجهیز مردم عمده سیاست و عمده نگرش های علمی محدود تر می شود. از سوی دیگر  
 شکی نیست که اکثریک حزب سیاسی مسائل فلسفی مرامی را هم ضرر از برنامه سیاسی جدا ارائه کنند به ناچار

از روش‌های دموکراتیک و از اساس آزادی عقاید - اینجا بیشتر و آنجا کمتر - عدول خواهد کرد و در این روند می‌تواند به یک حزب فشری و یک شبه فرقه مدرن تبدیل شود .

نظریه دومی که در رابطه با لزوم همراه شدن مسائل مرامی با برنامه و اساسنامه طرح می‌شود در واقع چیزی جز یک نوع استبدال و سپرد فاعی برای نظریه نخست نیست . نظریه دوم می‌گوید مسائل مرامی باید با اساسنامه و برنامه در آمیزد ، اما پذیرش آنها شرط عضویت در حزب نیست .  
اولا ، در جای برنامه‌ها یا اساسنامه‌های مبتنی بر این نظر تاکنون نوشته شده است که پذیرش مسائل مرامی و یا بخشی از مسائل مرامی و تشویک شرط عضویت نیست ؟ حتی یک مورد هم یافت نمی‌شود . در هیچ یک از برنامه‌ها و اساسنامه‌های کلیشه‌ای هیچگاه نوشته نشده است که پذیرش جهان بینی علمی ( ماتریالیسم دیاکتیک و ... ) مورد تاکید در این برنامه‌ها و اساسنامه‌ها شرط عضویت نیست . چنین ارفاقی که مورد دارکران و دهقانان نیز نشده است . در این برنامه‌ها و اساسنامه‌ها مسائل مرامی و سیاسی سازمانی به طور مشرح نوشته شده و چندین جا هم تصریح شده که پذیرش برنامه و اساسنامه ( کل برنامه و اساسنامه ) بخش‌هایی از آنها ( شرط عضویت است . مفهوم این تارسیار روشن است و دیگر نیازی به توضیح بیشتر نیست .

ثانیا اگر اساسنامه و اساسنامه‌ها در رابطه با مسائل مرامی - تشویک شرط عضویت در سازمان سیاسی نیست به چه دلیل این مسائل را در برنامه و اساسنامه‌ای که اختصاص به همین امر عضویت و وظایف و روابط اعضا و ارگانها دارد می‌گنجاند ؟ آیا نمی‌شود این مسائل را جداگانه و به شیوه‌ای دیگر صرح کند و مثلاً در مجموعه‌ای دیگر جدا از برنامه و اساسنامه پیشنهادی به توده‌ها ارائه دهد .  
ثالثا ، اگر کسی آنقدر عاقل است که می‌داند مسائل فلسفی - تشویک نباید وسیله مرزبندی سازمان سیاسی زحمتکشان با توده زحمتکشان گردد و نباید این مسائل شرط عضویت مردم در حزب خودشان باشد ، در آن صورت چگونه ممکن است به این نتیجه برسد مسائل فلسفی - تشویک را در برنامه و اساسنامه حزب بگنجاند ؟ آیا این نقض غرض آشکار نیست ؟

یک بار در یک حوزه سازمانی از رفیعی پرسیدند آیا آمیختن مسائل مرامی با برنامه و اساسنامه به معنی این است که پذیرش این مسائل شرط عضویت است ؟ رفیق پاسخ داد خیر . از او پرسیدند اما مسائل مرامی با برنامه و اساسنامه به گونه‌ای تعدیک ناپدید نمی‌آید و هم در برنامه و هم در اساسنامه تالید شده که " پذیرش برنامه و اساسنامه سازمان و ... " شرط عضویت است . در این صورت هر کسی بپذیرش برنامه و اساسنامه ناچار است مسائل مرامی را هم بپذیرد . رفیق پاسخ داد این دیگر مساله‌ها نیست ، مساله کسی است که به سازمان می‌آید و خود باید آن را حل کند .

نه ! این مساله مساله مشترک ما ( به عنوان سازمان سیاسی ) و مردم است . این مساله را ما عرج کردیم و خود باید حل کنیم . مردم برای ما مساله حل نمی‌کنند . مردم را حل ما را نگاه می‌کنند

آنگاه تصمیمی گیرند که به ما پیوندند یا خبیر . اگر ما مرد مرامی خواهیم راه پیوستن آنها به سازمان را باید هموار کنیم و نه دشوار!

x x x

برپایه آنچه آمد و یاد نظر داشت آزمون ها و آموزش های بسیاری که در دست داریم ، بسیاری تدوین برنامه روش های زیر را نتیجه می گیریم

- ۱- مسائل مرامی باید از برنامه و اساسنامه جدا شوند و جداگانه طرح گردند .
  - ۲- برنامه و اساسنامه باید اسناد پایه ای سازمان در رابطه آن با طبقه کارگر و توده های مردم باشند .
  - ۳- برنامه سازمان باید برنامه ای برای رهبری پیلاتوده ها باشد . این برنامه اساسنامه شامل آماج های سیاسی ، اجتماعی و استراتژی نبرد برای دستیابی به آنهاست .
  - ۴- اساسنامه باید شامل ساختار سازمانی و ضوابطی باشد که یکپارچگی و پهنائی سازمان را در نبرد به خاطر آماج های برنامه ای اثبات می کند . خالوده اساسنامه رابطه ایست که اساسنامه با مردم بر مرامی کند . این رابطه باید عالی ترین سطح دموکراسیم را برپا سازد .
  - ۵- پس برنامه و اساسنامه باید فشرده و مختصر باشند .
  - ۶- ساختار برنامه و زبان آن باید ساده و برای توده های مردم آشنا باشد .
- برای فضای در باره رعایت یا عدم رعایت موارد فوق ، لازم است همیشه شش نویس های برنامه و اساسنامه وهم طرح نهائی آنها در میان کارگران و زحمتکشان پیشرو ( به معنای نه ممکن است ) به نظر خواهی گذاشته شود و نظراین زحمتکشان در نتیجه قیق نهائی اسناد رعایت شود .

## سازمان فدائیان خلق ایران : گذشته و آینده

نخستین فصل یا مقدمه برنامه ما به تاریخچه سازمان فدائیان خلق ایران اختصاص دارد . این فصل - هر چند فشرده - برای آشناکردن مردم یا سازمان لازم است . در پیش نویس مصوب کمیسیون و در پیش نویس ارائه شده از سوی نگارنده و رفیق بهمن ، کوشش شده تا گذشته سازمان به گونه یک شناسنامه جمع بندی شود . رجوع به این پیش نویس ها تفاوت های را ، هم در ارزیابی گذشته سازمان و هم در ترسیم آینده سازمان منعکس می کنند که بررسی آنها بسیار پراهمیت است . اهمیت مشابه در آن است که اگر فدائیان خلق به درستی ندانند که این سازمان از کجا آمد و به کجا می خواهد برود ، اگر ندانیم که می خواهیم چگونه سیمائی از سازمان نزد توده های مردم ترسیم کنیم ، چه پاساژهای باز هم بدتری بدست آورد و در همه موارد و پیدارجانهازترین فرزندان این میهن به خون تپیده وارد آید .

تفاوت های غیرمرکزی و جزئی تر پیشنهادهای ارائه شده را خود رفا مورد بررسی قرار می دهند . در این نوشته نوشتن نگارنده آن است که مسائل اصلی مطرحه درتدوین تاریخچه سازمان ، چشم انداز آینده زندگی انقلابی سازمان مشخص و بررسی شود .

## مسائل مرکزی در ارزیابی گذشته جنبش فدائیان خلق ایران

در ارزیابی گذشته جنبش فدائیان خلق ایران و درتدوین تاریخچه سازمان - با در نظر گرفتن وضعیت کنونی مباحثات - مسائل زیر اصلی و کلیدی و در دلائل بحث هستند :

۱- آیا پیدایش سازمان فدائیان خلق یک ضرورت بود یا یک اتفاق مبتنی بر انحراف از جنبش انقلابی - دارگری ؟

۲- آیا سازمان فدائیان خلق بخشی از جنبش انقلابی - دارگری و یک نیروی پیشاهنگ آن بود یا یک سازمان خردمبرزواشی بود ؟

۳- آیا پیشروترین و پویاترین پیشاهنگ انقلابی سازمان فدائیان خلق بود و یا حزب توده ایران چنین نقشی را در جامعه ما ایفا می کرد ؟

۴- آیا سازمان فدائیان خلق ایران انترناسیونالیست بود ؟ و یا انترناسیونالیسم را حزب توده ایران نمایندگی می کرد .

کوشش می شود تا مسائل فوق با حد اکثر فشرده گی پاسخ داده شوند و بحث مشروح بماند برای فرصت و امکانات بیشتری را برای بررسی این مسائل و بسیاری دیگر تا مین کند .

\* \* \*

پیدایش سازمان فدائیان یک ضرورت بود یا یک اتفاق مبتنی بر انحراف از جنبش انقلابی دارگری ؟ در نیمه دوم سال ۱۰ تاکنون در برابر این پرسش تردید و پاسخ عده ارائه شده است ، یک نظریه می گوید که پیدایش سازمان یک ضرورت تاریخی و در نتیجه خلا پیشاهنگ در جنبش انقلابی و دارگری کشور ما بوده است

و نظرد یگرمی گوید نه پیدایش سازمان عبارت از ظهور یک جریان انقلابی خرد بهرروائی بود که زیرتائیسر انشعاب مائوئیستی از جنبش جهانی کمونیستی قرارداداشته و خود پرچم مقابله با پیمشاهنگ طبقه کارگر ایران، یعنی حزب توده را به لطف گرفت. برنامه سال ۱۳۶۱ که زیر سیمره کامل حزب پرستی تدوین شد با مبنای قرارداد آن نظردوم درباره سازمان چنین می گویند:

"... نیروهای نخواست که با تایل درحال گسترش ضد استبدادی، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری به جنبش پیوستند روز به روز نقش برجسته تری می یافتند. یکی از این جریان ها سازمان چریکهای فدائیی خلق ایران است."

از دیدگاه برنامه ۶۱، ایسن "یکی از جریانها" با: "مبارزه پیروزمندانه علیه ماجر اچویسی، مائوئیسم و همه اشکال انقلابیگری کاذب و نزدیکی روز افزون به مواضع اصیل طبقه کارگر، سرانجام تشریح، برنامه و سیاست طبقه کارگر (حزب توده ایران را) در تمامی جهات راهنمای عمل خود قرارداد و هر بر همین اساس به مقام ولادی گردان پیشاهنگ طبقه کارگر ایران ارتقا یافته است و ..."

بدینگونه، از دیدگاه برنامه ۶۱، این "یکی از جریانها" بغل دست بعه جریانها (شامل مجاهدین خلق، جریان رهبری خمینی و غیره) قرارداد و هرگونه ارتباط آن با جنبش کارگری قطع است. پس از این که این "یکی از جریانها" از هفتخوان نبرد با هفتاد و هفت انحراف می گذرد، تازه به ناگهان خورشید هفت اعلیم یعنی حزب توده ایران را زیارت کرده و با غرور شدن در انوار برنامه و سیاست حمایت از خط امام "خود به مقام شوالیه (گردان) جنبش کارگری نایل آمده و در خدمت پادشاه خطه انقلاب کسر سع می کند!"

در سرتاسر مقالاتی که طی سالهای ۶۰ و ۶۱ پیرامون "وحدت" و مقام و موقعیت حزب و سازمان نوشته شده این "یکی از جریانها" بی رحمانه و خیره سرانه همه هست و نیستش مورد حمله و انذار قرار گرفته و نام و نشان و درفشتر بسان شکست خوردگان پیش پای انحرافات حزب توده ایران انداخته شده است.

اندیشه ای که بدینگونه سازمان را از نیای می گسرد رفته رفته نیرو از دست می داد و با ماه پله پرتوان تری روبرو می شد. اما این اندیشه ادامه یافت و به امروز رسید و قصد آینده دارد. این اندیشه امروز در شکل پخرنج ترو ساده گول زن تری وارد فعل نخست برنامه مصوب "کمسیون برنامه" شده است. در سند مصوب کمسیون گفته می شود:

"با تحول در آرایش صفاتی جامعه به ویژه با گسترش طبقه کارگر و توده روشنفکران، با تشدید تضاد های ناشی از رشد شتابان سرمایه داری وابسته و نیز تحت تاثیر دامیابیهای سوسیالیسم و اوج گیری جنبش های انقلابی حلقه های جهان، زمینه مساعدی برای جلب نسل تازه ای از انقلابیون ایران به سوی مارکسیسم و پذیرش حقایق سوسیالیسم فراهم آمد. ضعف پیشاهنگ طبقه کارگر ایران (یعنی حزب توده) ظاهر ایشان در چارکالت شد هیوند (که مانع حضور فعال و مؤثر او در جامعه بود، و نیز رشد شتاب

و اختلاف در جنبش کمونیستی و کارگری در جهان (یعنی ماژویسم) روند شکل گیری دیدگاههای فعالین  
نخواسته چه راحت تاثیر قرار می داد. چنین است عمده ترین مختصات شرایط عینی و ذهنی که بریستر  
آین فدائیان خلق ایران شکل گرفتند!\*

همان فکر برنامه ۶۱، بدون کم و کاست. چه عواملی روند شکل گیری فدائیان را زیر تاثیر داشتند؟  
یکی شکاف و اختلاف در جنبش کمونیستی و کارگری، یعنی چی؟ روشن است که منظور پیش نویس این  
نیست که در این "شکاف و اختلاف" عوامل و مستگیری های مثبت و "انترناسیونالیستی" برپیداایش  
فدائیان خلق تاثیر گذاشته اند. منظور این جمله این است که "ماژویسم" و "ضدانترناسیونالیسم"  
یعنی عوامل و مستگیریهای منفی در روند "شکاف"، پیدایش فدائیان را زیر تاثیر گرفتند. معنی  
دارگر فهم این جمله این است؛ ماژویسم که جنبش کمونیستی را در کشور در دگرشهرها حزب پیشاهنگ طبقه  
نارگر (یعنی حزب توده) را برضرب گرفت و یکی از عوامل پیدایش جنبش فدائیان خلق شد.

عامل دیگری پیدایش سازمان چیست؟ این عامل عبارت است از "ضعف پیشاهنگ طبقاتی کارگران ایران"  
(یعنی حزب توده ایران)، می بینیم که "پیشاهنگ طبقه نارگر" وجود دارد، بنابراین ضرورتی برای  
پیدایش پیشاهنگ دیگری وجود ندارد. اما این پیشاهنگ "ضعیف" بود. به کلمه "ضعف" توجه کنید. ضعف  
صفتی است که هیچ گونه لچروی و کج اندیشی و ناتوانی معنوی را بیان نمی کند. ضعف جنبه جسمی و کسبی  
دارد، و احتمالاً عامل آن هم ضربات کودتای ارتجاعی ۲۸ مرداد است. امروز بسیاری از احزاب  
کمونیست دچار اینگونه "ضعف" هستند. چنین "ضعفی" را چگونه باید جبران کرد؟ با وصل کردن  
سرمایه رگ به رگ دیگر، با پیوستن به ضعیف، با جوین کردن و آباد کردن آن. جبران چنین ضعفی  
از طریق درست کردن یک سازمان دیگر نتیجه عکس می دهد و بنابراین مطابق منطق نظری "انحرافی"  
است. نتیجه این که سازمان فدائیان خلق برپایه دوا انحراف پدیدار شد، انحراف اول متاثر شدن  
از ماژویسم و انحراف دوم عدم رفع "ضعف" پیشاهنگ طبقه کارگران از طریق پیوستن به آن. چنین است  
جمع بندی پیش نویس مصوب کمیسیون که در تاریخ آذر ۶۱ در اسامی مجموعه پیشنهادهای رفیق صادق به  
تشکیلات ارائه شد.

انکار ضرورت تاریخی پیدایش جنبش فدائیان خلق به مثابه جنبشی در راستای پیشاهنگی جنبش  
انقلابی و کارگری کشورها، انکار ضرورت پیدایش جنبش فدائیان خلق به مثابه پاسخی به انحرافات ایدئولوژیک  
سیاسی حزب توده ایران و پاسخی به خلا "پیشاهنگ در جنبش انقلابی"، و برعکس ترسیم جنبش فدائیان  
خلق همچون یک جنبش متکی بر انحرافات، اندیشه های برضد واقعیت و منافع مردم ماست. این اندیشه  
ذره ای از خون فدائی و ذره ای از نور زین نوزایی را در خود ندارد. این اندیشه، اندیشه حزب  
پرستی و همزیست است. اندیشه ای است که به دلیل انتقادهای بنیانگذاران سازمان به حزب توده  
ایران و به برخی از مواضع حزب کمونیست اتحاد شوروی، سازمان را برخاسته از انحراف اعلام می کند.  
این اندیشه آنقدر کهنه و متحجر است که اصلاً نمی فهمد پس یاری از انتقادهای بنیانگذاران سازمان،

امروز از سوی خود حزب کمونیست اتحاد شوروی - صد بار شدید تر - مطرح می‌گردد .  
سازمان فدائیان خلق ایران محصول ضروری رشد و تکامل جنبش انقلابی کشور ما بوده است .  
اصلی پیدایش سازمان ما عبارتند از

۱- رشد اقتصادی - اجتماعی کشور و به تناسب آن رشد اقشار مختلف زحمتکش جامعه سرمایه‌داری -  
خصوصاً طبقه دارگرو روشنفکران زحمتکش - و بر این پایه فراهم شدن شرایط عینی رشد و نوسازی جنبش  
انقلابی و کارگری .

۲- تحولات گسترده فرهنگی در کشور بر پایه شرایط مادی فوق‌الذکر . این تحولات سبب پیدایش یک  
دوره بسیار پیرا فرهنگ آفرین و روشنگری انقلابی مردمی شده‌اند . بنیانگذاران سازمان ما خود در ارتباط  
تنگ‌تنگ با چنین تحولاتی بودند . این تحولات فرهنگی همه جریان‌های سیاسی را زیر تأثیر گرفتند .  
۳- تشدید تضاد های جامعه در راستای نوسازی پوزوایش کشور ، و در مرکز همه تشدید تضاد مردم  
آگاه یاد یکتا - شوروی نوسازی شده و رو به تندید شاه .

۴- بازتاب موفقیت های سوسیالیسم و جنبش‌های انقلابی در کشور و آغاز یک دوره مارکسیسم  
گسترده در چارچوب تحولات فرهنگی ذکر شده .

۵- فرارگرفتن جنبش دانشجویان و روشنفکران خلقی در راس جنبش خلق .

۶- عدم وجود پیشاهنگ فعال و پیدار جو در راس جنبش‌دارگری و انقلابی کشور .

۷- غلبه دکامتیسیم فرصت طلب و گرایش همزمنیستی بر حزب توده ایران و انفعال همه جانبه آن .

۸- ضرورت اتحاد موضع مستقل و انتقادی نسبت به برخی تلاشهای همزمنیستی از سوی حزب

کمونیست اتحاد شوروی و تلاشهای عظمت طلبانه و همیستی ستیزانه از سوی حزب کمونیست چین ، ضمن  
دفاع انترناسیونالیستی از کشورهای سوسیالیستی و همه احزاب ، سازمانها و جنبش‌های انقلابی و ترقی  
خواه جهان .

۹- ضرورت ایجاد مناسبات مبتنی بر اعتماد و همکاری متقابل بین پیروان سوسیالیسم علمی و دیگر

نیروهای مترقی ملی و مذهبی .

۱۰- ضرورت نبرد پرتوان در سنگر ایران ، علیه رژیم شاه و برای آزادی ، استقلال همه جانبه ملی

پیشرفت و سوسیالیسم .

سازمان فدائیان خلق ایران محصول این ضرورت‌ها و پاسخگوی این ضرورت‌ها بوده است . نه

جبهه ملی و نه حزب توده ایران نیازهای جنبش دمراتیک و انقلابی کشور ما را پاسخ نمی‌گفتند . حزب توده  
ایران پس از کودتای ارتجاعی ۲۸ مرداد و آسیب‌های فراوان ، به لحاظ فکری نیز به حزیی دکامتیسیم و  
کریخت تبدیل گشته و نیروی عمده آن نیز خارج از کشور مستعتر شده بود . شرایطی که نه تنها راپیشاهنگی  
نهین می‌بایست . این پیشاهنگ اگر پدیدار می‌شد ( که نمی‌توانست نشود ) ، و با اگر به حزب توده ایران  
می‌آمیخت و می‌پیوست جنبش انقلابی کشور ما پاسخ مهم‌ترین نیازهای خود را نمی‌یافت . جنبش



فدائیان خلق بعد لیل همین ضرورت‌ها به سرعت به یک جریان اجتماعی فرارویدند. جنبش فدائیان خلق نخبه‌ترین نیروهای فکری جامعه ایران و بسیاری از برجسته‌ترین سیماهای ملی و مردمی کشور را به خود جلب کرد. جنبش فدائیان خلق جنبشی شده فرهنگ سازان و آینده پروران کشور با فراغ باطن و آزادانه و سرافرازانه برایش قلمی زدند و تبلیغ می‌کردند و به خاطرش زحمت می‌کشیدند. جنبش فدائیان خلق به جنبش چریک‌ها محدود نبود، حدود واقعی این جنبش تا قلب دانشگاه و اداره و پارک‌ها و سپس روستا گسترش یافت و در دهه این پهنه گسترده پیام آور آزادی، استقلال و سوسیالیسم بود. البته سازمان مایک سازمان جوان بود و نمی‌توانست پاسخگوی بی‌غیب و نقص این ضرورت‌ها باشد. سازمان در راستای پاسخگویی به این ضرورت‌ها دچار چپ‌روی‌ها و کج‌روی‌های جدی شد و زیانهای بسیاری نیز از این راه متحمل گردید. اما تا جنبش‌ها بر ضرورت‌های واقعی جامعه و نیازهای جنبش خلق تسلط نداشتند، مقابله با چپ‌روی‌ها و کج‌روی‌ها را در آن پدید می‌آورد و همچنانکه تاریخ روشن ساخت بر آن چپ‌روی‌ها و کج‌روی‌های دوران جوانی گام به گام پیروزی می‌شد.

آیا سازمان فدائیان خلق، بخشی از جنبش انقلابی - کارگری و یک نیروی پیشاهنگ آن بود یا یک سازمان خرده بورژوازی؟ برنامه مصوب سال ۶۱ رابطه جنبش فدائیان خلق و جنبش کارگری را قطع می‌کند آن را "یکی از جریان‌های" ضد استبدادی، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری با آلمان - سوسیالیستی "در سمت چپ طیف" نیروهای نخواستگاری که با تمایل در حال گسترش ضد استبدادی... به جنبش می‌پیوستند" ارزیابی می‌کند. در سمت راست این طیف "ولتر هبری" امام و در مرکز آن مجاهدین خلق قرار داشتند.

تفکر فوق با همان سماجتی که می‌گوشید فدائیان خلق را با نیروهای چون نیروهای "امام" در یک قاب قرار دهد، تلاش می‌کرد حزب توده ایران را تافته‌ای جدا بافته و به کلی متمایز و غیر متشابه با سایر نیروهای انقلابی جلوه داده و آن را صاحب انحصار همه صفات حمیدیه "طراوت‌نویں" و تنها "پیشاهنگ" و "میراث دار" طبقه کارگر ایران معرفی کند. از نگاه این گرایش قماش... هر سازمان سیاسی انقلابی دیگری تنها با گم‌گن حزب توده ایران می‌بایست سنجیده می‌شد. این تفکر امروز هم در سازمان ما نیرومند است. و هم چنان پیگیرانه به بی‌هویت کردن و در سایه قرار دادن جنبش فدائیان خلق به سود جنبش توده ایران مشغول است. بدون به پایان رساندن نبرد با این گرایش هیچ مبارزه ایدئولوژیک در سازمان ما به پایان نرسد.

ما برخی از ضرورت‌های پیدایش جنبش فدائیان خلق را بر شمریم؛ در تکمیل آنچه آمد و در روشن سازی تعلق جنبش فدائیان خلق به جنبش انقلابی - کارگری ایران نکاتی را بررس می‌کنیم:

جنبش فدائیان خلق از همان آغاز جنبشی بود مستعد و مجهز به جهان بینی علمی ما زکیستیم و آماج آن برپایی سوسیالیسم و شکوفایی آن در کشور ما بود. جنبش فدائیان برپا به همین جهان بینی و برای تحقق همین آماج‌ها و آگاهانه و طبق برنامه شکل گرفت. البته جنبش فدائیان خلق ایران نیز مثل تقریباً تمام احزاب و جنبش‌های انقلابی - کارگری دیگر در طول زندگی خود، خصوصاً در دوران کودکی خویش کج‌روی‌ها و چپ‌روی‌ها داشته است. اما نه تنها به این کج‌روی‌ها و چپ‌روی‌های سازمان ما به آن اندازه نبود که تعلق آن را به جهان بینی علمی و آرمان کمونیستی محو کند، بلکه کج‌روی‌های ما از بسیاری از احزاب بسیار پخته و بی‌سازار پذیرفته شده کمتر بوده است. به قول معروف، هر که با ماش بیش برفش بیشتر. امروز حتی حزب کمونیست اتحاد شوروی نیز به چنان انحرافات در دهه‌های گذشته تاریخ حزب اشاره می‌کند که کج‌روی -

های ما در مقایسه با آنها بیشتر به یک خطای از سر معصومیت شبیه است.

۲ - جنبش فداییان خلق هیچ گاه از یک ایدئولوژی به ایدئولوژی دیگری گذرنده است، وحدت ایدئولوژی در جنبش ما تفاوت با رزوان را با همه روندهای تکامل جنبش های انقلابی - دمکراتیک به جنبش کمونیستی نشان می دهد.

۳ - جنبش فداییان خلق برپا به نقد کارنامه حزب توده ایران و رد نقش پیشاهنگی آن و با هدف مشخص ایجاد پیشاهنگ برای جنبش کارگری و انقلابی ایران پا به میدان رزم نهاد و همواره ایچا د پیشاهنگ یکی از اهداف های آن بوده است. عدم تلاش برای ایجاد حزب ندر دورنخت فعالیت جنبش فداییان خلق و گرایش آن به ایجاد یک پیشاهنگ سیاسی - نظامی، البته در آمیخته با خطاهای تئوریک - سیاسی جدی بود. اما این خطاها در چارچوب تلاش برای ایجاد پیشاهنگ مفهوم می یابند. و نه برپا به نفعی آن.

۴ - جنبش فداییان خلق در راستای نبرد برای ایجاد پیشاهنگ، بر ضرورت پیشاهنگ خلق تاکید داشت و می گویشد اقشار مختلف مردم، خصوصاً روشنفکران و کارگران را به سوی خود جذب کند. تئوری پیشاهنگ خلق نه تنها نافی پیشاهنگ طبقه کارگری نیست بلکه در شرایط جوامعی مثل ایران شکل واقعی پیشاهنگ طبقه کارگر است. در کشوری مثل کشور ما پیشاهنگ طبقه کارگر تنها و تنها زمانی که به صورت پیشاهنگ خلق درآید، زمانی که در میان اقشار مختلف خلق نفوذ کند و خود را به مثابه سنگر رزم آنها بشناسد، می تواند طبقه کارگر را که در اقلیت قرار دارد، از انزوا درآورد و به حزب آن توان پیروزی ببخشد. فداییان خلق با غریزه سیاسی خود دریا فتند که به مثابه ره پویان سوسیالیسم و به خاطر سوسیالیسم یا بدبختانند همه اقشار خلق را به رهبری خود میدارند و کندی به خاطر این هدف می بایست رابطه هر چه صمیمی تری با نیروهای خلق برقرار سازند. آنها دریا فتند که نباید دام براختلاف میان مردم انگشت بگذارند، برعکس باید بر نقاط وحدت خلق تکیه کنند و خلق را در راستای آماج های مشترکشان متحد کنند و به میدان بکشند. اگر فداییان به چنین کاری موفق می شدند، آن گاه در عمل آنچه سرگردگی طبقه کارگر نامیده می شود، از طریق سرگردگی نیروی خواهان سوسیالیسم تامین می شد. این تلاش فداییان خلق که گاهی به نادرست زیر عنوان "پوپولیسم" مورد حمله قرار گرفته، نه خلق گرای در تئوری بلکه خلق گرایی عملی با تکیه بر طبقه کارگر و اندیشه را هیر آن بوده است. این گرایش نه تنها نادرست نبوده، بلکه امروز با دیدموردت ایدئولوژیست ها و آموزش ها و آزمون های علمی و انقلابی تکامل یافته یا بدو راهنمای عمل ما قرار گیرد. بگذار همه خلق حزب طبقه کارگر را از آن خود بدانند، بگذار حزب طبقه کارگر نشان دهد که از آن هدف های ترقی خواهانه همه خلق است. بگذار از حکمتشان بدانند که پیشاهنگی بهتر از پیشاهنگ طبقه کارگر ندارند، بگذار همه اقشار خلق بدانند که پیشاهنگ سوسیالیست دمکراتیک ترین انسانی ترین، اخلاقی ترین و آینده سازترین مناسبات را با آنها برقرار می کنند. بگذار حزب کارگر حزب تمامی زحمت باشد.

۴ - جنبش فداییان خلق همواره بر ضرورت متشکل شدن طبقه کارگر و بر ضرورت اهمیت پیوند پیشاهنگ با طبقه کارگر تاکید داشته است. کج روی های سیاست ما و یا عدم موفقیت ما در برقرار پیوند مطلوب نمی تواند به مفهوم عدم تلاش ما برای سازمان دهی و بسیج طبقه کارگر تلقی شود. تاریخ نشان داد که در اولین فرصت پس از انقلاب فداییان همه توان خود را به بسیج کارگران اختصاص دادند، بدون اینکه برای این کار نیاز به ایدئولوژی دیگری داشته باشند. ستادهای چریک های فدایی کارگری ترین مراکز تجمع نیروهای سیاسی بوده اند.

۵ - جنبش فداییان خلق همواره یک جنبش میهن پرست و انترناسیونالیست بوده است. این دو خصیصه برجسته کمونیستی از خصایص بارز جنبش ما بوده اند. در این باره در صفحات آتش خواهیم نوشت.

۶ - و بالاخره جنبش فداییان خلق برای اثبات پیوند خود با جنبش انقلابی - کارگری و برای اثبات پیشاهنگی خود می توانند تاریخ را گواه گیرند. بدون جنبش فداییان خلق امروز جنبش کمونیستی ایران برهوتی بیشتر نبود. امروز نیروی عمده و پیشرو جنبش کمونیستی ایران را سازمان فداییان خلق ایران تشکیل می دهد. امروز وقتی از دیگر نیروهای مارکسیست سخن می گوئیم باید توجه داشته باشیم که بخش اعظم آنها جزء جنبش فداییان خلق بود و در مکتب آن تربیت شده اند. امروز اگر همه منسوبین به جنبش فداییان خلق - من جمله راه کارگر - را جمع بزنیم و از مجموع جنبش کمونیستی کم کنیم - در میدان عمل باقی مانده بسیار اندک خواهد بود. این همه گواه آن است که جنبش کمونیستی ایران بدون جنبش فداییان نمی توانست رشد کند و بنیاد جایگاه برسد. این همه گواه آن است که جنبش کمونیستی ایران را فداییان خلق از گزند کج روی ها و ناتوانی های حزب توده ایران تا حدی نجات دادند و به آن توان نوپویی و نوزایی دادند.

روشن است که جوانی چریک های فدایی خلق و روش نبرد آنها هرگز نمی توانست عامل تفکیک آنان از جنبش کمونیستی باشد. عاملی که حزب توده ایران برای تفکیک جنبش فداییان خلق از جنبش کمونیستی بیشتر بدان متوسل شده می شود، همانا جداسازی سازمان از حزب توده ایران، عدم پیوستن فداییان به اندیشه های منتشر در اسناد جلیلیات مشاوره، و بالاخره " تفاوت " انترناسیونالیسم فداییان خلق با انترناسیونالیسم حزب توده ایران است. درباره اولی صحبت کردیم، پیرامون دومی در " بنیان های برنامه ما " صحبت کردیم و باز هم مشروح صحبت خواهیم کرد و ما سومی را در همین نوشته لازم است مختصراً بررسی کنیم. (فکرمی کنم پاسخ این سؤال که فداییان خلق و یا حزب توده ایران کدامیک پیشرو تر بوده اند، (مورد سوم) در ضمن بررسی سایر مسایل داده شده، بنا بر این دیگر بر سه آن نمی پردازیم).

\* \* \*

آیا جنبش فداییان خلق انترناسیونالیست بود؟ و یا انترناسیونالیسم را تنها حزب توده ایران نمایندگی می کرد؟

بررسی تاریخ سازمان فداییان خلق به خوبی نشان می دهد که انترناسیونالیسم، هم پیوندی با میهن پرستی انقلابی، همواره یکی از خصلمت های بسیار برجسته سازمان ما بوده و فداییان خلق نه در حرف بلکه در عمل و با خون خود انترناسیونالیسم را پاس داشته اند. فداییان خلق با الهام از جهاد بین المللی علمی خود و برپا به منافع مردم کشور خویش همواره از کشورهای سوسیالیستی از جنبش های کمونیستی انقلابی و راه های یخش و از هر رزم آزادی خواهانه و عدالت پژوهانه ای در سراسر گیتی حمایت کرده اند. خون فداییان خاک فلسطین و اردن و عمان را در راه انترناسیونالیسم رنگین کرده است. صد هفا شهید فدایی در برابر جوخه های اعدام و روی تخت شکنجه گاه ها انترناسیونالیسم را پاس داشته اند. پس چگونه می توان به این جنبش غیر انترناسیونالیست گفت؟

اولین و پایه ای ترین دلیل حزب توده ایران و نگرش موافق آن در انتقاد انترناسیونالیسم فداییان خلق از آنجاست که، این نگرش اصلاً جنبش فداییان خلق را کمونیست نمی داند که انترناسیونالیست بدانند. این نگرش با نفعی ماهیت جهان بینی فداییان خلق جبراً چشم های خود را بر روی خصلمت انترناسیونالیستی جنبش ما می بندد. بنا بر این با اثبات اینکه جنبش فداییان خلق، جنبش پیرو جهان بینی علمی بوده، مهم ترین دلیل نگرش فوق باطل می شود.

دومین دلیل نگرش نافی انترناسیونالیسم فداییان، " عدم همبستگی " فداییان با دیگر احزاب کمونیست و کارگری است. پوچی این دلیل بسیار آشکار است. اولاً هیچ کس نمی تواند موضع انتقادی یک حزب نسبت به عده ای از احزاب کمونیست را، به دلیل خود انتقاد غیر انترناسیونالیستی بدانند. ما

حق داریم از هر چیزی، هر چه بزرگ یا کوچک، و از مجموعه‌ای از احزاب، هر چند وسیع یا محدود و از دولت‌های سوسیالیستی در چارچوب اعتقادات انترناسیونالیستی خود انتقاد کنیم، کسی که این حق را از ما بگیرد - به هر شکل و به هر اندازه - خود دچار انحراف ناسیونالیستی یا فرقه‌گراییانه است و ما هیچ گونه تعهدی برای رعایت چنین درخواست‌هایی نداریم. ما روابط انترناسیونالیستی غیرانتقادی و یک جانبه را بیرون زنی کردیم و امروز نیز زنی می‌کنیم. حزب توده ایران، به گواه همه اسناد حزب، انترناسیونالیسم را همبستگی مطلق و یک جانبه می‌داند، همان طوری که رابطه انتقادی را عین دشمنی ارزیابی می‌کند (رجوع کنید به رابطه این حزب با حزب کمونیست چین و با هر یک از جریان‌های مارکسیست ایران) **ثانیاً**، کمتر زمانی می‌تواند هم از آغاز پیدایش خود با همه احزاب کمونیست و کارگری رابطه برقرار کند، **ثالثاً**، حزب توده ایران نه تنها دیروز، بلکه امروز نیز مثل روابط سائیر نیروهای مارکسیست کشور ما با دیگر احزاب کمونیست و کارگری است. حزب توده ایران مگر اجازه می‌داده احزاب کمونیست با سازمان ما رابطه برقرار کنند؟ چنین اقدامی از نظر حزب توده ایران یک اقدام غیرانترناسیونالیستی از سوی آن احزاب تلقی می‌شود. **رابعا** احزاب مورد نظر حزب توده ایران نه تنها آن زمان، بلکه امروز نیز اغلب شان بدون تأیید حزب توده ایران با ما رابطه برقرار نمی‌کنند، در گذشته **بورژوازی** در مناسبات چنان ریشه دوانه بود که اصلاً نیروهای مثل ما موجودیت خود به عنوان یک نیروی انقلابی را نمی‌توانستند به ثبوت برسانند چه برسد به "روابط برادرانه" کتفان این حقایق و سخن گفتن از روابط انترناسیونالیستی فداییان شیادی است.

سومین ملاک نگرش فوق موضع انتقادی فداییان در قبال حزب کمونیست شوروی بوده است. از سوی برخی از احزاب، منجمله حزب توده ایران، طی سالیان دراز یک نوع تعریفی از انترناسیونالیسم تکوین یافت که خلاصه کلام انترناسیونالیسم را با حمایت بی انتقاد از حزب کمونیست اتحاد شوروی و قبول سرکردگی آن در جنبش جهانی کمونیستی برابر می‌دانست. همین نگرش آب به آسیاب عظمت طلبی‌ها و کج روی‌های مائوئیستی ریخت و کمک کرد تا جنبش جهانی کمونیستی دوشقه شود. همین نگرش سبب شده که حزب کمونیست چین، حزب کمونیست یوگسلاوی و برخی از احزاب کمونیست اروپا با یکوت و محاصره معنوی بشوند. این نگرش فرمول ویرانگر هرگز گام دشمن من" را در جنبش کمونیستی به اجرا در آورد و آب به آسیاب بدترین تفرقه جویی‌ها و کینه توزی‌ها ریخت. ما چنین درکی از انترناسیونالیسم را در دیروز قبول نداشتیم و امروز هم قبول نداریم. ما سرکردگی در جنبش کمونیستی را نمی‌کنیم و دفاع از هیچ کشوری را مبنای انترناسیونالیسم قرار نمی‌دهیم. ما با شوروی ستیزی مقابله می‌کنیم، همان گونه که با چین ستیزی و با سویالیسم ستیزی و با جهان سوم ستیزی و با نژادسپاه ستیزی پیگیر می‌کنیم. ما برپا به جهان بینی خود کا طعنه از سویالیسم در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی دفاع نمی‌کنیم و سرنوشت مبارزه خود را به پیروزی‌های سوسیالیسم در این کشورها وابسته می‌دانیم. ما از همبستگی جنبش کمونیستی و کارگری جهان، و از همبستگی همه نیروهای صلح و ترقی در سراسر کره زمین دفاع نمی‌کنیم. ما دفاع از منافع عموم بشری را جزء اساسی انترناسیونالیسم خود دانسته و مبارزه در راه صلح را بزرگ‌ترین و شالوده‌ای‌ترین وظیفه انترناسیونالیستی در جهان معاصر می‌دانیم. چنین است برخی از جنبه‌های انترناسیونالیسم راستین. در این چارچوب البته ما با همه احزاب برادری اساس سیاست استقلال و برابر حقوقی طرفین رابطه انتقادی خواهیم داشت. این رابطه انتقادی از نظر ما کمک مستقیم به امر انقلاب و سویالیسم است نه کاری به زبان آن. با چنین دیدی اگر انترناسیونالیسم شناخته شود، آن گاه کسی نمی‌تواند فداییان خلق را انترناسیونالیست نداند.

از آنچه گفتیم نمی‌خواهیم نتیجه بگیریم که همه درک فداییان از انترناسیونالیسم درست بوده است، خیر، خطاها و کج روی‌ها بسیار بوده‌اند. در دفاع از احزاب کمونیست و کشورهای سوسیالیستی ناپیگیری وجود داشت. تا شیرات اندیشه‌های چپ‌گرایانه مائو نیز در جای خود خطاها و بسیاری آفرید.

اما این هم به اعتبار آنچه آمدنی تواند و هرگز نمی تواند در فانی خصلت انترناسیونالیستی جنبش فداییان خلق باشد. تکامل مفهوم و مضمون انترناسیونالیسم در سال های اخیر با زحم بیشتر اشیات می کند که انترناسیونالیسم چریک های فدایی خلق یک انترناسیونالیسم واقعی و صادقانه بوده است.

### سازمان فداییان خلق ایران : آینده

یکی از مسائلی که در شناخت گذشته و برنامه ریزی آینده سازمان فداییان خلق خا فرا اهمیت بنیادی است، همانا موقعیت جنبش فداییان به مثابه یک جنبش سیاسی - اجتماعی است. هر سازمان سیاسی نمی تواند یک جنبش اجتماعی باشد. بطور معمول برای فرارو پیدین یک سازمان سیاسی بیک نیستی اجتماعی اولاً تطابق ( در مورد نیروهای غیر مرفقی تسلط ) آن سازمان مرنیا زهای یک مرحله تاریخی از حرکت جامعه لازم است، ثانیاً آن سازمان می بایست در یک زمان اجتماع لازم شایستگی خود را برای پاسخ گویی به آن ضرورت ها اشیات کند و یا در مردم چنین باوری پدید آورد. چنین سازمانی برای این پایه و پس از تسلط یک تاریخچه مبارزاتی و جای گستری در روانشناسی مردم به یک جریان سیاسی اجتماعی تبدیل می شود. جنبش فداییان خلق، جنبشی بود که توانست به چنین جایگاهی دست یابد. مثلاً حزب رنجبران، یا طوفان، یا " ساکا " یا " پیکار " و امثالهم هیچ یک نتوانستند و نمی توانستند به یک جنبش اجتماعی فرارویند. حتی " راه کارگر " نیز که یک سازمان سیاسی جدی انقلابی است، هنوز نتوانست به یک جنبش اجتماعی متمایز از جنبش فداییان خلق تبدیل شود. راه کارگر هم چنان در چارچوبه تاریخی و فرهنگی جنبش فداییان خلق سیر می کند و از " جو " فدایی خارج نشده است.

درک ویژگی سیاسی - اجتماعی بودن جنبش فداییان آن چنان پرا اهمیت است که بسودن آن هرگونه برنامه ریزی سیاسی و سازمانی آمیخته با خطاهای ویرانگر خواهد شد. نگاه می ضربات ناشی از بی توجهی به این موضوع در سال های پس از انقلاب بسیار آموزنده است. از فردای انقلاب و آغاز فعالیت علمی سازمان سلی از نیروهای اجتماعی سلی از کارگران، کارمندان، دانشجویان، ا قشار دیگر روشنفکر و زحمتکش در شهر و روستا به سوی سازمان آمدند. بهترین و برجسته ترین چهره های علم و ادب و هنر سازمان فداییان خلق را امیدگانی برای خود یافتند. شاعران و نویسندگان و هنرمندان بزرگی که طی سال های قبل از انقلاب به رزم فداییان دل بسته و در راستای پیکار آنها رزم قلم و قدم آغاز کرده بودند، کسانی که لحظه به لحظه رزم فداییان را به شعور و تصویر در می آوردند و به میان مردم می بردند، اینک با پیروزی انقلاب از نزدیک به ستاره سرخ خودشان، برالهام دهنده بهترین آثار هنری خودشان دست می یافتند و صدبار پرتوان ترمی خواستند تا با یاری این سازمان جانبا زان مردم به مقابله با ابرهای سیاه خون و جنایت بروند. این استقبال کنندگان از سازمان، این روی آوری دانشمندان و هنرمندان و ادیبان به سوی سازمان تجلی شکوهمند اجتماعی شدن عمیق جنبش فداییان خلق بود. اما اندیشه متحجرو دگماتیسی و تنگ نظری فزاینده گروهی سبب شد تا دسته دسته قلم های حامی مسافراری شوند. دگماتیسم از علم و ادب و هنرمی خواست تا در حصار مقاله های ارزان قیمت سیاسی اسیر شوند و از خلاقیت و نوآوری می خواست تا در برابر بردگم های سیاسی زانویندند، برنامه و خط مشی دگماتیستی بخش عظیمی از بهترین نیروهای حامی سازمان را تا راند، و هنگامی که این دگماتیسم، به دگماتیسم حزب توده فرارو پیدگاریه دوشقه کردن کانون نویسندگان و شقه شقه کردن هر سازمان و نهاد دمکراتیک ای بود خط مشی و برنامه مبتنی بر حمایت از " خط امام " کشید. ضرباتی که ما از این طریق خوردیم، به هیچ وجه سبک تر از ضربات وارده بر تشکیلات ما نبود. با آگاهی به این امر جنبش فداییان خلق با ردیگر بایدریدگان از خود را به سوی خویش فرا خواند. و با گشاده نظری به آنها امکان دهد تا با قلم و ادب و هنر خود در فاش آزادی خویش را بیارند و هرچه افراشته تر به میان توده ها ببرند.

در کنار جنبش فداییان خلق با تاریخ و فرهنگ و ویژگی های خاص آن، جنبش سیاسی - اجتماعی

توده‌ای وجود دارد (در اینجا به احزاب پهلوی و احزاب پرنفوذ منطقه‌ای مثل حزب دمکرات کردستان و کومله نمی‌پردازیم) جنبش که حزب توده ایران پی افکند جنبشی مترقی و پیشرو و پاسخ‌گوی ضرورت‌های یک مرحله‌ای تاریخ تحولات جامعه ما بوده است. این جنبش، هم چنان به صورت یک جنبش ماهیتا کارگری و رنجبری وجود دارد و در روانشناسی مردم ما جای ویژه خود را یافته است. جنبش فدایی و جنبش توده‌ای اگرچه هر دو پیرو سوسیالیسم علمی هستند، اما هر یک تاریخ و خصوصیات خود را دارند و به لحاظ پیدایش، ویژگی‌های مرحله معینی از تاریخ تکامل جامعه ما را منعکس می‌کنند. جنبش فداییان خلق درست به همان دلایلی که مستقل از جنبش توده‌ای پایه‌میدان کارزار گذاشت باید مستقل از جنبش توده‌ای راه خود را به سوی آینده بپیماید. با در پیغ بسیار، امروز حتی دلایلی بیشتر از آنچه در دهه ۴۰ وجود داشت ما را به پرهیز از درآمیختن با جنبش توده‌ای وامی‌دارد. جنبش توده‌ای شکست‌های سنگین معنوی و مادی متحمل شد و در روانشناسی مردم جذبات‌های نخستین آزمایشان رفت. این جنبش به دلایل فکری - سازمانی - سنتی و مهم‌تر از همه به دلیل ارزیابی مردم از آن در آینده قابل پیش‌بینی احتمالا نتواند نقش جدی در تعیین سرنوشت مردم ایران ایفا کند. در عوض جنبش فداییان خلق ایران به دلایل مختلف، و مهم‌تر از همه به دلیل جذابیت‌های مردمی آن چنین امکانی را دارا است. در تنظیم رابطه حزب توده ایران و سازمان ما، نه تنها مسایل برنامه‌ای و اساسنامه‌ای، بلکه مسایل فسیق باید قاطعانه در نظر گرفته شود.

امروز معتبرترین و پرنفوذترین نام از میان نام‌های سازمان‌های سیاسی مارکسیست نام فدایی‌سی است. ما این نام و این اعتبار را نمی‌توانیم قربانی بکنیم. امروز در کشورهای آمریکای لاتین پیروان سوسیالیسم علمی زیر پرچم جنبش‌های ریشه دار علمی و سیاسی - اجتماعی کشور خود گرد می‌آیند. ما چرا موقعیتی را که خود داریم برعکس آنچه در جهان صورت می‌گیرد، از بین ببریم؟ برای جنبش فداییان خلق هنوز هیچ آلترناتیوی وجود ندارد. نگارنده سعی کرده و اقعیت‌ها را نه با زبان کلیشه‌ای، بلکه با زبان زنده دنیا توضیح دهد. حفظ نام فدایی و جنبش فداییان خلق ایران، تا پیداشدن آلترناتیوی پسر نفوذتر از آن وظیفه بنیادی هر فدایی و می‌خواهم بگویم هر کمونیست گشاده‌نظر است. ما نباید از هیچ وحدتی که این نام و این موجودیت اجتماعی را تهدید می‌کند، حمایت کنیم، مگر اینکه آن وحدت نام و موجودیتی پرنفوذ تر و برتر از آن را به ارمغان آورد.

البته ما پیگیرانه در راه وحدت همه پیروان سوسیالیسم علمی مبارزه می‌کنیم. اما این مبارزه بسیار متفاوت است از مبارزه در راه محو جنبش فدایی. در جنبش توده‌ای، مبارزه برای وحدت باید در سمت زیرگسترش باشد:

۱ - نبرد در راه حفظ وحدت سازمان برپایه بندش و برنامه علمی و انقلابی و ضرورت حفظ نام و حفظ جنبش فداییان خلق.

۲ - نبرد در راه پایان دادن به تفرقه درون جنبش فداییان خلق.

۳ - نبرد در راه وحدت همه پیروان آزادی‌خواه و نواندیش سوسیالیسم علمی در یک سازمان.

۴ - نبرد در راه اتحاد همه پیروان سوسیالیسم علمی برپایه آماج‌های مشترک.

(ادامه دارد)

امیر

خردادماه ۱۳۶۷

## بنیادهای برنامه ما (۲)

### سه کانون آغازگر نوسازی و نوزایی

همراه شدن با روند نوزایی (رنسانس) د و وظیفه راد برابرا میگذارد یکی بررسی آزمون ها و شناخت اندیشه های نوین شل گرفته در کانونهای پیشتانوسازی و نوزایی ، دیگری نبرد پیگیرری گسترش و تکامل دادن روند نوزایی و پیشبرد مستقلا نه آن در جنبش انقلابی کشور خود مان .

تکون اندیشه نوین در روند تحول و تکامل دیالکتیکی آزمون ها و تئوریهای جنبش کمونیستی و بر بستر تکامل دم افزون شرایط عینی چه در مقیاس جهانی و چه در مقیاس هر یک از کانونهای عده اندیشه - پرداز نوزایی ممکن شده است از این رو درک اندیشه نوین درک شرایط عینی نویدرک ملل آغاز این روند در سه کانون جنبش کمونیستی اروپا اتحاد شوروی و چین د شواراست . همینگونه نوسازی جنبش کارگری و کمونیستی کشور خود مان نیازمند در نظر داشت مشخصات عینی و ذهنی ( چه ملی و چه طبقاتی ) ایران است .

• امروز جنبش کارگری کشور ما میروند تا خود به یکی از سترهای رشد و تکامل نوزایی بدل شود .

• درک این مسئله از نظر وظایفی که هر انقلابی ایرانی برای خود خواهد شناخت اهمیت بنیادین دارد .

تکیه ما بر دستاورد های تئوریک حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب کمونیست چین و جنبش کمونیستی اروپا به هیچوجه به معنی آن نیست که ما مرزهای نوسازی جنبش کارگری کشور خود مان را به این دستاورد ها محدود میکنیم . یکی از عناصر بنیادین اندیشه نوین همانا ضرورت پیشبرد مستقلا نه و زاینده این اندیشه است . برای درک زوینتر اهمیت پیشروی مستقلا نه روند نوسازی ( ضمن بهره گیری از دستاورد های جنبش های نوین و روشن پیگیری برای رشد موزون و هماهنگ همه بخشهای جنبش ) باید توجه داشت که این روند در کشورهای سوسیالیستی ، خصوصاً در اتحاد شوروی و چین با مشکلاتی همراه است که مانع از رشد کامل آزادانه و شتابمند آن میشود . هم در اتحاد شوروی و هم در چین طی سالیان طولانی دگماتیسم و کهنه پرستی و شکل فرمانروایی آنها یعنی بوروکراتیسم و شخصیت پرستی چنان توان وریشه ای یافتند که پیروزی بر آنها کار آس و آکوتاه مدنی نیست و حتی پیروزی بر آنها را نمیتوان " برگشت ناپذیر " نامید . از سوی دیگر احزاب کمونیست در این کشورهای ( ناهمی با احتیاط کاری پیش از اندازه ) میکوشند تا روند نوسازی پاکساکش هر چه کمتری در جامعه و حزب پیش بیاورد . این مساله باعث میشود که تها روند کشف حقایق آخند آزادانه ای نداشته باشد بلکه احتمالاً اعلام و یا کار بست بسیاری از اندیشه ها به آینه ماکول کرد . بدین شک نقش سترگ جنبش نوسازی در اتحاد شوروی و چین اهمیت کار رهبرانی چون میخائیل گارباچف و تنگ شادو پیگک تنها و تنها هنگامی شناخته میشود که بر ستر شرایط عینی و ذهنی شل گرفته در این د و کشور بزرگ جهان امروز از زبانی گردد . جنبش نوسازی در این کشور اگر چه هنوز در نیمه راه است اما امکان داد که کل جنبش جهانی کمونیستی راه را بدین تاحیری پیش از این باز شناسد و قبل از فاجعه به چاره اندیشی بنشیند .

با توجه به آنچه گفته شد تاکید میگردد که هر نیرویی چنانچه زیر پرچم نوسازی تنها به منعکس کردن دستاورد های جنبش نوسازی کشورهای سوسیالیستی و حمایت از آن بپردازد وجود نکوشد تا برای پیشتانزدن این روند در جنبش کارگری کشور خویش و در کشورهای سوسیالیستی نیروی مادی و معنوی ایجاد کند ، نه تنها نمیتواند نیروی پویای خود محسوب شود بلکه چه بسا پوشش نویینی برای نیروی دیرپا و متخیرالشکل کهنه باشد . چنین نیروهایی بسیار زیادند . کافی است نگاه کنیم به عدم تناسب شدید موضوعگیریهایی که بسود نوسازی میشود و تلاشهایی که برای خود نوسازی انجام میگردد . توجه به این واقعیتها به پیشتانزدن جنبش ما امکان میدهد که بیشتر بیاندیشند و بیشتر تازند .

انقلابیون ایران برای انجام وظیفه خود نوسازی و پیشبرد روند نوزایی در جنبش انقلابی کشور خود باید با جدیت و دقت هر چه بیشتری بیاورند و بیاندیشند . واقعیت این است که سطره دگماتیسم فرصت دینی طلب و غیر کمونیست بر جنبش ما سبب شده است . این جنبش دچار فقر معنوی شدید گردیده و دستکی بیرحمانه چشمها بروی جهان بسته شود . اکنون چندین دهه و چندین سال است که حزب کمونیست چین و سپس پیشتانزدن

کمونیست در اروپا عملاً در کشور ما با یکوت شده است. دکلماتیسم آوانتورست با علم "رویزونیسم" و دکلماتیسم فرصت طلب و هرژومونیست با علم "انترناسیونالیسم" هر رشته ارتباطی با مسایل این احزاب را قطع کردند. این ضرورت عظیم بخرد کنند. اینک باید در زمان هرچه کوتاهتری جبران شود. حزب کمونیست چین و جنبش کمونیستی و کارگری اروپا و کانون سترک طرح اندیشه های نو بود. و هستند. از اینرو پنجاه های "شناخت پروی این احزاب براد ریاید تا به آخر کند" شد. نگارنده در بخش دوم "بنیادهای برنامه ما" به کانون شوروی نوژیی پرداخته است. اکنون در تکمیل آن نگاه مختصری به د کانون د یگزین سازی میاند انیم.

### اروپا: "د موکراسی را اعتد ویزه بسوی سوسیالیسم"

نخستین کانونی که با ضرورت تکامل برخی از تئوریهای مهم ناظر بر انقلاب و لزوم دستیابی به نکرس نوین برای توضیح مسایل عموم بشری و طبقاتی ورودند پیکار طبقه کارگر گتود. های رنج بروروشد جنبش کمونیستی و کارگری اروپای غربی بود. جذب انقلاب علمی و فنی توسط سرمایه داری، جهش اقتصادی کشورهای سرمایه داری، آغاز دگرگونی بنیادی در ساختار طبقه کارگر، شکل گیری نیروی زحمتکش نوینی که با تسلط بر تکنیک و از طریق کارگری جایگاه بسیار حساس و غیر قابل پیشبینی در سیستم اقتصادی سرمایه داری پیدا کرد، دگرگونی هایی که در ساختار طبقاتی خود طبقه سرمایه داری قشار میانی پدید آمد. علاوه بر این گسترش سیستم خدمات، بالاتر رفتن سطح عمومی رفاه در این کشورها بالاخره ارتقا و تکامل خواست های کارگران و زحمتکشان و افزایش دام افزون خواست های عمومی اجتماعی و عموم بشری در مجموعه خواست های کل اقشار خلق، گام به گام جنبش کارگری اروپا را با مسایل نوینی روبرو میکرد که بدین پاسخ به آنها اهلان رشد و گسترش و پیروزی را از دست میداد. برای جنبش کمونیستی اروپا افزون بر ضرورت رفع فوری کج اندیسی های دکلماتیستی که اینجا و آنجا برنامه های انقلابی احزاب را زیر ضرب میگرفت مساله تعیین شرایط نوین و کشف تئوریهای توضیح دهنده این شرایط شرایط ورود سرمایه داری به مرحله پیش بینی نشده از لحاظ کم و کیف تکامل اقتصادی مطرح بود. بخش زیادی از این مسائل پیس از پیدایش شرایط عینی نوین زمینه کافی برای طرح شدن ویا مبرمیت یافتن نداشتند.

ضرورتهایی که در برابر احزاب کشورهای پیشرفته سرمایه داری قرار گرفته بود هنوز نه تنها برای احزاب کشورهای نیه رشد یافته بود زحال رشد، بلکه حتی براد احزاب کشورهای سوسیالیستی نیز ناشناخته بودند. از این رو انقلابی نیروهای پیشروتر جنبش کمونیستی اروپا (بطور اخص احزاب کمونیست فرانسه و ایتالیا) برای توضیح شرایط نوین مبارزه در کشورهای رشد یافته سرمایه داری یا بی توجهی، شک و و درید ترین شکل با مخالفت برخی از احزاب براد رواجه میشد. در این روند حزب کمونیست اتحاد شوروی که حامل بزرگترین ظرفیت تئوریک جنبش کمونیستی جهانی بود نیز به موقع نتوانست بفرنجی

وضعیت احزاب کمونیست و کارگری اروپا را بازشناسد و جبهه ای برای یاری تئوریک آنها بگشاید. از سوی بسیاری از احزاب و منجمله از سوی کمونیستهای کشورمالاشویت و خلا قانه جنبش کمونیستی اروپا برای تطبیق تئوری و سیاست خود بر شرایط نوین، تحت عنوان "اروکمونیسم" مورد انتقاد و حمله قرار گرفت و این "اروکمونیسم" اصطلاح خطئه کننده ای بود که بهترین سازنده ترین کوششهای کمونیستهای اروپا را با کرایشهای غیرانقلابی پیدا شده در برخی از احزاب کمونیست اروپا یک کاسه میکرد و غیرمسئولانه ازید برای کوبیدن خوب بهره میگرفت.

شرایط نوین سرمایه داری به رشد نیروها و کرایشهای راست در سطوح مختلف دامن زد و از آن جمله برخی کرایشهای بغایت کاسب کارانه و ناسیونالیستی در برخی از احزاب کمونیست اروپا مثل حزب کمونیست

اسپانیا و ایتالیا شکل گرفت که مبلغ ستیزا شوروی، پراکند سازی جنبش کمونیستی و حتی سازش آشکار بین

کارگران و رنجبران با انحصار سرمایه داری عددند. مدافعین این کرایشهای غیرانقلابی طی دو دهه اخیر ضربه محتمتی بر جنبش کمونیستی اروپا وارد آوردند اما متأسفانه آنچه تحت عنوان "اروکمونیسم" اروپایی "مورد بیرون قرار گرفت تنها به این جنبه های منفی محدود نمیشد. برای مثال حزب توده ایران،



سا زمان ما و مجموع جنبش چپ کشورمان زیر علم حمله به "اروکونیسیم" تمام تلاش انقلابی و خلافتانه

پیشترترین احزاب کمونیست اروپا از آن جمله تلاشهای مثبت احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه را مورد

نفی و حمله قرار میدادند. یگانه ای بس معشوش محرفی میکردند. بدلیل دگتایسم چیره برجینش کمونیستی

کشورما، نه اندیشه های انحرافی برخی کرایشها و جناحهای جنبش کمونیستی و کارگری اروپا نه اساسا

با تمکین به ناسیونالیسم و تبلیغ سازش طبقاتی مشخص میشوند، بلکه برخی از خلافتانه ترین

تلاشهای احزاب کمونیست اروپا در مرکز حمله قرار گرفتند. در کشورما میدان اصلی نبرد با گوشه‌های

فکری کمونیستهای پیشرو اروپا عدم دفاع آنها از "دیکتاتوری پرولتاریا" بود (و هنوز هم هست) - پرهیز

کمونیستهای اروپا از سخن گویی بزبان دیکتاتوری و خشونت و تلاش آنها برای کشف روشهای دیگر برای

برای خلع سلاح دشمن و پیشتر از آن جنبش پیش از هر چیزی فضای روانی جنبش کمونیستی کشورما

را (مثل اغلب جاهای دیگر) علیه آنها می شیراند. این در حالی بود که حزب توده ایران و سازمان ما

نیز مثل اکثریت قریب به اتفاق احزاب کمونیست جهان دیگر در برنامه و اسناد رسمی خود از اصطلاح

مردم ترسان و نادقیق "دیکتاتوری پرولتاریا" استفاده نمی کردند و معتقد بودند که "باید مضمون

را حفظ کرد" [آیاد هم توانایی در کارترین اصطلاح و متروک شدن آن در اسناد برنامه ای احزاب

میتواند تنها برای به خشونت اصطلاح و ناخوشایندی آن برای مردم توجیه کرد؟ اگر روانشناسی

مردم ما مینا قرار گرفت قبل از همه کاربرد خود اصطلاح "کمونیسم" و "کمونیست" باد شوری

روبرو میشد و نه اصطلاح "دیکتاتوری پرولتاریا" که اغلب برای مردم غیر قابل فهم ناآشناست و واقعیت

این است که خصلت رابطه ای که یک کمونیست می بایست با متحد خود برقرار کند ما را برای عدم در راست

این ترم زیر فشار قرار میداد. ما نه در مقابل روانشناسی خود انگیخته توده ها، بلکه در برابر شناخت و

آگاهی سازمانهای سیاسی متحد خود ناچار بودیم که از این اصطلاح دست بشویم. در بی دست

شستن از اصطلاح "دیکتاتوری مساله مبهم گفتن مضمون و سپس نرم کردن مضمون پیش آمد تا

آنجا که بسیاری دیده شد احزابی در عین اعتقاد به "دیکتاتوری پرولتاریا" راجع به مضمون آن نیز در

برنامه خود بکلی سکوت کرده اند و مانع از برنامه خود سکوت کردیم. اینهمه نشانه یک برخورد در

بهترین حالت خود انگیخته بود. مساله، مساله خشونت اصطلاح نبود و نیست. مساله دقیقا مساله

مضمونی است. مساله انطباق تئوری بر شرایط جدید و شناخت الزامات نوین پیش روی و گسترش

مبارزه انقلابی است. احزاب کمونیست اروپا بد رستی مضمون را پیش کشیدند و تکامل دادند. آنها

از سوسیالیسم و کمونیسم دست نکشیدند. آنها به این نتیجه رسیدند که راه رسیدن به سوسیالیسم

و کمونیسم در کشورهای سرمایه داری ویژگی های خود را دارد. آنها حق داشتند که ویژگی های راه

خود را توضیح دهند. ما در بحث پیرامون آماج های برنامه خود مان، و بطور مشخص در رابطه با آن

نوع دموکراسی خلقی که می بایست در کشورمان برپا کرد ضرورتی بایست مساله دیکتاتوری پرولتاریا

را بلافاصله مضمون مورد بحث و بررسی قرار دهیم. بنظر نگارنده موضوع میتواند اینگونه طرح کرد:

آیاد دموکراسی خلقی در روند تکامل خود و به موازات کام برداری در راه براندازی بهره کشی حتما باید

بسوی دیکتاتوری یک طبقه و بسوی منحصردن در دموکراسی به آزادی یگانه حزب طبقه کارگر تحول یابد

و آیاد دموکراسی خلق میتواند راه تعمیق دموکراسی تاریسیدن به دموکراسی همه خلقی را دریس

گیرد و طی این پروسه آزادی فعالیت سیاسی و مستقلا نه برای همه نیروهای خلق را نامین کند؟

آیاد دموکراسی خلقی که در آن رهبری نیروی پیرو سوسیالیسم علمی اعمال میشود باید براساس تحقیق ساختن

سوسیالیسم الزامات راه فراروشیدن به دیکتاتوری پرولتاریا را بیامید ویا امکان دارد که این دموکراسی

از راه رادیکالیزه شدن مداوم مضمون برنامه سیاسی اقتصادی و اجتماعی آن، خود مشخص کننده

سوسیالیسم باشد و مستقیماً ( و در ریجا ) از سطح دموکراسی بخشی از خلق به دموکراسی همه خلق ( در شرایط حل تضاد های طبقاتی ) فراروید ؟ به اعتقاد نگارنده دموکراسی خلقی نه شکلی از دیکتاتوری پرولتاریاست و نه لزومی دارد به دیکتاتوری پرولتاریا فراروید \* دموکراسی خلقی در شرایط جهان ما اساساً یک رژیم دموکراتیک و خلقی است که گام به گام همین خصلت های دموکراتیک و خلقی آن میبایست تعمیق یابد \* این دموکراسی از مرحله دموکراسی خلق تفکیک شده به اقتضای طبقات متفاوتی منافع به دموکراسی خلق مشترک المنافع ( در شرایط برافزاندن استثمار ) فرامیرود \* چنین خلقی را امروز می توان در اتحاد شوروی و برخی دیگر از کشورهای سوسیالیستی مشاهده کرد \* این خلق همان طبقه کارگریست اما منافع آن با منافع طبقه کارگریگانه است \* در ترکیب این خلق دیگر نمیتوان گفت که طبقه کارگربرد یگران حاکم باشد و یابد تراز آن دیکتاتوری پرولتاریا برقرار باشد \* این خلق همعاش باید حاکم باشد و اصطلاح " حاکمیت تمام خلقی " نیز رسالت بیان همین مضمون را داشت \* بهر صورت این بحث بسیار جدی در راه های آتی پیش برده میشود چون بدون پیشبرد آن گرهی ترین مساله برنامه بی پاسخ می ماند \* بنظر میرسد با بررسی تجربه احزاب کمونیست اروپا و چین میتوان بحث فوق را به یک بحث نتیجه دار و مثبت تبدیل کرد \* مثلاً در چین سوسیالیسم در حالی پیاده شد که حاکمیت لهاکان دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان است برآه آینده آن نیز گزیده دموکراتیسم سیاسی بسیار گسترده تری ترسیم میگردد \* البته بررسی تجربه چین نیز یک بررسی نقادانه باید باشد و ما هیچ اجباری نداریم که خطاهای برادران خود را تکرار کنیم \* بنابراین آنچه آمد ، تنها جمیع احزاب کمونیست فرانسه و ایتالیا و غیره زیر علم " واد دیکتاتوری " بکلی غیر قابل توجه است \*

یکی دیگر از مزیدهای نبرد با اندیشه پیشرو کمونیستهای اروپا انتقاد نظر آنها در باره ویژگی های ملی تحقق سوسیالیسم آراه ویژه سوسیالیسم به تناسب شرایط مشخص هر کشور بود \*

تاریخ ثابت کرده است که نه تنها احزاب کمونیستی چون حزب کمونیست فرانسه و ایتالیا در تاریخ این اندیشه ها محقق بودند بلکه چنانچه آنها به همین حداقل تکامل ثنوری و شیوه های مبارزه فکری و عملی دست نمی یافتند چار و وضعیتی بسیار خنجر خویشتند \* اگر احزابی چون احزاب کمونیست فرانسه و ایتالیا سوسیالیسم و کمونیسم و نبرد در راه دستیابی به این آرمانهای بزرگ کارگری و بشری را مخدوش میکردند کمونیستهای دیگر در تاختن به آنها محقق بودند و لیکن اگر آنها راه دستیابی به این آرمانها را در هر دو طرف ویژه مسایل مناسب با شرایط خاص کشور خودشان میدانستند ، حتی چنانچه مورد قبول ما هم نبود نمی توانست به عامل جد کردن این احزاب تحت عنوان " اروتونیسم " بدل گردد و وقتی حزب کمونیست فرانسه میگفت " حزب ما برای سوسیالیسم با مختصات فرانسه میریزد " کدام حقیقت رانگی میکرد ؟ روشن بود که سطح رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی کشوری چون فرانسه ایجاب میکرد که حزب برآستی روشن سازد که قصد ندارد مثلاً سطح رشد نیروهای مولده فرانسه را از روی الگوی رشد نیروهای مولده کشورهای سوسیالیستی موجود بی افکند بلکه قصد دارد اقتصاد بیشتر رشد یافته فرانسه را با عالی ترین شکل عدالت اجتماعی در آمیزد و از این راه رفاه فرانسه را آنچه هست بیشتر کند \* خوشبختانه اندیشه پردازان پیش از حزب کمونیست اتحاد شوروی و چین امروزه اندازه کافی حقایق طریح اینگونه مسایل از سوی احزاب کمونیست اروپا رصاحه میگذارند و مورد حمایت قاطع قرار میدهند \*

ما امروز حتی یک جاد را در بیات اتحاد شوروی دیگر با اصطلاح " اروتونیسم " و یا آنگونه مطالبی که علیه " اروتونیسم " نوشته میشود روبرو نمیشویم \* واقعیت این است که دفاع بحق احزاب پیش از کمونیست اروپا از دموکراسی و ضرورت گسترش آن در سوسیالیسم ، دفاع آنها از حقوق بشر و لزوم الاجرا دانستن آن برای همه کشورها ، و بالاخره برخی انتقاد های سازنده که به کشورهای سوسیالیستی وارد میگرددند پیش از هر چیز سبب بسنج احزاب ارتداد برای تحریم آنها میشود \* پاری هدف این مطلب بهیچ وجه تشریح این مسایل بسیار مهم و حیاتی نیست \* در ادامه نوشته ، آنجا که بطور مشخص به طریح مسایل مربوط به روند های انقلابی جهان و مسایل برنامه خردمان پرداخته میشود در باره این مسایل حواصم نوشت \* نتیجه ای که از مطلب ثانوی میخوانیم بطور عمیق این است :

یکی از سه قانون بزرگ اندیشه نوسازی و نوزایی جنبش کمونیستی و کارگری اروپاست بررسی مسایل تئوریک که طی دو دهه اخیر از سوی این جنبش برای توضیح وضع کشورهای رشد یافته سرمایه داری و تئوری برنامه کمونیستها در آمده است اهمیت بسیار جدی دارد. بدین مطالعه این دوره از فعالیت جنبش کمونیستی و کارگری اروپا، بدین آشناسدن با تئوری ها و برنامه های این احزاب در روند نوسازی و نوزایی اگر ناممکن نباشد بسیار ناقص و نارسا خواهد بود. برای همراهی با روند نوزایی و نوسازی باید دستاوردهای قانون اروپایی اندیشه نویدرستی در سازمان بررسی و آموخته شده و نکات درست آن جذب گردد.

### چین: "گره باید موش بگیرد، چه سیاه چه سپید"

دیگر قانون بزرگ رشد نبرد با دکاتیسم و بی افکنی نگرش نوین حزب کمونیست چین است. از جانب کس در یکی از صحبت کنیم، در مورد خود مان باید بگوئیم که اینهمه سکوت در مورد اینهمه نبرد در حزب کمونیست چین و اینهمه ناشناسی ما با تاریخ پس از سال ۶۰ چین و اینهمه خالی بودن جای حمایت از کمونیستهای واقعی و مردم زحمتکش این کشور در فعالیت انترناسیونالیستی ما، انسان را از ظرفیتهای که دکاتیسم و پندارهایی برای انحراف در او میگذارد در چار و چنگل میگذرد. اگر اتحاد شوروی به درستی آزمایشگاه تاریخ در ساختن و بساختن سوسیالیسم است، کدام آزمایشگاه تاریخی دیگری جز چین میتواند بزرگترین آزمایشگاه ساختن و بساختن سوسیالیسم در شرایط یک کشور بسیار عقب مانده باشد؟ بدین هرگونه شک و شبیه باید بگوئیم ما کمونیستهای کشوری نیمه رشد یافته و آسیای شرقی، بدین بررسی تاریخ دهه های ۶۰ - ۷۰ و ۸۰ حزب کمونیست چین، بدین درک نبرد سترگ میان دو جناح اصلی حزب کمونیست چین، یعنی جناح مائوئیستهای چپ و جناح کمونیستهای واقع بین، بدین بررسی و شناخت پاسخ های کمونیستهای چین به لیبرالیسم روزه رشد، بدین بررسی تلاشهای کمونیستهای چین در تدقیق مفهوم و محتوای جمهوری دموکراتیک خلق و خلاصه بدین درک دستاوردهای تئوریک کنگره های ۱۲ و ۱۳ حزب کمونیست چین و شناخت سهم چین در روند نوسازی و نوزایی، بخش مهمی از برنامه اکنون و آینده ما فاقد پشتوانه تئوریک و تجربی آزمون شده خواهد بود.

پیروزی انقلاب چین پس از پیروزی انقلاب اکتبر پیرایترین دستاورد نبرد خلقهای جهان علیه امپریالیسم و مظاهر عدالت اجتماعی و بزرگترین پیروزی جنبش کمونیستی بوده است. گسترش و فراوری جنبش ضد امپریالیستی - دموکراتیک در چین تا مرحله به قدری رسیدن حزب کمونیست و بی افکنی سوسیالیسم در این کشور بزرگ و بسیار عقب مانده آسیا، سرشار از چنان آزمونها و آزمایشهایی است که در هیچ کجای دیگر نمیتوان شناخت. جنبش کمونیستی چین که سرانجام با نبرد جانانه و پیگیرانه رهبروند های نبرد خلق چین توانست رهبری این خلق کیمیرا بدست گیرد و آنرا بسوی بی افکنی سوسیالیسم رهنمون کرد، بدلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی بسیار عقب مانده چین همواره در معرض نفوذ و گسترش اندیشه های غیرعلمی بوده است. مائوئسه تنگ رهبر حزب کمونیست و جنبش انقلابی خلق چین (که بدین تردید یکی از برجسته ترین سیاههای تاریخ جهان باقی باقی خواهد ماند) علیرغم خدمات بسیار عظیم اش به جنبش انقلابی و کمونیستی چین نتوانست از گزند اندیشه های پندارگرایانه و دکاتیستی در امان ماند. کرایشهای کجروانه و دکاتیستی دارندیشهای مائو سرانجام در سالهای ۶۰ - ۷۰ به یک رشته از تئوریهای بسیار ناد رست و فاجعه آفرین فراروئید و این شخصیت بزرگ تاریخی را به جایی سوق داد که در برابر رشد اقتصاد - اجتماعی و فرعیکی چین و در برابر اندیشه های انترناسیونالیستی و بالنده قرار گیرد. ویژگی حزب کمونیست چین و تعداد های درون آن چنان بود که حتی در زمان زندگی این انسان پست شده روند نبرد پلندارغان دکاتیستی و اندیشه - جان غیرعلمی آبرویه گسترش نهاد و جنبه علمی پیدا کرد. بزرگترین نبرد علیه مائوئیسم پندارگرا و چپگرد، بارگیری تنگ، سوسیالیستیک برجسته ترین و پیشرفته ترین برنامه راننده مائوئیستی و پیونده در حزب کمونیست

چین گسترش یافت • تنگ‌شیاوئیینگ که امروز نیا زسوی د کما تیهستهای فرصت طلب و ما جراجو آماج حله و مورد طعن و لعن است یکی از بزرگترین بی افکنان برخی از تئوریهای بنیادین رشد و تکامل سوسیالیسم د شرایط کشورهای عقب ماند همد شرایط دوران تحول یافته ریخ آخر قرن بیستم است • جریان رهبری تنگ‌شیاوئیینگ این برجستگی را داشت که د زمان زندگی ما توپرچم نبرد آشکارا بپنداریهای ما توئیستهای چپ ابراز فرزند • تنگ‌شیاوئیینگ و هم اندیشان او شدیدا زیر ضرب و فشار قرار گرفتند • خود تنگ د مبارزه مقامات خویش برکنار شد و سخنان " روزیونیست " و " بورژوا " آماج یورش ما توئیستهای چپ قرار گرفت • اما جریان رهبری تنگ پاپس نکشید و نبرد خود را با ساجت پی گرفت • در این روزگار ، در جنبش کمونیستی کشور ما ، علی‌رغم مبارزه با ما توئیسم شاید بیشترین خصوصیت با کمونیستهای برهبری تنگ و شخصوی ابراز میشد • " گریه باید موش بگیرد ، چه سیاه ، چه سپید • " این گفته درست تنگ شیاوئیینگ که د برابر ما توئیستهای ابراز شد • بود که میگفتند " سوسیالیسم فقیر ترا سرما به داری ثروتمند است " وزیر این علم به تخریب نیروهای مولد و حتی فرهنگ مردمی چین مشغول بود نتا مدتها ( و شاید تا امروز ) بصورت حقایق بود که مدام بر فرق پویاترین و تواناترین جریان جنبش کمونیستی چین فرود میآمد • اما تاریخ قدم به قدم ثابت کرد که " گریه باید موش بگیرد " و اگر گریه سوسیالیسم نتواند موش بگیرد و نتواند بیشتر از گریه سرما به داری موش بگیرد نگاه ارمان و راه ما و دستاورد های سترگ کنور - های سوسیالیستی در معرض خطری ویرانگر قرار میگیرند • تنگ شیاوئیینگ و کمونیستهای برهبری او به درستی اندیشه تقسیم فقر و انزوا ی اقتصادی اجتماعای پیش میروند و به خلق خود گفتند که سوسیالیسم برد و چرخ رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی پیش میروند و بر سرما به داری غلبه می یابد و نه بانک چرخ تساوی طلبی خرد و بورژوا می •

درک ضرورت حقوقایی سرح نیروهای مولد و گسترش راه بانگه بر کاربرد واقع بینانه همه امکانات جامعه در چین ما غورده نیازمند یک انقلاب به تمام معنی بود • انقلابی که سرانجام د رکنده ۱۲ به به بار نشست •

ما توئیسمه تنگ د رنهم سپتامبر ۱۹۷۱ د گذشت • متأسفانه ، آنچنانکه نمی باید ، نه بهنگام زیست اولکله پس از مرگ او شرایط طبعی بالیدن سریع روند نوین در چین فراهم گشت • پس از مرگ ما تو ، ما توئیستهای چپ همه قوای خود را برای خفه کردن کمونیستهای پیشرو به کار بستند • اما شکستهای بی شمار و بیابایی پندارها و کردارهای آنان د یک رنگی چندانی برای امیدواری مردم پانان باقی نمی گذاشت ، آنها کام به نام پسرانده میتند •

د و سال پس از مرگ ما تو ، د ر سال ۱۹۷۸ ، پلنوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین برگزار شد • این پلنوم که بلوکه ای معادل پلنوم آوریل حزب کمونیست اتحاد شوروی است - آغاز رسمی به اجراء آمدن یک رشته از اندیشه ها و آماج های برنامه ای بسیار مهم گشت • د واقع میتوان گفت پلنوم سوم سرآغاز روند نوسازی در چین شد • در این پلنوم سرانجام مخضوب شدگان ، یعنی هواداران نوسازی اصلاحات بر سر کار آمدند •

در این پلنوم مد نیا سیون سوسیالیستی و تکیه و تاکید بر رشد نیروهای مولد ، با توجه به ضرورت جلب تکنولوژی مدرن د مرکز توجه قرار گرفت • پلنوم با برجمورد انتقاد ی با تبهکاری های که د برنامه - ریزی اقتصادی طی نزدیک به ۲۰ سال صورت گرفته بود برای بد ویرانداختن همه شماغای کهنه و پوسیده و تحمیلی خیز برداشت • در این پلنوم د ر تعاقب آن انقلاب جنایتبار فرهنگی و کیش شخصیت ناکوئید پدا میزد حله و نقد قرار گرفت و برای مبارزه علیه شخصیت پرستی قلعحانه ای صادر شد • بر همین پایه لزوم گسترندن مکرر کسی درون حزب و دولت و جامعه ، به مثابه ضمان پیشبرد برنامه های تصویب شده مورد تأیید و تاکید قرار گرفت •

شماره ۱۱ حزب کمونیست چین ( که میتوان آنرا معادل شماره ۱۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی دانست ) د ر راستای گسترش اندیشه های سون و برنامه های عظیم اصلاحات اقتصادی اجتماعی ، د ر سپتامبر سال ۱۹۸۲ برگزار کردید • این شماره بوقیعت کمونیستهای پیشتار را تثبیت کرد ، برنامه ها و پیشنهادهای

مصوب پلنومهای کمیته مرکزی را تصویب کرد و با قاطعیت کیش شخصیت ما فوخته تنگ و اشتباهات سالهای  
آخر زندگی او را مورد انتقاد قرار داد. البته علیرغم شکست تلاشهای توطئه گرانه باند چهار نفره  
ما جرجویان چپنه تمهات رقطع کنکره ۱۲ بلکه تا امروز نیز بکلی تلاشهای خود برای بازگرداندن اوضاع  
به روال قبل را ترک نکردند.

با الهام از مصوبات کنکره ۱۲ پلنومهای بعدی حزب کمونیست چین هرچه بیشتر خطوط برنامه ای حرکت  
بجلوی چین را مشخص کردند. در اکتبر ۱۹۸۴ پلنوم کمیته مرکزی قطعنامه ای در باره اصلاحات عظیم  
اقتصادی به تصویب رساند که در آن گفته میشود " ساختن سوسیالیسم در چین با مختصات ویژه چین"  
می بایست تدام یابد. براین پایه در روستا عانیزد سته اصلاحات عظیمی زده شده که شیوه " پیمان -  
کاری خانوادگی " ، خودگردانی روستایی ، بازگرداندن تکه زمینهای گرفته شده از دهقانان به آنان  
و تضمین حق انتخاب کارجنبی و فروش آزادانه محصولات در بازار آزاد آن زمره است .  
جوانب عمده اصلاحات در بخش صنعت عبارتند از : محدود کردن عرصه مدیریت در برنامه ریزی مرکزی ،  
تبدیل موسسات صنعتی به " سازمانهای اقتصادی مستقل " گسترش مناسبات کالایی ، محدود کردن  
حدود قیمت گذاری دولتی و بازگردن قیمت گذاری آزادگی بسیاری از عرصه ها و استفاده از مکانیزم قیمت های  
آزاد بازار ، برنامه ریزی برای جذب تکنولوژی و سرمایه خارجی تا پذیرش تاسیس واحد های اقتصادی با  
سرمایه مشترک چینی و غربی به میزان ۴۹٪ سرمایه خارجی و ۵۱٪ سرمایه داخلی و غیره همه این تحولات  
و تدابیریک آماج مرکزی را پی میگرفتند ؛ تسریع رشد اقتصادی - اجتماعی . همه چیزد ر خدمت تسریع رشد  
اقتصادی و رشد اقتصادی در خدمت رفاه مردم ، چنین بوده است پیام اصلی جنبش نوسازی در چین ،  
و چنین است پیام جنبش نوسازی در اتحاد شوروی . بیگمان اگر انقلاب کاشاکشها و تحولات حزب کمونیست  
و جامعه چین را دنبال نکرده باشد با انقلاب در انقلاب چین بقول شاملو تصادف میکند . انقلابی  
نا آشنا با این آزمونهای یکباره می بیند که آنچه در اتحاد شوروی در زمینه تسریع رشد اقتصادی و نوسازی جامعه  
میگذرد در چین نیز پس از پلنوم سوم و کنکره دوازدهم غنیمتگونه جریان یافته و به روند غالب تبدیل شده  
است .

سرانجام کنکره ۱۲ حزب کمونیست چین در ۲۵ اکتبر ۱۹۸۷ برگزار شد و سرآغازی نوین را پی افکند  
را ثوزیانک د بیرل حزب کمونیست چین در آغاز کارشک - م به کنکره اظهار داشت ؛  
دوازدهمین کنکره سراسری با دفاع از خط مشی سومین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین  
فولنوان یازدهم و بسط و گسترش آن ، برنامه عمه جانبه ای برای نوسازی سوسیالیستی کشور  
ارائه داد . از تشکیل پلنوم مذکور تا کنون ۹ سال گذشته است . با تکیه بر دستاوردهای  
سوسیالیسم که نتیجه مستقیم استقرار جمهوری خلق در چین بوده ۹ سال گذشته مرحله جدیدی  
در تاریخ تکامل حزب کشود است .  
را ثوزیانک در کارش به ک - م میافزاید ؛

" زمان تاسیس ج - ج ، دوره ۹ ساله یاد شده برای مردم ما پربارترین مرحله تاریخی  
بشمارمی آید . . . . . این مرحله بطور چشمگیری از ۲۰ سال قبل از پلنوم سوم متمایز است . در آن  
زمان تحت تاثیر دیدگاههای چپ حاکم که " مبارزه طبقاتی " را اساس قرار میدادند گسست  
های متحدی در رشد اقتصادی کشورید آمد ؛ ب - ب بود وضع زندگی مردم نامحسوس بود "  
اندیشه هایی که در کنکره ۱۲ حزب کمونیست چین خنجر شد . علیرغم در آمیختن آنها با یک  
رشته اندیشه های ممنوعه ، چنان پیشرو مستند که بد رستی باید آنها را نشانه های بارز  
یک انقلاب در اندیشه و عمل ارزیابی کرد . کنکره ۱۲ ج - ک - س نیک مکتب بسیار آموزنده  
است . توجه به کنکره خصوصاً به برخورد خلافت با اصول و کسستن زنجیر آیه ها و دگمها و  
آدم بردش خاریای حزب قابل تمجید ، دلیرانه و الهام دهنده است . در ژوژار به کنکره

تصریح میشود که :

" بسیاری از مفاهیم کهنه که سالها آگاهی مردم را به زنجیر کشیده‌اند امروز بی اعتبار شده -  
اند . ایده های نوگمانیزم نوین و سابقه ای را پی ریزی میکند که پاسخگوی ضرورت های ترقی -  
اجتماعی است . اصلاح دستگاه سوسیالیستی بدلیل عمق و گستردگی تغییرات اجتماعی اش -  
مثابه يك انقلاب ديگر جلوه میکند ."

در گزارش تاکید میشود که :

" دموکراسی و قانونیت سوسیالیستی گسترش میابد " و " سیستم همکاری و مشاوره چند حزبی بیه  
رهبری حزب کمونیست نقش مثبت خود را گسترش میدهد . "

نموداری دیگر از غلبه رفقای چینی بر زنجیر آبه ها و دگمها را میتوان در راه حل بسیار خلاقانه آنها  
برای تامین یکپارچگی سرزمین چین دید . گزارش در این باره میگوید :

" ... با انگلستان و پرتغال در باره هونگ کونگ و ماکائو بر اساس اصل " يك دولت و نظام "  
به موافقت نسبی دست یافته ایم ویا تکیه بر همین اصل تلاش داریم مسئله تایوان را حل کنیم .  
تامین اتحاد نهایی کشور بر اساس اصل یاد شده به تأیید تاریخ خلاقیت خرد سیاسی ملت  
چین محسوب میشود " این ابتکار کم انگاس قطعا در آینده در بخشهای حساس دیگری از  
جهان راهنمای حل مسائل بفرنج مشابهنی خواهد شد .

مخاطب که گفتیم ، ساله مرکزی در کل جنبش و درکنده ۱۱۱۱ ساله تسریع رشد اقتصادی است  
برای تامین این امرح . که چین پیشروانه ترین اندیشهها را در مجموع جنبش کمونیستی جهانی ارائه داده  
است . در هیچ کجای دیگر تاکنون تئوری تا این اندازه شجاعانه در خدمت واقعیت قرار گرفته و منبخت از  
واقعیت نبوده است . با آوردن تکه هایی از اظهار نظر کنکره در این باره بحث را به پایان میرسیم :

" برای ساختن سوسیالیزم با ویژگی چین در نه صحیح مرحله تاریخی جاری اهمیت درجسته  
اول دارد . حزب ما تصویر روشنی ارائه داده است ، چین مرحله آغازین سوسیالیزم را  
میتز راند . این حکم دارای دو مفهوم است : جامعه ما سوسیالیستی است و حمایت قاطعانه  
از سوسیالیزم ضرورت دارد . و انحراف از آن غیر مجاز است . دوم اینکه جامعه ما هنوز در مرحله  
اول رشد خود قرار دارد و با توجه به این واقعیت نباید جهش وار اثرات طی کنیم . . . این  
دوره همان مرحله ابتدایی که عموماً هر کشوری در آغاز ساختن سوسیالیزم ، از سر میگذراند بلکه  
دوره خصوصی است که ناگزیر برای ساختن سوسیالیزم ، در شرایط عقب ماندگی نیروهای مولد  
و رشد نیافتگی اقتصاد نالایی سپری می کنیم . دوره ای که از سوسیالیستی کردن مالکیت بر  
وسایل تولید در سالهای ۵۰ آغاز شده و با تحقق نوسازی اساس سوسیالیستی که حداقل ۱۰۰  
سال طول میکشد مرحله آغاز سوسیالیزم در کشور ما را تشکیل میدهد . این دوره از مرحله  
گذار که هنوز پایه های اقتصادی سوسیالیستی پی ریزی نشده متفاوت است ، همچنین این دوره  
راهبادهای که رشد مدرتیزه سوسیالیسم تکمیل شده نباید یکسان پنداشت ."

تضاد اصلی این مرحله ، تضاد بین نیازهای افزایش یافته مادی - فرهنگی مردم و تولید اجتماعی  
عقب مانده است . مبارزه طبقاتی در محدود و معین مدتها ادامه خواهد داشت ، اما تضاد اصلی

نیست .

برای حل تضاد اصلی این مرحله لازم است اقتصاد کالایی را رشد داده ، بهره دهی کار را بالا  
برده ، تدریجاً منبخت ، کشاورزی ، دفاع ملی ، علم و فن و متناسب با آن بخش عقب مانده روابط  
تولید و توزین را بازسازی کرد .

بنیادین ترین تئوری تاریخ بر برنامه فوق این است .

" و سببه اصلی جامعه سوسیالیستی تضاد بین نیروهای مولد است . نقطه مبدا برای بررسی تمام

سایل، معیار بنیادی برای کنترل تمام امور این است که آیا این تلاشها به تکامل نیروهای مولده یاری میرساند یا نه."

آری، بنیادی ترین مساله نگرش نوبه سنایل اقتصادی اجتماعی همین است. تفاوت ماتریالیسم با ایده الیسم، تفاوت سوسیالیسم علمی با سوسیالیسم تخیلی در عرصه پیکار برای رشد اقتصادی - اجتماعی همین است که رابطه رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی را چگونه برقرار میکنیم. تفکری که همواره در ترکیب و وظیفه بنیادین سوسیالیسم، یعنی تامین رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی وظیفه نخست را مقدم نشناسد، در بهترین حالت تفکری در چارچوب سوسیالیسم تخیلی و در نهایت تفکری ارتجاعی است. همین تفکر ذاتاً ارتجاعی است که امروز، پس از ویران شدن ایران و آواره شدن ایرانیان و راه افتادن کرک و شخال در خیابانهای بزرگ کشور با توسل با فلان شعار تساوی طلبانه آخوند های خون آشام با زهم زندانه دفاع از آنها را ادامه میدهد و حتی نزد بکترین یاران خود رالجن مال میکند تا لجن زار سیاست چاکری در برابر خلافت ارتجاع را توجیه کند. همین نگرش است که حاضر نیست هیچ رشد اقتصادی را بحساب آورد مگر اینکه آن رشد در چارچوب قرارداد های اقتصادی و معاملات پیشنهادی وی صورت گیرد. همین تفکر است که سدره پیشرفت هرگونه برنامه ای برای جذب انقلاب علمی و فنی در کشور ما میشود، مگر اینکه این برنامه با قراردادها و معاملات مورد علاقه وی انطباق داشته باشد. کم بها کردن رشد نیروهای مولده به مثابه بنیادی ترین وظیفه هر انقلاب اجتماعی فاشترین و ارتجاعی ترین شکل رویگردانی از مارکسیسم است.

امیر

شهرار ۶۷

## بنیان های برنامه ما ( ۴ )

علیه پنداریافی و دکماتیسیم ، علیه شخصیت پرستی و ویروکراتیسیم

رسانس یا نوزایی کنونی جاری در جنبش کمونیستی ، برای اینکه پدیدار نشود و باید اریماند و پیش برود می بایست نبردی دلیرانه و سیار د شوارزبا پنداریافی و دکماتیسیم و بر همین پایه با شخصیت پرستی و ویروکراتیسیم پیش ببرد ، نبرد با این عوامل بازدارنده ، نبرد با ارتجاع خانگی است . بدون غلبه بر این ارتجاع خانه زاد و خانگی نمی توانیم به پیروزی بر ارتجاع در کشور و در جهان امید و آرایشیم .

### I ماتریالیسم دیالکتیک ، علیه پنداریافی و دکماتیسیم

برای کمونیستهای کشور ما ( و قطعاً برای بسیاری در جهان ) چیزی از این آسانتر و پیش پا افتاده تر نیست که خود را ماتریالیست بنامند . برای ما کمونیستها البته بسیار روشن است که بنیادی ترین شرط ما رکیست بودن ماتریالیست بودن است و نیز بسیار بدیهی بنظرمی رسد که ما بعنوان یک کمونیست قطعاً ماتریالیست هستیم . اما آیا نبرد ۲۵۰۰ ساله فلاسفه جهان بر سر ایده و ماده و یک قرن و نیم نبرد ماتریالیسم دیالکتیک با ایده آلیسم و ماتریالیسم مکانیکی و متافیزیکی بخاطر همان چیزی بوده که هر کس بدین سادگی خود را مالک آن می داند ؟ آیا واقعاً همواره برد ستاورد سترگ این نبرد عظیم تاریخی منتهی هستیم ؟

در میان ما کمونیستها ، در رد پندارگرایی و اسدولاستیک مثالی معروف است که می گوید در میان جماعتی از " مدرسین " بحث در گرفت که اسب چند دندان دارد . در حالیکه اسب حاضر و دندانهای آن نیز در دست بود ، از جماعت مدرسگی کسی را توجهی به آن اسب روغنی به شمردن دندانهایش نبود ( چون از نظر اسدولاستیک ها این کار حتماً غیر علمی بنظرمی رسد ) ، در حالیکه بحث و مجادله بر سر تعداد دندان های اسب و تلافی برای حل مسأله از صریح منطقی ویرهان همچنان بی سرانجام ادامه داشت . بدون شك بسا اندکی تعمق می توانیم تکرار این رویداد قرون وسطایی را در زندگی خودمان ببینیم . مثلاً اگر خمینی را معادل همان جانم معروف فرض کنیم ( که صد البته ایشان کمتر از آن نیستند ) ما در محاسبه دندانهای درنده او و بیشتر از آن مکتبی های قرون وسطی از خویش درایت نشان ندادیم . ما منتها برای محاسبه دندان های درنده خمینی به دهان او رجوع نکردیم بلکه مثل همان اسدولاستیک ها چنین کاری را تحقیر می کردیم و صد البته شایسته مقام شامخ تئوری های خون منی دانستیم . وقتی این جانم تو باج و خستوم رایب دندان دریده ، وقتی کشی زاده را با فصاحت خائید ، وقتی سعید سلطان پور و سعادت و شریفی را کشت ، وقتی که این جانم در دهان را برای دریدن و ولعیدن همه ما تا چاک آخرازم کشود ، هنوز در این باره بحث می کردیم که این دندانها مال آرواره دیگری است و آرواره حضرت امام از این دریدن ها و خائیدن های خیر است و آرواره ایشان تنها برای فشردن حلقوم امپریالیسم و لیبرال ها طراحی شده است . هر چند که خائیدن حلقوم پیراها هم جنایتی بیشتر نبود ) . واقعیت اینست که نگاه مستقیم مستفانه و فارغ از پیش داوری به واقعیت



همچون حرکتی یا کرداری عامیانه همواره از سوی "ماتریالیسم" متافیزیک به تسخیر گرفته شد و در سازمان ما

نیز چنین پیش آمد.

ما حزب کوچک و جوانی هستیم، این واقعیت است. اما این هم واقعیت است که ما می‌کوشیم تا در تحمیل سرنوشت ۵۰ میلیون مردم نقش ایفا کنیم. تعقیب چنین هدفی ما را ملزم می‌کند تا درباره همه مسائل "عظیم" ای که به سرنوشت مردمان و حزب مان گره خورد، اند بیاندیشیم و به آنها پاسخ دهیم. در راس این مسائل همانا دستبندی به شیوه تفکروا قاعلمی است که بدو آن حزب ما سرنوشتی جز تکرار بیایی خطاها نخواهد داد داشت.

بزرگترین نمودار عدول سازمان از درک ماتریالیستی و در غلطیدن آن به پنداریافتن و متافیزیک همانست برنامه سازمان برای ارتقا انقلاب بهمن و شکوفایی جمهوری اسلامی است. این برنامه سراپا ایده آلیستی و در بهترین حالت بیانتگر آرزوهای نیک آید آلیست گرفتار در دام ارتجاع است. کمیته مرکزی حزب تسود ایران در بررسی "خط امام" به کشف حیرالعقولی دست یافت که آن راحت عنوان "پنج مخته خط امام" تشریح کرد و به خورد ما داد. ما اگر چه مخترع این پنج مخته نبودیم لیکن سراسرتبلیغات مان کله به کلمه در راستای همین اندیشه و در خدمت آن بود. پنج مخته کشف شده گیاهی آن بودند که "خط امام" ضد سلطنت، ضد امپریالیست، ضد "کلان سرمایه داری و بزرگ ماللی"، مدافع آزادی و مدافع اتحاد همسایر و هاد خلق است. از مجموع صفاتی که حزب توده ایران برای خود کاش بود تنهایی راز "خط امام" در رخ کرد و آنها هم "نبرد پیگیرانه در راه سوسیالیسم و کمونیسم" بود. این یکی را اگر هم حزب می‌خواست نمی‌توانست به "خط امام" تقدیم کند، چرا که رای خط امام چنین صفاتی حکم دشنام و توهمین داشت و همه کاسه کوزه هارا به هم می‌ریخت.

بدون شک کمتر حزین در جهات تا بدین اندازه به زیان خود دست به تحریف واقعیت و نفی آشکار برخورد ماتریالیستی زد است. برای هزاران سال ملحد و متزنی و برای هر هوادار و عضو ساده حزب توده ایران و سازمان ما یغیناروشن بود که دست کم "خط امام" علاوه بر این صفات حقیقه اهدایی، صفات دیگری نیز دارد که در فرمولبندی برنامه های حزب توده ایران مسکوت مانده اند. اما سیاست حزب برای روشنایی پرده ظلمت می‌افکند.

درست همان زمان که حزب توده ایران "پنج مخته خط امام" را تشریح و ترویج و تبلیغ میکرد. پنج مخته متضاد با آنچه حزب میگفت در "خط امام" شبیهت و تمیل میشد. در واقع پنج مخته ای که حزب برای "خط امام" می‌شمرد، پنج فریب کاری بزرگ در راستای شبیهت و تحمیل پنج مخته بغایت ارتجاعی "خط امام" بودند. حزب توده ایران فریبکارهای "خط امام" را تشریح کرده و صفات آن مخته ها را غالب کرد و در کنار آن حتی یک مخته "یا گرایش منفی در خمین و راس حکومت نشاء نداد. آیا رهبری حزب توده ایران واقعا "خط امام" را همانگونه میدید که در پنج مخته مشهور تجسم می‌یافت؟ هم آری و هم نه. در اینجا اپورتونیسم و اید آلیسم چنان به جوش میخوردند که دستبندی به یک پاسخ روشن را و افعاد شوار می‌شدند. مثلاً رهبری حزب در برخورد با رهبری سازمان بارها گفته است که "خط امام" ای راه ما می‌گویم خود مان درست کردیم و این پنج مخته "آی چیزهایی هستند که ما می‌خواهیم باشند. چگونه آنها می‌توانستند بر اساس مخته های رابطه خود با حکومت را بنیان

بگذرند که خود آنها را اختراع کرده اند؟ آیا تنظیم رابطه با یک نیروی سیاسی، بر اساس خصلت‌هایی که ما آگاهانه به آن نسبت می‌دهیم (نه اینکه در واقع آن خصلت‌ها در آن نیرو موجود باشند) بازتر است و گویاترین دلیل برای رد آلیسم و خودفریبی، هم در اندیشه و هم در عمل نیست؟ آیا درست کردن یک "خط امام" خیالی، مطابق یک الگوی "مؤثرات انتقالی" و سپس دل بستن به این پدیده خیالی، و سپس پیگیری تمام حزب و سپس سازمان ما را فرقی کردن در این باره‌های خود ساخته و تحکیم کردن این باور و رهسا تا حد "برنامه‌طبیعی‌کارگر" چیزی جز بازترتیب نمودار مبتذل‌ترین و فرصت طلبانه‌ترین نوع ایده آلیسم، ایده آلیسمی که ملاحدهای سبزواری هم اگر زنده بود از آن بهره‌میزد؟ متوازی باشد؟

به هر صورت با رهبری حزب واقعا "خط امام" را دارای همان مختصات پنج گانه می‌دانستیم، که در اولین صورت یک پنداری تمام عیار بود و واقعیت را تا حد اکثر ممکن بسود پنداری فنی تحریف میکرد و با اینکه این پنج مختصه را اختراع کرده بود تا خط امام را مطابق آنها بازسازی کند، که در این صورت نیز به دلیل باور به امکان بازسازی "خط امام" مطابق الگوی فوق و به دلیل ایجاد باور به این خصایل "خط امام" در حزب و سازمان نه تنها واقعیت را بسود پندار تحریف کرده بلکه علاوه بر آن به فریبکاری مفرط بسود "خط امام" نیز دست می‌زد.

برنامه سازمان ما درست به هنگامی تصویب شد (بهار ۱۳۶۱) که دیگر هرگونه خوشبینی نسبت به "خط امام" شیعی و داعی خود را در جنگ ویرانگر علیه رژیم صدام به تمام افشاگردها می‌کرد. "مواعد" "خط امام" متروک شد، وحدت طلبی خط امام خصلت ضدانقلابی خود را کاملاً عریان کرد. استبداد فزون و سطاشی "خط امام" سرپا در خون جوانان و وطن غرق شده بود و بالاخر متدارک علی برای نابودی حزب و سازمان آغاز شده بود. سازمان ما زیر فشار دم افزون استبداد گام به گام با پیگر خونین عقب می‌نشست. با این همه برنامه ما با حداکثر خوشبینی نسبت به "خط امام"، با امید به پیشروی انقلاب و فراوانی آن به سطح سنگین سوسیالیستی و ضد فئالیسم جمهوری اسلامی تدوین شده بود. این برنامه وهمی و خیالی و بدون کمترین معناداری عینی و مادی است. چه بسا هنگامی که زول ورن رمان تخیلی سفره ماه را می‌نوشت، برای تحقق رویاهای خود دلیلی به مراتب قانع کننده تر از آنچه ما برای تحقق برنامه خویش در اختیار داشتیم در دست داشت. این برنامه تجسم خشن ایده آلیسم در اندیشه یک سازمان پیروان ترالیسم بود. این ایده آلیسم

آنچنان در سازمان نیرومند است که پس از شکست برنامه و آشکار شدن همه تبه‌کارهای رژیم خمینی، باز هم سه سال طول کشید تا سازمان ضرورت یک تحول انقلابی در جامعه را بپذیرد. نیروی ایده آلیسم، کسه عیب با گرایش‌های اپورتونیستی و وجاهت طلبی‌های سود جویانه و مقدم شمری منافع حزب بود. ایران بر منافع سازمان تعویب میشد. به نیروی سترگی طلبه پیشروی به موقع سازمان تبدیل شد، و پیشروی سازمان را تا به آنجا نبرد در دلسر انجام به یک بحران عظیم انجامید.

ایده آلیسم، علاوه بر برنامه در تک‌تک <sup>سازمان</sup> تاکتیک‌های نیز می‌تواند خود را نشان دهد. هر درگاه و واقعیت موجود با اندیشه‌ای نمی‌خواهد آن را توضیح دهد در تضاد مراری گیرد، پنداری تمام عیار بر روی نند. ضرورت ماتریالیسم در آن نیست که بگوید ماده بر ایده مقدم است. ضرورت ماتریالیسم در آن است که در زندگی جاری \* از بدنها پیش‌سپری شده بود. ضد امپریالیسم "خط امام"

ما واقعیت را از بند ارتعاشک . کند و راه ضروری و شناخت واقعیت را پیش پای مامی گذارد. ضرورت ماتریالیسم  
از ضرورت شناخت واقعیت ها بنظر شناخت درست راه زندگی بهتر سرچشمه می گیرد . از این رومز واقعیت  
ماتریالیسم و ایده های آن هم ندر مجردات بلکه در مشخصات تعیین می گردد . پایبندی به واقعیت، پایبندی به  
زندگی و قوانین روش پرورش آن، اعتقاد راسخ به اینکه فرد محصول منطقی شرایط امروز و دیروز است که مسا  
نیز جزئی از آنیم . اعتقاد راسخ به اینکه فرد نتیجه تکامل دیالکتیکی امروز است و نه نتیجه نفی ارادی امروز ،  
اعتقاد به اینکه باید جهان بینی - شعری و اندیشه ها تابع واقعیت باشد و نه بالعکس ، اعتقاد به پویایی و تغییر  
تکامل حتمی بنیادین ترین اصول متصور ، چنین است ، نمونه های پایبندی به ماتریالیسم .

واقعیت اینست که بسیاری از تئوری های ما امروز دیگر تطبیقی با واقعیت ندارند . امروز مساله بازگشت علمی  
به ماتریالیسم دیالکتیک و نفی پنداری های بگونه یک جریان نیرومند درون کل جنبش کمونیستی در حال گسترش  
است . در کنگره ۲۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی و در کنگره های ۱۲ و ۱۳ حزب کمونیست چین ، نبرد برای  
انطباق تئوریها بر واقعیت های جاری و خلاصه اش " اصول پرستی و اصول ترافیک از مسایل مرکزی  
بوده است . دوران تئوریها و اندیشه های بی پایه و کلیش ای و تکراری به پایان رسید . دوران اسارت اندیشه  
در چنگال پیشداوری های آزادگرایانه به پایان رسید . دوران در جازدن تئوری ، دوران متکی شدن مکرر بر  
اتوریته ماردن و لنین برای تحمیل اندیشه های بی پایه گرامر آمده است . دوران مطلق کردن مارکس و انگلس و لنین  
و نسبت دادن خصوصیات الهی بدانها پایان یافته است . دوران تصورات ساده لوحانه در باره اینکه چون  
ما مارکسیست هستیم ، پس انحصار شناخت و واقعیات جامعه و جهان در دست ماست ، به پایان رسید .

نویس که در جریان است در زرقترین بعد خود متوجه انطباق فلسفه بر علم است ، چرا که فلسفه از علم عیب  
افتاد است ، انطباق فلسفه بر علم در زرقترین روند خود گویای علم شدن فلسفه و کاهش نقش فلسفه بود علم  
است . در علوم اجتماعی عصر سطره فلسفه بر علم به پایان می رسد . علوم اجتماعی نیز می روند تا هم چون علوم  
طبیعی فلسفه را متکی به خود بکنند و نه خود متکی بر فلسفه باشند . هسته مرکزی و جان فلسفی اندیشه نو این  
است . تئوری نبودن آغازین از اینجاست می تواند نشود .

نیاز به رنسانس نیاز به نبرد جدی برای شد و سازای ماتریالیسم و انطباق آن بر شرایط جهان است . روز  
از آنجا آغازند که نتایج ویرانگر پنداری های در بر نامه ها و سیاستها خود را آشکار دارند . برنامه و سیاست پنداری  
با فائده نمونه کوچکی است . نمونه ها بسیار بیشتر و عمیق ترند .

بنام ماتریالیسم در سال ۶۰ اعلام شده اتحاد شوروی وارد مرحله ساختن کمونیست شده است و برخی  
دیگر از کشورهای سوسیالیستی وارد مرحله سوسیالیسم پیشرفته شده اند . حتی زمان پیاد شدن کمونیسم  
در اتحاد شوروی را مشخص کردند . بنام ماتریالیسم گفته میشد که سرمایه داری مانع فارست دستاوردهای  
علمی و فنی میشود ، گفته میشد توازن فواچنان بسود انقلاب بهم خورد . استه گداریه سوسیالیسم از راه  
رشد غیر سرمایه داری و راهبری نیروهای غیر کمونیست ممکن شده است ، گفته میشد که سرمایه داری در حال  
روان و نهیادام است . گفته میشد که سرگردار سرمایه داری به سوسیالیسم سر نوشت هم چیز از رقم زده است .  
در چین ، مائو برای تحقق یک روز آرمایان های انقلاب ، انقلاب در سنگی برای انداخت و شعار " سوسیالیسم

فعیر بهتر از سرمایه داری شرفمند " را رایج کرد. در سالهای ۶۰ در حالیکه دکاتیسیم، خصوصاً در سیماسی مائوئیستی آن به آفت جنبش کمونیستی تبدیل شده بود، نسبت به آن اغماض شد و "تیتوئیسم" بی اثری تأثیر آماج اصلی حمله قرار گرفت. در این سالها به اذعان اندیشه پردازان حزب کمونیست اتحاد شوروی حتی رشته های از ظوم با مخالفت روبروی شدند و تا آغاز روند نوسازی کنونی حساسیت لازم نسبت به وضعیت نیروهای مولد و کشورهای سوسیالیستی در مقامها با دستاوردهای انقلاب علمی و فنی در کشورهای رشد یافته سرمایه داری برانگیخته نمیشد و همه چیز روبراه قلمداد می گشت. تحولاتی که در کشورهای سرمایه داری پدیدار شد، در گونی هایی که در ساختار طبقاتی این کشورها ریشه گسترش نهاد، تلاشهایی که برخی از احزاب ایمن کشورها برای انضباط تشریهای خود بر شرایط جدید میکردند، هیچکدام بدرستی درک نمیشد یا تأثیری در سیر عادی زندگی در کشورهای سوسیالیستی نیک گذاشت. حتی تلاشهای احزاب کمونیست اروپا برای تشریح کردن شرایط کشور خودشان، همانند برخی گرایشهای منفی ضد سوسیالیستی، مورد حمله فسرار- می گرفت و "اپورتونیسم" و "ارومونیسم" نامیده میشد. احزاب کوچکی مثل حزب توده ایران چنان در تار و پود دکما پیوندهای کلیشه ای اسیر ماندند که در برابری همه این تحولات تنها توانستند با مسئولیت راتعام و مال برد و تر حزب کمونیست اتحاد شوروی بیاندازند و خود با بیافه حق بجانب، بی آنکه بد رستی بدانند موضوع بر سر چیست، هر قدم یا علمی راه از کلیشه های ایدی پافراتر می گذاشت محکوم و سرفرازم کنند. اینان پندار- بافی را برابرایای که یک چرخ آن دکاتیسیم فرصت طلب و چرخ دیگرش دکاتیسیم ماجراجویید هم میدادند و کمترین حساسیتی نیز نسبت به خطری که به دلیل ذهن پرستی و عیب ماندگی تشریح کمونیستی را تهدید

میکرد از خود نشان نمی دادند.

بی گمان کسی که در عمل به کردار علمی وفادار است همواره بیاد می آورد که انگلس گفت "ماتریالیسم با هر کشف در رشته طبیعی - تاریخی ناگزیر باید شکل (فرم) خود را تغییر دهد" و همین با نقل همین گفته می افزاید: "مانظریه مارکس را به هیچ وجه چیزی پایان یافته و دست نخوردنی بشمار نمی آوریم، برعکس، معاهده داریم که این نظریه تنها نخستین سنگ بنای آن علم رانتهاده است که سوسیالیستها اگر نمیخواهند

از زندگی عقب بمانند باید آنرا در تمام سمتها به جلو ببرد" (چه باید کرد)

اننون نه یک کشف جدی علمی، بلکه یک انقلاب عظیم و پختی عظیم علمی و فنی، انقلابی که اینک حسابات بشری روی زمین را عمیقاً زیر تأثیر گرفته، بریده است. در این صورت، ماتریالیسم اگر این انقلاب را جذب نکند و خود دچار یک انقلاب جدی در توضیح جهان نشود، آیا جز این است که تا حدیک ماتریالیسم متحجر- و نتیجتاً متافیزیکی- تنز خواهد کرد؟ آری ماتریالیسم سراپا نیازمندیک تحول انقلابی است، تحولی برضد هرگونه پنداری و اندیشه کلیشه ای و در جهت توضیح روندها و رویدادهای بیفرنج کنونی، تحولی که ماتریالیسم را قادر سازد و افعا (و نه بطور صوری) راهنمای عمل ما واقع شود.

\* \* \*

دکاتیسیم یا ارتجاع خانگی جنبش کمونیستی اعظم اصلی رواج پندارگرایی و پنداری و فنی و عامل اصلی سده راه رشد و تکامل ماتریالیسم دیالکتیک و اندیشه سوسیالیسم علمی است. امروزه در سازمان کوچک ما و چه در هر یک از احزاب بزرگ کمونیستی و چه در مجموع آن حلقه اصلی برای انتضبات فلسفه بر علم و آید کولوزی بر-

واقعیت سیاست بر موقعیست همانا نبرد بی امان با ارتجاع خانه زاد و خانگی جنبش کمونیستی، یعنی دکاتیسم و آیین پرستد است. بد بختانه یا خوشبختانه، بهر صورت امروز یگر مثل آفتاب روشن شده است که همه نیروهای ماند و پهنه، همه کهنه پرستان و گذشته ستایان، همه کسانی که از فرط فرصت طلبی کاسه داغ سراز آثر شده اند، همه و همه سپرو سرنیزه دکاتیسم را بدست دارند.

امروز دیگر میتوان گفت که ما کمونیستها قاطبا با دکاتیسم برخوردی بسیار باگذشت داشتیم همین حسن نظر کم کم میکرد تا عدا دکاتیسم، بطور اخص دکاتیسم فرصت طلب و بیروثراتیک که در بسیاری از احزاب موضوع کلیدی داشت تا ما از نبرد ایدئولوژیک مصون ماند و حتی بر عین به عنوان صاحب خانه به تاخت و تاز علیه دیگران بپردازد. دکاتیسم ما چرا چونکه عدا تا در سازمانهای نوپای مارکسیست سنگر گرفته است از آنجا که بطور بیروثراتیک خود این سازمانها خارج از جنبش کمونیستی قلمداد میشوند، عدا تا بعنوان بیماری دیگران مورد نقد و حملیه قرار میگرفت. اما دکاتیسم فرصت طلب که اتفاقا رایج ترین انحراف درون همان احزابی است که رسماً عضو جنبش کمونیستی قلمداد میشوند، نه تنها تا سالهای اخیر از هر گونه نقد و انتقاد جدی مصون ماند بود، بلکه خود بصورت صاحب خانه و ایدک نشین در واژه "صراحتاً متکبرانانه دیگران را برانداز میرد" حزب توده ایران در کشور مایک نمونه کامل است. حزب توده نه تنها همواره اندام مطلق حقیقت و آگاهی را از آن کمیته مرکزی خود میدانست بلکه از آن بدتر، هر کسی را که خود را مارکسیست می نامید اما فزاید دکاتیسم و بیروثراتیکسم حزب توده کردن نمی نهاد "متشوک" و از آن بدتر گاهی "عامل امریکا" معرفی میکرد.

اندیشه پردازان نوسازی در حزب کمونیست اتحاد شوروی امروز بهر حمانه ترین حملات را متوجه دکاتیسم - که آن را خطر عده می دانند - نکردند. نوآفرینی و نوآندیشی در حزب کمونیست اتحاد شوروی به گونه ای ظرف در پیوند با مایارزه ضد دکاتیستی قرار گرفته است. یا دیولف در نوشته انتقادی خود بنام "دستیابی به وضعیت کیفی تا نوبن جامعه شوروی و علوم اجتماعی" می نویسد:

"باید بهماند وی تفاوتی، بی مسئولیتی سیاسی و حرکت بدون فرد رجعت جریان، دکاتیسم و اسکولاستیک پایان داد."

او می گوید:

"معارض پیکارجوی دیالکتیک، دکاتیسم، زائده انگلی بدن زنده نشوری انقلابی است. جهالت

خود پسندان و فرصت طلبی سودجویانه زمینه رشد و نمود دکاتیسم اسکولاستیک و علم کتابی است."

ما بر آنچه رفیق یا دیولف بعنوان زمینه رشد و نمود دکاتیسم گفته، هرگز منقسم را هم می افزاییم. هم نماینده اعمال هرزمنونی از سوی جریان دهنه مسند بر حزب کمونیست اتحاد شوروی در گذشته و هم تحمل هرزمنونی از سوی احزابی چون حزب توده ایران.

ما امروز بد رستی لمس می کنیم به چه رابطهای بین "جهالت خود پسندان و فرصت طلبی سودجویانه" و هرزمنونیم با "دکاتیسم و اسکولاستیک و علم کتابی" وجود دارد و همین خاطر هم نامی مناسبتر از دکاتیسم فرصت طلب برای آن اندیشه و گرایشی که بر حزب توده ایران وظیفی چند سان بر سران ما چیره شده است پیدا نکردیم.

دکاتیسمی که ما بایست آماج حمله قرار گیرد نه تنها رجعت غیر خلاق به اصول، بلکه همچنین اصول

و آیین تراشی بی پایه و خشک اندیشی مطلق در همه مسائل جدی پیکار انقلابی است. سیمای ظاهر سوری این دکلماتیسم چنان است که قبل از هر چیز و مهمتر از هر چیزی ساده کردن و عامیانه کردن و متحجر کردن مارکسیسم لنینیسم می پردازد. حلقه اصلی نبرد با این دکلماتیسم درست در نبرد علیه ساده و متحجر کردن مارکسیسم است. فرصت طلبی سود جوها نه این دکلماتیسم ایجاد می کند که نه رابطه شناختی بلکه رابطه ایمانی با مارکسیسم برقرار شود و جای آنکه مارکسیسم علم راهنمای پراتیک انقلابی باشد آن را بیهوده بی برای آخرت ود نیایی که موجود نیست تبدیل می کند. ماد بررسی اسناد جلسات مشاوره و چگونگی برداشت ما از آنهاست؛ ود بررسی تک تک فصول برنامه، کردار این دکلماتیسم را تا جزئیات نیز می خواهیم گرفت.

### II - دکلماتیسم علیه شخصیت پرستی و پرورائیسم

بزرگترین پیام رنسانس جنبش کمونیستی برای جامعه و جهان، دکلماتیسم است. بازشناسی دکلماتیسم و بازآفرینی مفهوم آن به تناسب شرایط نوین جهانی و بپایندی بدخد شیه آن و تبدیل آن به پرچم فرازنده جنبش کمونیستی، چنین است آنچه میبایست در روند رنسانس کنونی انجام گیرد. دشمنی بانوسازی و پاترس و تزلزل در برخورد با آن قبل از هر چیز و مهمتر از هر چیز در برخورد با دکلماتیسم آشکار میشود (و هدفست هم آشکار میشود) برای اینکه نبرد با پندارگرایی و دکلماتیسم پیش برود و شخصیت پرستی و پرورائیسم درهم بشکند، باید پرچم مقدس دکلماتیسم، این پرچم ایمان و اعتماد به سازندگان اصلی تاریخ یعنی مسردم افراشته و افراشته تر گردد. مبارز علیه شخصیت پرستی و پرورائیسم (و بطور همه جانبه تر علیه همه اشکال دینتاری بر مرد که در مطلبی جداگانه مشر و حا بررسی خواهد شد) هیچ راه دیگری جز دکلماتیسم، و آنهم دکلماتیسمی ای برخاسته از اعاق حرکت و اراده خلق وجود ندارد. در اینجا (و قبل از آنکه به محسنت عمومی ترد دکلماتیسمی و دینتاری بپردازیم) نظری به مساله شخصیت پرستی و پرورائیسم بمثابه اشکالی از دینتاری بر مردم می پردازیم.

ددام شخصیت پرستی و ددام پرورائیسم؟ راست اینست اگر خود این پدیده ها در همه ابعاد شناخته و افشان شوند، مبارزه علیه آنها نیز به نتیجه قطعی نخواهد رسید.

نخست می پردازیم به پدیده شخصیت پرستی. مائونیستها اندیشه پردازان و پرچمداران نبرد با شخصیت پرستی بود. ایچ و هس تیم، اما علی رغم تلاشهای ما، جنبش ما شدت زیر تاثیر این پدیده قرار گرفته است. انسانهایی در جنبش کمونیستی یا در این یا آن حزب کمونیست بطور تصنعی به خدا و نیمه خدا تبدیل شده اند، به اندیشه و اعمال سایه انداخته راه خلافت فکری و دکلماتیسم انقلابی را سد کرد. اند. برای نمونه دانیست که نقش استالین را در اتحاد شوروی، نقش ماژور در چین، نقش دیم ایل سونگ را در کره، نقش تیتو را در یوگسلاوی، نقش چائوسسکو را در رومانی، نقش انور خوجه را در آلبانی و لاخره نقش بسیاری از دبیران اول را در بسیاری از احزاب مورد توجه فراد هم تا آشکارا ببینیم کمونیستهایی که پرچمداران نبرد با شخصیت پرستی هستند در زمانها و مکانهای مختلف در جنگال شخصیت سالاری و شخصیت پرستی اسیر آمده اند. امروز در جنبش کمونیستی آدمهایی هستند که از کثرو حزب خود "بزرگتر" اند. کمونیستی که نخواهد با سلطه این عده تهرمان خود ساخته پیکار کند، لیاقت آن را نیز ندارد که دم از مبارزه با شخصیت پرستی بزند.

کوچکترین ادعایی در مورد دموکراسی بلند • کمونیستها باید از خود بپرسند که این خدایان ونمه خدایان از کدامین المپ بر زمین خدانزول اجلال فرمودند ؟ اگر موقعیت این افراد ونقشی که در کشورشان ایفا کرده و می کنند واقعیت دارد ، دیگر چرا ما کیش شخصیت پرستی را ، محکوم می کنیم ، و اگر بر کیش شخصیت ، می تازیم چگونه میشود بر ما حجت وسود بران این کیش نتازیم ؟

آری • بیاد بیاوریم آن گفته زین برتولد برشت را در نمایشنامه گالیله شخصی خطاب به گالیله که در پیشگاه پاپ زانزود میود - میگوید " بیچاره ملتد که قهرمان ندارد " و گالیله پاسخ می دهد " بیچاره ملتسی که نوازیه قهرمان دارد " • و اما بیچاره خلقی وحزبی که پت می سازد و به پت نیازمند می شود • آن خلق و آن حزب سرانجام بدست همان پت - هر چند که آن پت هزاران کردار نیک انقلابی هم داشته باشد - برانسو در می آید بیچاره یا کجراههای می افتد •

اکنون ، در این روزگار نسانس جنبش کمونیستی ، پیش از این آشنا می شود که باید بابت سازی نبرد کرد ، در اتحاد شوروی ، اکنون در راستای همین نبرد ضد شخصیت پرستی یار دیگر استالینسیم آماج نقد وانتقاد قرار گرفته است • استالینسیم بر ضد نوسازی ونوسازی بر ضد استالینسیم است • بدون نقد مجدداستالینسیم نبرد علیه هر گونه کیش شخصیت پرستی نیز عقیم خواهد ماند • در چین نیز داستان بر همین منوال است • بدون آغاز نبرد علیه سلطه پش بنام مائو سه تونگ چگونه حزب کمونیست و خلق چین مجال کوچکی نماند بپوشی می یافت • براستی که نقض خروش جف در اتحاد شوروی ونفش تنگ شیائو پینگ در چین - علیه ریم خطاها و باستانی های بسیار خود این شخصیت ها - در شستن پت ها و کشیدن راه دموکراتیسم بسیار ارجحند است • فراتر از آنها باید بر نیروی سازندگی حزب کمونیست اتحاد شوروی وحزب کمونیست چین که توانست بریت های عظیم خود ساخته های آید درود گفت • امروز چه کسی در حزب کمونیست شوروی نبرد با کیش شخصیت را پیش می برد ؟ میس خائیل کاریا جف ؟ اگر کسی بر راستی مخالف کیش شخصیت باشد چنین نخواهد گفت • نه میس خائیل کاریا جف و نه تنگ شیائو پینگ ، این حزبها و خلقها هستند که این نبرد را پیش می برند • میس خائیل کاریا جف و دیگران ده یسه پردازان نوسازی در حزب کمونیست اتحاد شوروی این شایستگی را دارند که روند را در خود تجسیم بخشند و همشایش تاریخ سازان شوروی یعنی مردم ، هر چه را برافرازند • اگر میس خائیل کاریا جف هم نبود و اگر صد ها مهران دیگر حزب کمونیست اتحاد شوروی هم نبودند ، این حزب و این خلق اندیشه پردازان و هر چند ارا نوسازی را از نطن خود بیرون می داد • اما در همین جا باید گفت که بدون میس خائیل کاریا جف و تنگ شیائو پینگ شستن پت های استالین و مائو بسیار به تاخیر می افتاد • از سوی دیگر کاملاً مشاهده می شود که فرار گرفتن این دو شخصیت در رهبری چنان اماناتسی در اختیار آنها گذاشت که بعنوان رهبران یک انقلاب در انقلاب با میدان بیایند • انقلاب در انقلابی که در نوبت اول به تصفیه کامل همه س و ک • م دو حزب انجامید و بسیاری از غولها را از میدان بیرون راند • خطر در همین جا است • اگر چه کار این دو رهبر خیر است اما سیستمی که این همه امانات به آنها می دهد زاینده و شر است • چنین سیستمی شخصیت سالارکی را باید در کون کرد • امروز هیچ وجه نمیتوان مخالفین شخصیت پرستی را از انفعادی

هائى كه به استالين و ماثو مى‌كند باز شناخت، براى كسانى كه خود در رهبرى اين يان حزب فراد از نسد البته چگونگى برخورد شان با موقعيتى كه حراز درده اند بسيار اهميت تراست. بايد ديد كه رهبران خنسد مى‌توانند مبارزه عليه كيش شخصيت را كه در زمان حال شامل جلوكبرى از ميزگنايى خود شان مى‌شود رهبرى بكنند يا خير. البته ممكن است اين يان رهبر شد يد ترين حملات رانيز متوجه كيش شخصيت بكنند وحتى جايبا از خود انتقاد نيز كنند و از خويش فروتنى هائى نشاا نيزيد هند. اما هيچيك از اين اقدامات رانمى‌شود مبارزه با كيش شخصيت ناميد. چه ساا نظا هره ره فروتنى و يا تبليغ عليه كيش شخصيت خود به يك وسيله بسيار مؤثر براى رواج اين پديده در مورد خود فرد رهبرى شود.

بنابراى نبرد با كيش شخصيت اساسا بايد از طريق پى افكنى بينش و سيستى كه مستقل از اراده اين پساا آن شخصيت بطور خود دار عمل كند و مانع ظهور و پيا مبران و بر مردان بشود. اگر مردم براى كيش رهبرى حرا حق راى مخفى داشته باشند و اگر رهبرى تنهاد رمد از قبل تعيين شده اى امان بدست گرفتن اهمر هائى در راداشته باشد، و خلاصه كلام اگر مردم سالارى واقعى جارى باشد، شخصيت سالارى و شخصيت پرستى بدون حد ف مهران حد ف خواهد شد.

علا و بر تاثير شالود، اد سيستم هاى حكومتى در فراهم آوردن امان شخصيت سالارى و شخصيت پرستى، كيش شخصيت در جنبشيك رشته حربه هاى طريفى دارد كه امروز ديكريه شل تا بو در آمده اند. اين حربه ها عبارتند از تلا ترا ينقطع براى تبديل ماركس و انگلس و لنين به پيامبران و نيمه خدايان و متكى شدن بر اتوريته اين انسانهاى فروتن براى بالا كشيدن خود و يا تحميم اراده خود. در تبليغات برخى از احزاب برادره رگونه تمايزى بين رهبران جنبش داركبرى و پيا مبران، عملا زميان رفته است. مثلاً آن مبلغى كه خود اجاره مى‌دهد شعاريه ده گنبن انسانترين انسانها بود. و اين شعار را بر دروازه هاى شهرها مى‌آيزد و اعاد رين چيست؟! و از چنان لنينى چه مى‌خواهد؟ بنظر نگارنده او تعلق لنين را مى‌گويد، يعنى سود خود را مى‌جويد.

ماركس و انگلس و لنين ساده، فروتن، باغناى زياد، ثوريك واپيوند زنده، مردمى بودند. آنها بسيار حذ دى و نو آمو و همواره در برابر واقعيت فروتن بودند. آنها همواره بر ضرورت تكامل مداوم ثورى انجسلايى ضرورت تكامل مداوم فلسفه و بينش جنبش كمونيستى، ضرورت متكى شدن بر تحليل علمى و مشخص از واضاع مشخص براى استنتاج سياست و تاكتيك بوده اند. آنها بزرگترين بت شكنان و معتقدان به نيروى خلاق خلقى بوده اند. اين ماركس بوده كه قانونمندى تخبير و تكامل تاريخ و جامعه را راده داد. اين انگلس بوده كه اعلام كرد براى دياكتيك هيچ چيز مقدس نيست و اين لنين بوده كه اعلام كرد با هر كشف جدى علمى ما تر با ليسم تا چاراست تغيير كند و وصيت كرد كه كمونيستها براى تكامل ثورى انقلابى با تمام قوا بدوشنند. اما امروز رهبين انسان هابت مى‌سازند و براى جلوكبرى از نوسازى و نوآنديشى برتفع قوا و نفوذ آنها متكى مى‌شوند. ما چه اندازه اين رهبران رادرك درده و وساى اى آنها را رعايت درده و سجاى اى آنها سازا در نظر گرفته ايم؟ بايد از خود مان بپرسم چرا از انديشه هاى هنوز نو و زنده اين رهبران بهره كافي نكرته ايم و برعكس چرا مدوشيم هراند يش. نهى را با اتوريته آنها بكميم و چرا براى تبديل اين رهبران به اتوريته



محمدرضا شمس‌دین خانی پهلوی

در ساماورد بد رسامفاح، مامونستپاچای اینکه مارکس وانگلس ولنین را تکامل دهیم و ضرورت تکمیل وتامل اندیشه‌های آنها را اثبات کنیم، با آنها بی‌شاید پیمایرانی صاحب آیه‌های دگم وتغییرناپذیر برخوردارند. مامونشودیم به‌بهره گیری از تهریته آنها برای اثبات اندیشه‌های دگم خود توسل جوئیم. در کشور خود مات، سازمانهای مارکسیست چه می‌شوند؟ آنها هر یک صند و فچه‌ای از نزل قول دارند هر سسر هر موضوعی و در رابطه با هر اندیشه سخیفی از نزل قولها سنگرمی‌سازند و در هر دلچاپای مارکس وانگلس ولنین راه میان می‌شوند. در میسایر جهانی با تهریته این رهبران چه کرده‌اند؟ اغلب کسانی که از خود بت ساختند به‌گیرانه کوشیدند برای این بت سازی تهریته‌معنوی ولنین را مورد سواستفاده قرار دهند. استالین برای اینکه به بت تبدیل شود، ولنین را بت تبدیل می‌کند و آنگاه از تهریته او بهره می‌گیرد. ماشوتسه‌توتکه که دیکرتفاد دستگاه فکر اش با اندیشه ولنین برای یک نوآموز هم آشکاراست، خود را در پناه ولنین و مارکس قرار می‌دهد. بسیاری از کسانی که امروز مورد انتقاد قرار می‌گیرند به نادرست از تهریته مارکس ولنین بهره گرفتند. برای بت‌ها برای بت پرستان، نه مارکس وانگلس ولنین، این رهبران فروتن رنجبران جهان بلکه بت‌هایی بنام مارکس وانگلس ولنین لازم می‌آید تا در پناه آنها بارگه فرمانروایی خویش را بنشانند. بسیار جالب است که هیچکدام از بزرگترین این شخصیت‌ها هیچگاه هیچ انتقادی بر سر این رهبران روانداشتند، در حالیکه سراهای تلاشرت سازان آنها در سترجهت متضاد زندگی مارکس وانگلس ولنین بوده‌است.

جنبش کمونیستی می‌تواند و باید از تهریته‌معنوی پیشوایان این جنبش در راستای آماج‌های انقلابی خود بهره‌مند شود و بهره‌مند نیز می‌شود. اما تهری مامی‌تواند محدود به همان اصولی شود که مارکس وانگلس ولنین پی افکندند و نه هیچ مارکسیستی می‌تواند به‌گونه‌ای مارکس وانگلس ولنین را مورد تکیه قرار دهد که بجای پیشروی در سمت تعالی وتامل فزنی در برابر این پیشرفت مانع ایجاد کند. بزرگترین دشمنان مارکس وانگلس ولنین همان کسانی هستند که می‌خواهند وانمود سازند تهری جنبش کمونیستی نمی‌تواند فراتر از آثار این پیشوایان تکامل یابد. دشمنان مارکس وانگلس ولنین کسانی هستند که می‌خواهند تهریته آنان را وسیله ترساندن کمونیستها در تلاشرت برای تکامل تهری تبدیل کنند. دشمنان مارکس وانگلس ولنین کسانی هستند که سود حیا نمهر آثار رواندیشه‌های آنها را داد‌اند بجای فکر کردن وحل کنسردن هزاران معضل فراراه جنبش‌تتها چندین کشور از نزل قول جلوی مامی‌گذرانند. همه آن کسانی که از مارکس وانگلس ولنین بت‌های غیر قابل تکامل می‌سازند، بدون پرو برگرد در حزب خود و در مورد خود به بت سازی وشخصیت پرستی دست می‌زنند. بسیاری از اینان حقارت دانش‌درك خود را، ناشایستگی خود را برای یک کمونیست واقعی بودن در رهس تهریها و اندیشه‌های پیشوایان جنبش پنهان می‌کنند. بدون مبارزه علیه چنین اشخاص و چنین گرایشهایی، بدون مبارزه علیه سواستفاده از تهریته مارکس وانگلس ولنین، بدون مبارزه علیه پیمایر سازی این پیشوایان وفاملا انداختن میان آنها بت‌های خلق مبارزه با دکاتیسیم و دیگر شخصیت‌ و پند ارگرایین صورترا تیسیم در جا خواهد زد. رنسانس جنبش کمونیستی

می‌بایست از همه اتریته و آموزش مارکس و انگلس و لنین برای نوآموزی و نواندیشی بیش‌تازانه، جنبش  
وسط‌خلاقیت فکری و گسترش‌یگری و دلیرانه دموکراتیسم بهره گیرد، در مقابل، مخالفین و دشمنان  
نوسازی و نوزایی ناچار بی‌شانه‌هیچ‌خواهند دوشید اتریته معنوی مارکس و انگلس و لنین را با وسیله‌ای علیه  
اندیشه‌ها و نو تیدیل کنند. اگر تا امروز هم این کار بطور جدی نشده باشد فردا پس‌فردا خواهیم دید  
که چگونه جنبش تلاش‌های اوج خواهند گرفت.

برای این‌که توده‌های رنج‌بره بت‌ها کردن ننهند و بت شکنی کنند، باید ابتدا مارکس و لنین را بگونه  
همان رفیقا و آموزگاران فروشی یا شناسند که همه‌روی سخنشان با همین تبه‌بدستان بود و هیچ پیامی  
که برای آنان غیر قابل درک باشد نداشته‌اند. همه اتریته و همه سرمشق مارکس و انگلس و لنین علیه  
دیش‌شخصیت، چنین است که اول در آموزش دادن مبارزه ضد بت پرستی.

در رابطه با کیش‌شخصیت تئوری‌های از مردم مخفی شده‌ای هم وجود دارد که صاف می‌بست کند، کیش  
شخصیت را توجیه می‌کنند و برای خد لیل می‌تراشند. یکی از مهمترین این تئوری‌های نفرت‌انگیز، کسه  
بخصوص مورد علاقه دموکرات - انقلابی‌های با اصطلاح دهه ۶۰ و ۷۰ است، این است که توده‌های شری  
نه از احزاب بله از افراد پیروی می‌کنند. این تئوری بر آنست که هر حزبی بدون آنکه شخصیت‌سازی و رئیس  
پروری بکند قادر نخواهد بود که توده‌های شرف را بسوی خود جلب کند. آیا اسم این مردم فریبی را می‌توان  
رعبری گذاشت؟ بدون شك اگر ما کمونیست‌ها تا به آخره افشا کنیم این اقدامات و گرایش‌ها را احزاب دموکرات  
و نیمه دموکرات نبرد ازیم آنها با همین شکرده با مضامین سنگینی وارد خواهند کرد چرا؟ چون واقعاً ما  
فریب‌ها می‌توانند تا مدت‌ها مردم را فریب دهند و گاه نیز بسیار فریب دهند. اما اگر ما خواهیم مبارزه پشور  
مندان‌های را علیه این عوام‌فریبی‌ها و علیه این‌گونه تحقیر خشن خلق پیش‌بیریم، باید خود واقعاً با شیخ  
در جنبش کمونیستی هستند کسانی و اندیشه‌هایی که قهرمان‌سازی و رئیس‌پروری را لازم می‌دانند. و حتی  
برای آن تئوری‌هایی نیز دارند. همه تئوری‌ها، نظریات و اقداماتی که برای احزاب کمونیست، سانیست  
هنوز عادت نکرده‌اند ملل شرق را نیز مثل دیگران دارای آگاهی و توان انتخاب بینند، سانیست که برای  
این ملل الگوهای تبلیغاتی پرزواایی را تجویز می‌کنند، در بهترین حالت در دست‌ان‌دادن یاد و ستان  
کودن ما هستند. در همین کشور ما تجربه می‌کند؟ مگر نه این‌که فدائیان و مجاهدین که بی‌سرورترین  
سازمان‌های سیاسی بودند، بیشترین محبوبیت را در میان مردم کسب کردند؟ ما و مجاهدین نه با تکیه  
سروران پرچال و جبروت بلکه با تکیه بر عزم و خون‌هایی که دادیم دل مردم را بدست آوردیم. البته  
در تمام کار، ما نیازمند آیم که مردم رهبران ما را هم بشناسند و حرف‌های ما را از زبان رهبران ما نیشنوند.  
این یک امر طبیعی است. اما تلاش سازمان مجاهدین برای ارائه یک بت تمام عیار در برابر بتی بنام خمینی  
نه تنها مغایر بت سنت و این روند است بلکه فی‌نفسه از عوام‌فریبی میرا باشد. ما برای این‌که خلق‌ها و خلش‌های  
خود را تربیت کنیم، برای این‌که راه را برای قدرت خلافت آنان باز کنیم برای این‌که نگذاریم حزب مان در منجلا  
بیش شخصیت غرق شود، باید با هرگونه گرایشی از این دست بی‌گذشت بیکار کنیم.

بیروتراسی دشمن دیگر موتراسی در کشور سوسیالیستی و در سازمان پپرو سوسیالیسم علمی است. امروز در اتحاد شوروی و چین برخی دیگر از کشورهای سوسیالیستی نبردی جدی با بیروتراسیسم در جریان است؛ بدون پیشروی پیروزنده این نبرد نوسازی در این کشورها میتوان گفت غقیم خواهد ماند. در اتحاد شوروی و چین سالین درازی سوسیالیسم صرفاً یاد و لست کردن اقتصاد و برنامه ریزی اقتصاد سوسیالیستی با متمرکز کردن همه چیزهاست. در دست دولت و حاکمیت طبقه کارگریایی کردن کامل حزب و دولت فهمید می شد چنین درکی که ریشه در کاستیهای تشریهای ما در باره اقتصاد و دولت سوسیالیستی داشت ناگزیر به آنسجا انجامید که یک بیروتراسی بسیار، بسیار پهن و رو ریشاداری بر همه شئون جامعه چنگ بیندازد. در اتحاد شوروی کاریجایی رسید که جای بهره گیری خلاق از همه استعداد های معنوی و مادی خلق برای رشد اقتصاد و نولیزی علمی و تکنولوژیک، تنها مراکز تهیه پلان بودن که "فکر" می کردند و رهبری می کردند. "پلان" یا برنامه در فرهنگ شوروی پاپک شخصیت حقوقی مرموزی بدل شد که حق فزوا ابتکار را از سازندگان جامعه کما پیش سلب می کرد. صد ها هزار واحد تولیدی و اداری استعداد های فزری و علمی و تـسـوان برنامه ریزی خلاقانه خود را در می افکندند و بی دغدغه به غول "پلان" اجازه می دادند که بجای آنها فکر دند و بهر شکلی آنان را بر فساد. شناخت این تجربه و کلاً تجارب اقتصادی - اجتماعی اتحاد شوروی منتخب است نه بد و گذراندن آن غیر ممکن است. مسائل جامعه سوسیالیستی و نیازهای جامعه کنونی بشری در روند تکامل آتی آن بدرستی درک شود.

بیروتراسی در اتحاد شوروی به سیستمی بدل شد که حتی موسیقی و نقاشی و شعر، یعنی خصوصی ترین شیوه های بیان احساس و وجدان بشری را نیز از تعرض مصون نداشت. بیروتراسی ایجاب می کرد که کتاب های مارکس و انگلس و لنین چاپ و تجدید چاپ شود و ایجاب می کرد که هر دارخانه و اداره و هتل و غیره ای به مجموعه ای از آثار لنین مزین گردد، اما اجازه نمیداد و شرایعی نیز فراهم نمیکرده ای آثار تکامل و طراوت یابند و بصورت زنده در زندگی جاری شوند. بیروتراسیسم، مارکسیسم بیروتراسیسم را پدید آورد. "مارکسیسم" متحجر، عبوس، سستی زجوج، تدراری و بی طراوت. "مارکسیسمی" که می بایستی سرکد می درس و نه در میدان رزم و زندگی - آنرا یاد گرفت. "مارکسیسمی" که محصل آنرا با خاطر نمره بهتری خواند و نمره بهتری با خاطر پول بیشتری خواهد. "مارکسیسمی" که متخصصین آن تنها به حفظ کردن و تکرار کردن آن مشغول بودند و نه به تکامل دادن و و کار بستن آن. "مارکسیسمی" که در نتیجه عدم تکامل به دروغ آمیخته می شد.

وظیفه هر انقلابی کمونیست است که مسائل نوسازی در اتحاد شوروی و چین را بدقت دنبال کنند و نعت ویرانگری بیروتراسی و نبرد سازنده علیه آنرا در این کشورها پیشانسد. در اینجا ما به عرصه های دیگری از نفوذ و گسترش بیروتراسی می پردازیم که از زوایای دیگری زندگی جنبش ما را زیر ضرب می گیرد. برای ریشه کن کردن بیروتراسی باید ریشه های آنرا شناخت. این ریشه ها در کجا هستند؟ در برنامه ها و اساسنامه های ما. بهمان اندازه که برنامه های ما از موتراسی عدول کنند، بهمان میزان که برنامه اجازه ندهد مردم مستقلانه و آزادانه تصمیم بگیرند و سرنوشت خود را تعیین کنند، بهمان میزان که

حاکمیت مردم با حاکمیت حزب یگانه گرفته شود، بهمان میزانی که برنامه‌ها از ارائه این سیستم خودکامی اعمال اراده اکثریت مردم (علیرغم انطباق این اراده برخواست حزب و عکس آن) ناتوان باشند، به همان میزان زمین برقراری دیکتاتوری بیروکراتیک بر مردم فراهم می‌گردد. نفی دیکتاتوری بر مردم و نفی بیروکراتیسم در بنیادی ترین وجه خود به تائید شرایط اعمال اراده آزادانه و مستقیم مردم مشروط است البته تائید این شرایط برای حزب کمونیست و در شرایط جامعه سوسیالیستی هنوز در جزئیات روشن نیست. اما مسأله تا طرح نشود حل نخواهد شد. طرح درست مسأله نمی از حل مسأله است.

اساسنامه‌های ما چگونه اند؟ آیا راه را بر بیروکراتیسم رهبری اداره سالارانه حزب می‌بندند؟ خیر ما یک ازمانلود<sup>۵</sup> ها، بیروکراتیسم را در اساسنامه های موجود می‌یابیم. برای تشخیص رد پای بیروکراتیسم در اساسنامه‌ها نیز قبل از هر چیز باید رابطه بالاد پایینی رابطه سائترالیسم یا دمکراتیسم حزبی را بررسی کنیم.

همه رفقای خوب می‌دانند که در اساسنامه ما برای نمونه، گفته می‌شود همه ارگانها انتخابی هستند و این انتخاب از پایین به بالا انجام میشود و سرانجام به‌گزینش نمایندگان دنگره توسط اعضا، گزینش کمیته مرکزی توسط دنگره و گزینش دفتر سیاسی و دبیران و دبیران توسط کمیته مرکزی می‌انجامد. سپس این ارگانهای انتخاب شده، سائترالیسم حزبی را نمایندگی می‌کنند که پیروی از آن برای همه اعضا لازم است. در ظاهر هم دموکراسی و هم سائترالیسم یعنی شکل "طرازترین" در اساسنامه‌ها منعکس شده است. اما یک تبصره کوچک در یک گوشه دنج اساسنامه به همه این نظم زیبا معنی دیگری می‌دهد. این تبصره می‌گوید: در شرایط فعالیت مخفی چگونگی اجرای اساسنامه را کمیته مرکزی تعیین می‌کند. خوب مگر ما شرایط غیر مخفی واقعاً تا حالا داشته‌ایم؟ اگر در شرایط جاری ما نمی‌توانیم این اساسنامه را رعایت کنیم پس برای چه آنرا ارائه می‌کنیم؟ برای وقتی که رهبری کشور باید دست گرفتیم؟ آنوقت که چنین اساسنامه‌ای کار ساز نخواهد بود.

واقعیت اینست که این اساسنامه با آن تبصره‌ها پیش‌هیچگاه فرصت اجرا نخواهد یافت. آنچه تا کنون در عمل پیش‌رفته است همانا انتصاب از بالا به پایین و نادیده انگاشتن کامل دموکراسی و حق اعضا است. اگر بخواهیم ابعاد بیروکراتیک بودن اینگونه اساسنامه‌ها را بهتر بشناسیم باید بگوییم که حتی در یک ساله بعد از انقلاب که فرصت برای اعمال دموکراسی بود و حتی درد ورن مهاجرت و برای مهاجرین نیز این اساسنامه با اجرا در نیامد. کس که نخواهد به اینگونه اساسنامه نویسی نفعه‌پایان بگذارد و مصایب وضع حزب خود و کشور خود اساسنامه‌هاک با رعایت متناسب دموکراسی تدوین کند ناچاراً علاوه بر بیروکرات خواهد بود. ما باید اساسنامه‌های بنهیم که در شرایط خودمان قابل اجرا باشد و دموکراسی را تائید کند، آنگاه می‌توانیم تبصره‌ای بر آن بیافزاییم که اگر شرایط فعالیت علنی فراهم شد، این اساسنامه را متناسب با آن شرایط تغییر خواهیم داد و پریارت خواهیم کرد، نه بالعکس. جنبه دیگری از بیروکراتیسم اساسنامه‌های اساسنامه دنگره را مظهر دموکراسی و ارگان انحصار اراده اعضا معرفی می‌کند. اما این یک تعارف است. بشمارید که مجموع سازمانهای مارکسیست ایران

چند بار نکره برگزار کردند؟ آیا نزد خود خجل نمیشویم؟ از آن گذشته گریه نه کنگره هم برگزار شود، ایسمن نکره مگر خودی بخود میتواند مظهر اعمال اراده اعضا باشد؟ اعضای که حتی با نام مستعار می آید هم رهبران رانمی شناسند، اعضای که علاقه دارند نیستند انتخاب کنند و همواره به آنها تفهیم میشود که جز همین ها که هستند کسی دیگری را نمیشود انتخاب کرد، اعضای که ناچار میشوند افراد مشخصی را بیا همر اندازه خطای سیاسی وی بضاعتی معنوی، و صرفاً بدلیل سایه آنها در رهبری برجای خود ایفا کنند چنین اعضای کجا و چگونه می توانند از حق انتخاب خود و اصطلاح ازدموکراسی بهره مند گردند، ایسمن چگونه است که در کمیته مرکزی سازمان مایخاطر پیشبرد مشی اپورتونیستی نه تنها هیچ کس تنبیه نشده بلکه از هیچ کس رسماً انتقاد نشده است؟ آیا نه اینست که ما این سازمان را به گونه ای ساختیم که همین اعضای کمیته مرکزی و اعضا، سازمان چنان تفاوت کیفی پیدا کرده که امر جایگزینی موقت و محدود را بنایه تصریح ما ناممکن کرده است؟ تغییر و تنزل بماند، اگر ما مسئول خطاها هستیم چرا حتی پذیرد رخصه های حزبی بطور رسمی خود را مورد انتقاد قرار ندادیم، در حالیکه طغیان این یا آن کادرو عضو در ما چنین خشمی پیدا می آورد؟

نمودار دیگری از بیروبرواتیسم اساسنامه ای را مورد توجه قرار دهیم. امروز در سازمانهای مارسیست ایران میتوان انواع همفکری های مخفیانه و حتی نشست و برخاست های غیرحزبی را مشاهده کرد. بسیاری از رهبران و بهترین کادرها و اعضا سازمان ما میتوانند پیشروچندان خود تائید کنند که برای پیشبرد اندیشه شان روابط یا همفکری هایی داشته و دارند که مطابق اساسنامه ممنوع و ضد حزبی است. تاکنون ما تلاشهای بسیاری کرده ایم تا چنین کارهای غیر اساسنامه ای انجام نگیرد، اما علیرغم تلاش ما این کارها تداوم می یابند و خواهند یافت. همین پدیده با ابعاد بسیار عظیم در حزب توده ایران جاری است. اگر مطابق حکم اساسنامه های کلیشه ای فضاوت کنیم در مجموع اکثر اعضا و کادرها غیردمونیست، ضد حزبی و لازم الاجرا هستند. اگر مطابق اینگونه اساسنامه ها رفتار کنیم جناح های فتری در سازمان هر یک میتواند بدترین صفات ضد انضباطی را برای دیگری تایل شود. چنین وضعیتی باید ما را بیدار کند. ما باید از خود بپرسیم، این دموکریستها هستند که اینگونه به گناه آلود میشوند و این اساسنامه ها هستند که ظرفیت کافی برای شکوفاسازی اندیشه های گوناگون در چارچوب آرمانهای حزب و ظرفیت کافی برای تطابق با شرایط عینی را ندارند و حزب را بسوی دستبندی های نادرست می کشانند. اندیشه بیروبرواتیک، که وسیعاً تا اعضا و کادرها تا بیعت می خواهد بسیار آسان اعلام خواهد کرد که این افسراد هستند که لغزیز دارند و هیچ عیبی در اساسنامه نیست. البته اساسنامه همه را دعوت به متابعت است از رهبری میکند و بخصوص کسانی که ارکان اصلی رهبری حزب هستند برایشان آسان است که اساسنامه را تیر شه و اساسنامه را متهم کنند.

اما اینک اندیشه اب نوه معاف اینگونه تغذرات بیروبرواتیک می آید. نه فقط این انسانهای پادشاه در سازمان نیستند که خاصی و مقصود. این اساسنامه های ما هستند که در پاسخگویی به نیازهای روزگار قاصرند. این اساسنامه های بیروبرواتیک هستند که راهی جز نهان شدن روند ها و اندیشه ها

و نهان تکوین یافتن افکار یافی نمی‌گذارند. مساله مرکزی این است که اساسنامه‌ها و شیوه‌اندیشگی‌های بیروکراتیک باید تغییر کنند. تلاش‌ستری که توسط نیروهای سازمان برای شکوفاسازی ایدئولوژی و اندیشه سازمان صورت می‌گیرد نباید باسد اساسنامه‌روبرو شود و به‌ناچار در خفا جریان یابد، ایمن اساسنامه است که باید مطابق واقعیت - واقعیتی که حاکی از جاری شدن جریانهای فکری گوناگون اما انقلابی در سازمان است - تغییر یابد. اساسنامه استبدادی باید به اساسنامه دموکراتیک تبدیل گردد، مهمترین ملاک این دموکراسی نیز همان حقوق اعضا، حزب برای طرح مسایل نو، نبرد در راه پیشبرد این اندیشه‌ها و نیز همفکری با رفقای خود برای تکوین اندیشه‌هاست. اگر اساسنامه‌ها چنین تغییری نکنند نه تنها پاسداری و وحدت هیچ حزبی نخواهند بود بلکه خود بوسیله خشن انشقاق تبدیل خواهند گشت. خلاصه کلام برای اینکه دستبندی و زد و بند های مخفی نباشد باید مسایل ایدئولوژیکی و فکری از حالت سکرت بدرایند و برای جریانهای فکری متفاوت در حزب حق زیست قایل شویم.

جلوه دیگری از بیروکراتیسم در مناسبات میان احزاب کمونیست و کارگری گاهی خودنمایی می‌کند. مثلا گفته میشود که در نشریه صلح و سوسیالیسم تنها نماینده یک حزب از یک کشور پذیرفته میشود و بسیاری احزاب فقط بایک حزب از یک کشور تماس برقرار می‌کنند و یا اینکه رابطه با حزب جوانتر را مشروط به نظر حزب ندیمی ترمی‌کنند. در بسیاری جاها احزاب سازمانهایی چون ما، که به دلیل سلطه فرصت طلبی ویسی علی بر حزب قدیمی تردید آمده‌اند در چار مشکل هبوت میشوند. حزب ما و حزبهایی چون ما مثلا برخی هسا در رکنه‌های شان دعوت نمی‌کنند و یا در جلسات مشاوره ای منطقه‌ای و بین‌المللی آنها را نمی‌پذیرند. این در حالیست که مثلا سازمان مادر ایران و حزب کمونیست مارسیست در هند بسیار نیرومند تر و بسیار بیشتر مورد اعتماد مردم هستند و به لحاظ تئوری و سیاست نیز هیچ دلیلی که آنها را خارج از جنبش کمونیستی قرار دهند وجود ندارد. بسیاری احزاب و سازمانها هستند که حتی اگر شخص مارکس هم در رأس آنها قرار بگیرد در دفترش احوال، دموکرات انقلابی قلمداد میشوند. چرا چنین است؟ ما کمونیست هستیم و برای کمونیست بودن خون دادیم و اعتماد مردم خودمان را هر چند محدود و جلب کرده ایم و مشغول تبلیغ و ترویج کمونیسم و مشغول دفاع از احزاب برادر هستیم. برخی از این احزاب به چه دلیلی رابطه‌ای در سطح نازلتر با ما برقرار می‌کنند؟ آیا آنها خود را مالختر از مردم کشور ما می‌دانند؟ اصلا موضع گیری آنها علیه یک حزب ورله دیگری چرا و به چه حقی صورت می‌گیرد؟ کی این احزاب را اجازه داده و اجازه را از کجا کسب کرده‌اند که یک حزب کمونیست را طرد و دیگری را به تخت ریاست بنشانند؟ آیا آنها مسئولیت زاینهایی را که از طریق این موضع گیری خود بر جنبش ما می‌زنند بر عهده می‌گیرند؟ حزب توده که حساب خود را کرده اما برخی از احزاب برادر را قضاوت خود و مواضع خود را بطرفی ارائه میدهند که مفهومی جز دخالت در امور سایرین ندارد؟ مثلا تصور میشود که اگر سازمان ما را به کنفرانس می‌رسد دعوت می‌کردند یک چیستی از علل احزاب منصفم میشد؟ مگر نه اینکه مایلی از صاحب نظران در همان مسایلی هستیم که قدر می‌رس به بحث گذاشته شدند؟

بیروکراتیسم در سطح روابط رسمی واقعا گاهی چنان سیهای خشن و زیانباری پیدا می کند که انسان دچار شرم می شود. آیا بسیار عجیب نیست که مثلا در يك کتاب رسمی چاپ شده در اتحاد شوروی درباره احزاب سیاسی فقط و فقط اسم حزب جمهوری اسلامی و حزب توده ایران را نوشته اند! آیا نویسندگان این کتاب هیچ فکر کردند که مثلا به چه دلیل نباید افزاینیان و مجاهدین نام برد، آیا برای نویسندگان عجیب نبوده است که کل بیروژوی کهن سال ایران هیچ حزبی نداشته باشد؟

\* \* \* \*

بیروکراتیسم از حالت يك روش درآمده و به يك بینش و منش تبدیل شده است. یا این سیستم و بینش و منش، در همه اشکال بیروژان باید پیگیران نبرد کنیم.

نبرد با همه این پدیده های منفی درگرو نبرد برای بازشناسی دموکراسی و تحقق آنست. از سوی مانتحق دموکراسی درگرو بازشناسی آن، یعنی درگرو تکامل دادن تشریهای ماد زبینه دموکراسی است. مساله مرکزی اینست که هر دموکراسی و هر دیکتاتوری محتوی طبقاتی خود را دارند و در خدمت مناقض طبقات مردم معینی هستند؛ اما چنانچه از این حکم به این نتیجه برسیم که هر دموکراسی يك دیکتاتوری است و بالعکس، خواه نا خواه به نفی دموکراسی خواهیم رسید. دموکراسی و دیکتاتوری موقلاتی هستند عباتی، اما این موقلات طبقاتی، در عین حال تضادی را بیان می کنند که بزرگ کردن آن به زیان مردم و مبارزه طبقاتی است. دیکتاتوری و دموکراسی دو مقوله طبقاتی متضادند. ما باید بتوانیم در هر جامعه ای شکل دموکراتیک حدیث را (هر چند نا پیگیر) از شکل دیکتاتوری آن بازشناسیم و نیز دموکراسی در شکل راز دموکراسی در شکل و محتواتفکک کنیم. ما باید باور کنیم که سوسیالیسم، دموکراسی در شکل و محتوا است و تنها به معین اعتبار دموکراسی بیشتر یا بالاتر است.

مسالهای که عرص شد موضوع یکی از فصول "بنیانهای برنامه ما" است که در شماره های آینده بررسی خواهد شد. بیگمان بررسی و حل درست مساله فوق مهمترین و شالوده ای ترین مساله برنامه و تعیین کنندترین عامل در سر نوشت آینده سازمان ماست. فدائیان خلق باید اهمیت و حساسیت این موضوع را دریابند و بدون حل آن پای هیچ برنامه ای نروند.

ادامه دارد  
امیر  
خرداد ۱۷

مدخلی بر مقاله " برخی ملاحظات درباره" بحران ..."

شاخص ویرانگری بحران در حال حاضر، تمرکز حمله روی ارگانهای قانونی سازمان و در رأس آنها کمیته مرکزی سازمان ماست. پس از فراغت از تازاندن اختلافات و دو شقه کردن مصنوعی رهبری به "چپ" و راست اکنون تلاشهایی سازمان می یابند که متوجه سلب کامل اعتماد اعضا و نادرها از کمیته مرکزی است. رکیار اتهم و افترا، بسوی دستگاه رهبری شلیک میشود، حطیق مربوط به ارگانهای رهبری منسخ میگردد، اشکال تحریف آمیزی از سیمای آنها ساخته و پرداخته میشود و در فایه ای از شعارهای اغواکننده به اعضای و کادرها پیشکش می گردد.

یکسال و نیم پیش، زمانی که "روح پرولتاریائی پلنوم وسیع فروردین" در فضای سازمان در جولان بود به کمیته مرکزی هشدار داده بودم که "قابل پیش بینی است که در گام بعدی بحران پشگل انکار قانونیت و مشروعیت رهبری و مصوبات آن گسترش یابد."

دیری از پلنوم وسیع فروردین ماه ۶۵ نگذشت که معلوم شد شماری از رفقای ما که در پلنوم وسیع طی نطقهای آتشین تزه های مصنوعی پلنوم را مشحون از "روح پرولتاریائی" توصیف میکردند باور خود را به درستی و صحت آن تزه ها از دست داده اند و این در حالی بود که اکثریت رفقای کمیته مرکزی پیش از پیش نشان میدادند که با سمتهای انحرافی ناشی از بحران شکست و رکود زندگی در مهاجرت مخالف اند. با آشکار شدن این واقعیات تلاشهایی که متوجه بی اعتبار کردن دستگاه رهبری بود وسعت گرفت و قانونیت و مشروعیت رهبری و مصوبات آن بتدریج در مظان تردید، نفی و انکار قرار داده شد.

گذار از بی اعتبار کردن چهره های مسئول در رهبری سازمان به بی اعتبار کردن کمیته مرکزی بمثابة يك كلکتیو بیانگر سیر متحد انفراد منشی، فراکسیونسم و رشد انحلال طلبی دو صفوف ماست. تجربه این سیر و سلسوك ظاهرا رفقای را که تا همین دیروز منکر بودند به این نتیجه رسانده است که سازمان سیاسی طبقه کارگر "بدون وحدت در سیستمهای بنیادین تئوریک" یعنی بدون داشتن حدود سرحد مشخص ایدئولوژیک قادر به تداوم - حیات سالم و روزنده نیست. حالا ایندسته از رفقا نیز معترفند که بدون چنین وحدتی "صحیحیت از حزب سالم و روزنده حرف پیچیده های است."

رسیدن به چنین استنتاجی - که حرف همیشگی ما طی این چهار سال بحران بوده است - يك پیشرفت چشمگیر در شناخت بحران و راه برون رفت آن است. در ۴ سال اخیر دسته ای از رفقا با تخطئه این اندیشه تحت موهوم باقیبمانی از این قبیل که گویا ما معتقدیم در سازمان سیاسی طبقه کارگر نباید هیچ اختلاف نظری وجود داشته باشد، شناخت بحران و راه اصولی برون رفت آن را سد کردند. اکنون بنظر میرسد که گامی به پیش برداشته اند.

اعتراف به این حقیقت که سازمان ما، بمثابة سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران می بایست از وحدت در سیستمهای بنیادین تئوریک برخوردار باشد امکان میدهد تا پیرامون برخی مفاهیم کلی که برای تأمین وحدت ایدئولوژیک سازمان دارای اهمیت بنیادین است زبان مشترک پیدا شود.

سیستمهای بنیادین تئوریک، همان ایدئولوژی سازمان است که مستقل از سیعای ملی تعیین کنند. ماهیت تاریخی - عبعاتی سازمان میباشد.

ایدئولوژی سازمان ما، مارکسیسم - لنینیسم ایدئولوژی علمی و انقلابی دوران ماست. همان ایدئولوژی است که هر حزب، مارکسیستی - لنینیستی در جهان با تجهیز بدان خود را از وحدت در سیستمهای بنیادین تئوریک برخوردار می سازد.

این ایدئولوژی خصلت عینی دارد، یعنی مستقل از ذهن ما بمثابة شعور علمی و خود آگاهی طبقه کارگر که مجموعه جنبش بین المللی کمونیستی بازتاب دهنده آنست. وجود عینی و خارجی دارد و مدالته با



تجربه، تعمیم یافته، جنبش‌ناگرگی و کمونیستی فنا، و بسط و تکامل می‌یابد. از اینرو باید و میتوان آنرا کسب کرد، یعنی بمثابة يك علم آنرا آموخت.

مارکسیسم - لنینیسم مستقل از سوسیالیسم عملا موجود و مجموعه جنبش‌ناگرگی و کمونیستی جهان نه قابل شناسایی و نه قابل حصول است.

از شاخص‌ترین معیارهای عینی اصالت يك سازمان مارکسیست - لنینیست چگونگی پیوند و برخورد او با سوسیالیسم عملا موجود و مجموعه جنبش‌ناگرگی و کمونیستی بین‌المللی است.

این آموزش‌مانیفست همچنان تازگی خود را در شناخت اصالت يك انسان کمونیست حفظ کرده است. "وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب پرولتری تنها در آن است که از یکسو در مبارزات پرولترهای ملت‌های گوناگون منافع مشترک مجموعه پرولترها را که به ملت‌پستکی ندارد برتر و معتبرتر می‌شمارند و از سوی دیگر در مراحل گوناگون گسترش مبارزه میان پرولترها و بیوزوی بیاتنگر منافع جنبش‌درمجموعه آن هستند."

اما اعتراف به این حقیقت که سازمان ما بمثابة سازمان سیاسی طبقه کارگر می‌بایست از وحدت درسیستم‌های بنیادین تئوریک برخوردار باشد حاوی تضاد معین و بانظرداشت واقعیات و شواهد موجود سازمان مبین حرکت کیفیتا جدیدی در سیر فزایی برخی از رفقای ماست.

ایدئولوژی یا پروژوایی است و یا پرولتری. در جهان معاصر ایدئولوژی سوسی وجود ندارد. البته انواع التقاط ایدئولوژیک وجود دارد که مبین سنگبری خرد و پروژوایی اشخاص و سازمان‌های حامل آن می‌باشد.

متأسفانه واقعیات و شواهد نشان می‌دهد که رفقای ما اگر در گفتار اعتراف میکنند که بدون وحدت در سیستم‌های بنیادین تئوریک صحبت از حزب سالم و رزمنده حرف بپیهودهای است در کردار کوشش میکنند تا

سازمان فدائیان خلق ایران (الشریت) را به راه نفی اصالت و ماهیت مارکسیستی - لنینیستی خود سوق دهند آنها دیگر آشکارا التقاط ایدئولوژیک دوران نوزایی سازمان را با شور فراوان ستایش میکنند و به لطایف‌الحیل به مرعوب ساختن اعضا و نادرها در برابر التقاط ایدئولوژیکی که در پوشش اغواگر "پیش‌نو" عرضه کرده اند، مشغولند.

بعلاوه این رفا در کردار تا آنجا که در توانشان بود مانع شرحی تلاش‌هایی شدند که برای سنگبری برنامه‌های سازمان صورت گرفت و میگردد. تا همین امروز نیز که من این سطر را مینویسم موضوع مرکزی در فعالیت‌های نظری و عملی ایندسته از رفا از اعتبار انداختن کمیسیون برنامه و تخطئه حقایق چپ‌گیری آن مبنی بر تعیین سمت برنامه‌ای و تدوین برنامه سازمان است. عین چنین برخوردی در رابطه با کمیسیون اساسنامه و طرح اساسنامه مصوب کمیته مرکزی ما نیز جریان داشت و دارد.

اگر قبول کنیم که برنامه و اساسنامه تجلی مشخص وحدت درسیستم‌های بنیادین تئوریک یعنی وحدت ایدئولوژیک در سازمان سیاسی طبقه کارگر است آنوقت مخالفت با تدوین برنامه و اساسنامه و بی اعتبار ساختن تلاش‌هایی که در این زمینه از سوی ما بعمل آمد و میاید جز مخالفت با سلامت و رزمندهگی سازمان و ذینفاس بودن در ادامه گاری آن هیچ معنای دیگری نمیتواند داشته باشد.

البته روشن است که علت اصلی مخالفت با تدوین برنامه، همان فقدان سیستم‌های بنیادین تئوریک در نزد ایندسته از رفقای ما بوده است. دلیل ظاهری آنها مبنی بر بخرنجی اوضاع زمانه نیز باز حاکی از همین واقعیت است زیرا اگر این استدلال را بپذیریم آنوقت باید خصلت هدفمند و آگاهانه جنبش بین‌المللی کارگری و کمونیستی را در مرحله‌ایک جهان با چرخش تاریخی نهی روبرو است انکار کنیم. و از همه احزاب کمونیست و کارگری بی باوری به برنامه‌هایشان را علی‌کنیم و مبارزه آنها در راه نوسازی انقلابی جهان معاصر را فاقد بنیاد قلمداد نمائیم و از آنان بخواهیم همچون ما برای تعیین هویت نوین به مباحثه‌های فرساینده مشغول شوند. اما حقیقت خلاف اینست: صدها حزب و سازمان مارکسیست - لنینیست، هم صاحب ایدئولوژی و هم دارای برنامه هستند و ادعان آنها به فرار داشتن در برابر مسائل نوین و ناشناخته نیز به فروریختن سیستم‌های بنیادین تئوریک یعنی انکار "هویت ایدئولوژیک" حریحان منجر نشده است به این ترتیب مدلل میشود که علت اصلی ناکامی سازمان در زمینه پاسخوگی به ضرورت‌های تئوریک، برنامه‌ای و سیاسی جنبش، طی ۱۰ سال بحران، بی همه عوایب زانبار آن، بصورعه در ناپایداری و فروریختگی ایدئولوژیک ایندسته از رفقا نهفته است.

دلیل بارز دیگری هم وجود دارد. رفقای ما قویا از ایفای نقش هدایت کنندة کمیته مرکزی در امر تدارک و برگزاری موفقیت آمیز کنگره گریزان و هراسان هستند. از نظر آنها بهتر اینستکه برای برگزاری کردن کنگره بسد و ن برنامه، کنگره‌ای که در بهترین حالت، با تصویب يك پلاتفرم سیاسی و انتخاب رهبری ناشی از آن سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، سازمان سیاسی طایفه کارگر ایران را به يك جبهه موثلف چپ تنزل میدهد اهتمام هرزیم. اینکه رفقای ما در کردار در جهت مخالف "رژمندی و سلامت" سازمان راه می‌سپارند، بخاطر خفت طینت و یا سوء نیت آنها نیست، مثالی است معروفه که میگوید راه جهنم نیز با نیت حسنه مفروش است. علت چیز — بنیادی تری است:

بخاطر میاوم زمانی که نخستین دولاذهای بهمین شکست، شلاق آسا بر کرده، جنبش ما فرود آمد، در بولتن اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۲، به اعضا و هواداران هشدار دادیم "نباید بگذاریم شکست انقلاب ما را در هم بشکنند". متأسفانه در پی شکست آشکار شد در میان مارهریرانی وجود دارند که فاد "سیستم بنیادین — تئوریک" اند. بزبان صریح تر آشکار شد که درجه، تجهیز دسته‌ای از رهبران سازمان به مارکسیسم-لنینیسم چونان "سیستمهای بنیادین تئوریک" که هیت و حدود صریحا مشخص ایدئولوژیک ما را تعیین میکند آنچنان نازل برده است که بر اثر سبلی شکست انقلاب بهمین شکستهای ناشی از ناتوانی در تطبیق و درست و خلاق مارکسیسم — لنینیسم در شرایط سالهای ۶۲ — ۵۷، خود را فروریخته، خالی از اعتقاد و فاقد هیت و جد و صریحا مشخص ایدئولوژیک یافته‌اند. اس اساس بحران نضوی نیز در همین نته نهفته است.

در آنجا که صحبت از مضمون ایدئولوژیک بحران سازمان است باید بار دیگر خاصر نشان کرد که این مضمون عبارت از مبارزه بر سر نفی و ایجاب "سیستمهای بنیادین تئوریک" یعنی نفی و یا ایجاب حدود صریحا مشخص ایدئولوژیک سازمان است، حدودی که بر بنیاد مارکسیسم — لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری در جریان راه طی شده صراحت یافت و با خود یگانگی ماهوی، یعنی وحدت ایدئولوژیک سازمان ما و حزب توده ایران را به ارمان آورد و با تعمیق پیشانترناسیونالیستی در صفوف ما همبستگی برادرانه با احزاب کارگری و کمونیستی — جهان را متجلی ساخت و استحکام بخشید.

باری، ناپایداری ایدئولوژیک این رهبران در این ۴ سال بحران نه تنها آنها را به نوسان از يك افسراط به افراد دیگر سوو داد بلکه موجب بیگانگی شان با سازمان بود. سرچشمه اصلی اقدامات ویرانگرانه، اقداماتی نه سازمان را در لبه پرتگاه تلاشی و انحلال فرار داده است همین از خود بیگانگی است.

آنان که خود را بدون "سیستمهای بنیادین تئوریک" و بیگانه با ایدئولوژی سازمان می‌یافتند به ویرانگری زیر پرچمهای دروغین مباردت ورزیدند.

ویرانگری با تیری از راه طی شده و بزبان صریح تر با نفی مثالینی و انثار ارزشهای مردمی و انقلابی و تعالی بخش رژیم و روح فدائیان خلق در سالهای انقلاب بهمین زیر پرچم دروغین "انتقاد از خود شجاعانه" در سازمان ما راه گشود.

علت اینکه بر اثر باامصلاح "انتقاد از خود شجاعانه" نملحاط ایدئولوژیک، نه بلحاظ سیاسی و نه په لحاظ ساختاری ارتقا نیافتیم بلکه در سراشیب ضعف، پراکندگی، فترت و انحطاط سوو داده شدیم. آری، علت تا آنجا که به عامل ذهنی یعنی به عامل رهبری مربوط میشود بطهر عده "تا" ندید میثم بطهر عده بخاطر آن بود که رهبرانی که به لحاظ ایدئولوژیک فروریخته بودند ویرانگری ایدئولوژیک خود را به پلنوم وسیع فروردیس ۶۵ تسری دادند و تحمیل کردند.

رفقا بر اثر سبلی شکست در حالیکه پاور خود را به قدرت توده‌های خلق در برها ساختن انقلاب از دست میدادند، بدون آنکه کمترین تلاش مسئولانهای در جهت شناخت علمی و عینی علل بروز اشتباه و انحراف سازمان در سیر خود و سبزه تکوین و پیروزی و روند مشخص مسخ و شکست انقلاب بعمل آورند به نشان دادن پنداره‌های دلخواه خود بجای واقعیت دست یازیدند. و برای اینکه به پندارگرایی خود صورت موجبی بدهند شمایهای بیجان و رنگ بریده‌ای از "اصول تئوریک" را بخنوان برنامه عمل سازمان به پلنوم وسیع فروردین دیکته کردند. این تمسک به اصول گرایی که دقیقا از سربیی اعتمادی به سازمان و راه و آرمان طایفه کارگر ایران بود آمیخته سبلی از منحنی ترین انواع دکگاتیسم و دهن گرایی را در پلنوم ارائه کرد. این تجلی انقلابیگری و منزه طلبیسی

کوتاه بینانهای بود که با نفی و ویرانگری اثبات و ایجابی برای خود جستجو میکرد . پس از پلنوم ۶۵ ، یزدوی و با سرعت تمام چرخش ۱۸۰ درجه‌ای در مواضع آغاز شد . ناستواری در پاپیندگی به سیستمهای بنیادین تئوریک سازمان سیاسی طبقه کارگر که در پلنوم با سیمای خشک مقدس مآبانه " راه دارگری در محراب " اصول " نماز میگذارد با شتاب حیرت انگیزی زیر پرچم دروغین " دموکراسی " آنهم از نوع " ناب " آن پسوی انتقاد از " اصول " تغییر جهت داد . جزم اندیشی که عدم اعلام صریح ضرورت استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در سالهای انقلاب بهمین را مظهر رفرمیسم و اپورتونیسم سازمان اعلام کرده بود . از جمله بر این پایه چماق راست بر سر بخشی از کمیته مرکزی میکوف و دسته‌های کل به بخش‌داری از کمیته مرکزی تقدیم میکرد . البته بی آنکه چیزی از انتقاد از خود شجاعانه به روی مبارک بیاورد ، حرکت از یک افراط به افراط دیگر را رویه آغاز نهاد . ویرانگریهای ایدئولوژیک با شناکوشی آشکار به سرمایه‌داری و تفتیح پوشیده اما همه فهم راه سوسیال - لیستی در پوشش اغواگرانه " پیشرو نو " در ابعاد کیفیتا جدیدی شتاب گرفت . در نتیجه یک چنین چرخش " نوآندیشانه " ای راه فروپاشی " سیستمهای بنیادین تئوریک " در سازمان هموارتر شد و فرصت آن فراهم آمد که در عرصه جدی‌تری حدود صریحا مشخص ایدئولوژیک سازمان شنا ف بردارد . اینهمه برای تعلیق ایدئولوژیک سازمان - سازمانی که پروسه تجویز به مارکسیسم - لنینیسم را با عبق ضروری نکرده بود - تسهیلات لازم را فراهم آورد .

در پوشش اغواگرانه " دموکراسی " و " برخورد آزاد اندیشه‌ها " اولاً کمیته مرکزی در انجام وسیفه رهبری ایدئولوژیک سازمان مسلوباً اختیاریت ، بولتن کنونی بدون نظارت رهبری‌کننده کمیته مرکزی و ارگانهای ذریبط در صفوف سازمان اجازه نشر یافت و بخش سازمانده گروهبند یها و تشریح‌کننده " فروپاشی ایدئولوژیک سازمان را بخود گرفت . با نازا کتریزه کردن ایده‌ها ، نقش‌دار و خرد جمع در پاسخگوشی به مسایل تئوریک سازمان بی بها گردید انفراد منشی در صفوف سازمان قوام پیدا کرد و جایگزین دستگاه رهبری در هدایت ایدئولوژیک سازمان شد . این امر برای ظهور پلورالیسم ایدئولوژیک ، بیشکل شدن ساختارهای تشکیلاتی ، خود مختاریت و تحکیم محضرتین - نوع فراکسیونیم میدان فراخی فراهم آورد .

کام نهائی در لگد مال کردن قانونیت حزبی و تحکیم فراکسیونیم با عزبه تهدید به انشعاب در جریان کار پلنوم همراه برداشته شد . کمیته مرکزی که در پلنوم فروردین ، قدرت عزل و نصب آن نشانه احیا روح پرولتاریا در سازمان توصیف می شد گزینگریهای هیات سیاسی مسلوباً اختیار شد . هدف حفظ توازن موازی بمنظور فلج کردن کامل رهبری یا انحلال هیات سیاسی در عمل و مشروع ساختن بی قانونی ( عدم رعایت قانونیت حزبی ) در تشکیلات خارج کشور در غیاب پلنوم کمیته مرکزی بود . این امر به سلطه فراکسیونیم در حیات سازمان مسا انجامید . فراکسیونیم آشکارا در پی برسمیت شناختن خود و جایگزین کردن وحدت اسمی بجای وحدت واقعی در سازمان برآمد و موافق منطق خود وضعی را تثبیت کرد تا در گفتار همه از یک سازمان باشیم اما در کردار استقلال گروهبند یهای با نام و بی نام محترم و برسمیت شناخته آیند تا مانند دول مختار وارد مذاکره و سازش یا یکدیگر گردند .

حاصل کار اکنون پسر روی ماست ، سازمانی که می‌باید زردانغلابی را در شرایط خونریزترین رژیم های استبدادی جهان رهبری کند ، سازمانی که اعضای آن هر روزه در داخل کشور یا خطر زندان و شکنجه و اعدام روبرو هستند و بی آن ناگزیر از آنند که خود را از رفقای هم‌رزم خویش نیز پنهان بدارند . آری ، چنین سازمانی اولاً وحدت اراده و عمل در آن رویه زوال گزافیده است و ثانیا در دفاع از موجودیت خود ، بمعنی وسیع‌اللمه " آن خلج سلاح شده است .

انئون تحت پرچمهای دروغین " عنیت " و " کارآشدار " فروپاشی تشکیلاتی بعنوان پلورالیسم ایدئولوژیک سازمان برافت می‌یابد . البته در گفتار ادعا میکنند که این عنیت تنها در محدوده سازمان جاری است و یل فسط مشمول سربد اندیشه‌ها در سازمان است . اما واقعیت چیز دیگری است . " گریز از واقعیت و چشم‌پوشیدن بر آن ، خود بدترین نوع اپورتونیسم است " . از واقعیت نگریم و چشم بر آن فرو نپوشیم " ما " چنان کسار آشکاری که به اعضای سازمان محدود نشود " در پیش گرفتیم " نه تنها بولتنهای ما روی میز دانشناسان ساوا و این دست و آن دست میگردد تا معلوم کند که کدام گروهبندی را باید تقویت کنند ، کجا باید کوه بگذارند و با

کدام شعار انشقاق در صفوف ما را عمیقتر کنند و یا ما را در این یا آن سمت ایدئولوژیک که به صلاح حاکمیت ارتجاع است سوق دهند بلکه ریودن اسرار سازمانی را نیز برای دشمن از هر جهت تسهیل کرده ایم. استقرار دموکراسی گسترده، دارا آشکار و آشکارا گویی، حق خود مختاری تام و عام را به همه اعضا، به همه حیزه‌ها و به همه کمیته‌ها اعطا کرده است. در عرض سیرت به منتهای درجه زوال یافته است.

آری، تجربه ما هم نشان داد که "دموکراسی وسیع سازمان حزبی در ظل استبداد و در شرایطی که دست چین کردن اشخاص از طرف ژاندارمها رایج است، فقط یک بازچه" پیچ و زیان بخشی است." (لنین چه باید کرد؟ منتخب آثار دریک جلد، ص ۱۲۶)

شعار دموکراسی گسترده درون حزبی همراه با پیش‌راندن شعار آزادی انتقاد با هدف "آزادی برخورد و انتخاب اندیشه‌ها" بازتاب دهنده فرمایشی ایدئولوژیک، و بحران هیت در صفوف ما بوده است. این واقعیت با نقل قول گرائی و سینه زدن زیر پرچم "نوسازی" استتار میشود از اینرو ضروریست که ماهیت دروغین استناد به اندیشه‌های بنیانگذاران مارکسیسم و جانپداری از "نوسازی" شناخته و بر ملا گردد.

بر کسی پوشیده نیست که رهبرانی در صفوف ما بولتن کنونی را بشا به درخشانترین دستاورد مبارزه‌شان در راه "علیّت" و "دموکراسی" مایه فخر و اعتبار خود میدانند. راست است این "افتخار" به آنها تعلق دارد! میخواهم مدلل کنم که چرا این افتخار، افتخاری داخل کیبسه است.

به انگلستان برای اثبات نقطه نظرات خود استناد جسته‌اند. بسیار خوب، همین گفتار انگس را که بعنوان شاهد مثال آورده‌اید ببینیم چه انطباقی با نظر شما دارد. ای کاش یک‌هزارم وقت و انرژی که برای جمع‌آوری و استعمال کدها می‌ذول می‌دارید صرف مطالعه متنها و حتی تفکر در این نقل قول‌ها میکردید. انگلس میگوید: "طبقه کارگر باید دارای مصیوعاتی باشد که امکان داشته باشد در چهار چوب برنامه و تاکتیک حزبی آزادانه علیه این یا آن قدم که توسط حزب پذیرفته شده است، موضع بگیرد و همچنین بدون تخلف از حدود موازین اخلاقی حزبی برنامه و تاکتیک را مورد انتقاد آزادانه قرار دهد. شما بعنوان هیأت مدیره باید چنین مصیوعاتی را تشویق کنید و حتی بوجود بیاورید. آنوقت شما دارای بیشترین تأثیر معنوی خواهید بود." (تاکید‌ها از من است.)

بیایم صورت جلسات هیأت سیاسی وقتی که طرح بولتن را در دستور بررسی و تصویب داشت انتشار بدیم تا همه بدانند که نقطه نظر شما هیچ انطباقی با رهنمود انگلس نداشت و ندارد. و اتفاقاً اختلاف نظر نیز درست در درک همان مواردی بوده است که مورد تأکید انگلس است.

رفقای عزیز، مگر دعوی اصلی سر بولتن همین دو موضوع "در چهار چوب برنامه و تاکتیک حزبی" و همچنین "بدون تخلف از حدود موازین اخلاق حزبی" نبود. (۴)

(۳) - ترجمه "ناتانی از نامه" انگلس به بیل در شماره ۱۷ پژواک آمده است. نمیدانم ما چه اخذ مورد استفاده رفیق مجید هم همین ترجمه بود یا نه؟ ترجمه پژواک با آنچه که رفیق مجید نقل کرده تفاوتی دارد. انگلس مینویسد: "شما مطلقاً باید در حزب نشریه‌ای داشته باشید که به رهبری و حتی کنگره، بطور مستقیم وابسته نباشد، یعنی اینکه بتواند در چهار چوب برنامه و تاکتیک پذیرفته شده، در مقابل هرگام حزب بدون قید، موضع مخالف اتخاذ نموده و در چهار چوب مقررات حزب، حتی برنامه و تاکتیک حزب را مورد انتقاد آزاد قرار دهد. شما بشا به رهبری نه تنها باید زمینه مساعد را برای چنین نشریه‌ای فراهم کنید، بلکه خودتان آنرا به وجود آورید. از این طریق است که تأثیر معنوی بیشتری بر روی این نشریه خواهید داشت، نه هنگامیکه بطور نیمه مخالف و علیرغم اراده شما بوجود آید." (۴)

تغایر نقل‌ها البته قابل توجه است. بویژه اگر عبارت "در چهار چوب مقررات حزب"، ترجمه "دقیق‌تری از عبارت" بدون تخلف از حدود موازین اخلاق حزبی" باشد. با وجود این من به لحاظ رعایت وجدان علمی تذکری را ضروری می‌بینم: نقل قول گرائی یعنی استفاده از فلان یا بهمان رهنمود تاکتیکی و حتی استراتژیک - کلاسیکها، مجرد از شرایط مشخص تاریخی آن یکی از انحرافات رایج است که لنین با نفرت و انزجار از آن یاد میکرد.

موافق نقطه نظر انگلس - همانگونه که در هیأت سیاسی نیز مورد تأکید ما بود - مباحث در بولتن می -  
 بایست در چهار چوب برنامه‌های ، اساسنامه‌ای و یا هر طرح دیگری سازمان بیاید که حداقل خطوط کلی آن  
 مورد تأکید کمیته مرکزی ، هیأت سیاسی و یا کمیسیونهای منتخب آن است ، بنحوی که ارگانهای ذریعته رهبری  
 در بولتن قادر به دفاع از کلیات آن باشند . چرا که تنها این کیفیت سازماندهی مباحث قادر است سازمان را  
 از تجربه و خرد جمع بنحوی برخوردار سازد که به ارتقا شناخت سازمان از حقیقت پشایه یک کل مساعدت نماید .  
 تنها چنین کیفیتی از سازماندهی مباحث میتواند روحیه کار جمعی را در اعضا پرورش داده ، به تقویت حس  
 مسئولیت اعضا در فعال سرنوشت سازمان کمک کرده و تجربه و خرد مجموعه سازمان را پشتوانه وظایف و تعهداتی  
 سازد که رهبری ملزم به انجام آنست . اعتماد رفیقانه و شیوه دموکراسی درون حزبی است . وقتی ما به اعتماد -  
 رفیقانه در صفوف خود آسیب وارد میسازیم این بمعنی بی بنیاد ساختن دموکراسی درون حزبی است و اعتماد  
 رفیقانه موقعی استحکام پیدا میکند که دموکراسی درون حزبی متوجه تمرکز دادن تواناییهای رهبری و تک تک  
 اعضای آن در پیشروی رزمجوهانه بسیی اهداف برنامه‌ای ما باشد . تا این زمان بیش از ۴۰۰ صفحه پیرامون -  
 خطوط استراتژی و تاکتیک سازمان رفقای گوناگون در بولتن قلم زده اند ، اما یک سطر آن ، آری حتی یک سطر  
 آن ، نه در کمیسیون برنامه و نه در هیأت سیاسی و نه توسط هیچ یک از اعضای این دو ارگان ، حتی بساری  
 یکبار هم که شده مورد استفاد غیر یا بررسی قرار نگرفته است . وقتی ما دموکراسی درون حزبی را نقیض سازیم -  
 الیزم و گسترش روند مشارکت اعضا و کادرها در حیات سازمان را بمعنی تضعیف و حتی انحلال عامل رهبری  
 طرداد میکنیم این تنها و تنها نشانه آن است که ما در منحطترین انواع افراد منشی روشنفکرانه غوطه میخوریم .  
 وقتی فرار بر این شد که مستقل از چهار چوب برنامه و تاکتیک حزبی " و بدون رعایت " حدود موازین اخلاف  
 حزبی " و " چهار چوب مقررات حزبی " ، یعنی بدون در نظر داشت موازین و مقررات سازمان سیاسی طبقه  
 کارگر ایران به دموکراسی گسترده رو آوریم نتیجه و حاصل کار هم جز این نمیتوانست از کار درآید که حدود مرزها  
 مشخص آید فولتیک سازمان رویه زوال نهد ، پرازندگی ایده‌ها و معتقدات در سازمان گسترش یابد و منحص  
 ترین انواع فرانسویسیم در صفوف ما تحکیم یابند ، خطر انشقاق و انشعاب دامن بگیرد و سازمان ما کسبه  
 شمره فهرمانیهای رفقای ما و از گرانبهارترین دستاوردهای مبارزات مردم زحمتکش ایران است این چنین در لبه  
 پرتگاه تلاشی و نابودی فرار گیرد .

انتشار بولتن یا یکرسی نشاندن افراد منشی روشنفکرانه نه تنها کار جمعی را به نابودی رسانده است ،  
 بلکه به سخیف‌ترین نحوی به زوال اخلاق حزبی در سازمان ما مساعدت نمود . بنظر این جنبه از واقعیات آن  
 چنان محرز است که نیاز به هیچ شرح و تاویلی ندارد . تنها باید چشمی برای دیدن و گوش‌ی برای شنیدن  
 داشت تا این زوال اخلاق حزبی را از بالا تا پایین سازمان ما دید و شنید .  
 آری ، انگلس میگوید منتقد باید " بدون تخلف از موازین اخلاق حزبی برنامه و تاکتیک را مورد انتقاد  
 آزادانه قرار دهد " . آیا هیچ در این عبارت تاویل کرده‌اید ؟ همه ما بخاطر داریم گاریاچف ، کارلیسین را  
 بخاطر آنکه قبل از طرح نظرات خود در ه - س ، به صرح مستقیم نقطه نظر اتش در کمیته مرکزی میادرت ورزید ،  
 اقدامی غیر اخلاقی خواند . کار رعایت اخلاق حزبی در سازمان ما به برکت " بینش نو " در چنان سطحی ارتقا  
 یافته است که اعضای ه - س از نقطه نظرات تئوریک یزد یگر از طریق اعضای ساده ، آنها هم بطور تصادفی و بنحو  
 دست سوم و چهارم اطلاع میابند .

این عدم رعایت اخلاق حزبی چه بیمار آورده است ؟ در یک کلام ، همانگونه که انگلس در عبارت پایانی  
 گفتار خود اشاره دارد نه تنها به بی اعتباری معنوی دستگاه رهبری انجامیده است ، بلکه بالاتر از آن باعث  
 انحلال عملی رهبری در سازمان ما شده است .  
 برخلاف ایهامی که می‌پراکنند ما بر وفق نظر انگلس محق بودیم وقتی تأکید کردیم که " هیچ طرح و  
 بحثی قبل از آنکه ستمگیری حداقل ذلی رهبری پیرامون آن مشخص نشده است به مباحثه در سطح کادرها و  
 اعضا گذارده نشود " . اخلاقیات حزبی این مسئله کجاست ؟  
 اخلاق حزبی مشوق آنست که فرد اصالت خود را در یکجایی در جمع جستجو کند و خرد جمع را بر خرد  
 فرد ارجح بشناسد .

يك عضو حزب نمونست ارزش و اعتبار نظر خود را در اين ميداند كه از سوي حزب او ، نظراتش معتبر و داراي ارزش اعلام شود . او شرافت ، اعتبار و احترام خود را در شرف ، اعتبار و احترام حزبش جستجو ميكند . اگر با اخلاقي جز اين تربيت شوم آنوقت نخواهيم توانست انسانهاي باشيم كه خوشبختي ، عزت و اعتبار خود را در خوشبختي و عزت و اعتبار مردم خود جستجو كنيم و منافع و غلايق و خواستههاي آنها را بر منافع ، غلايق و خواستههاي فردي خود ارجح بشناسيم .

بولتن كنوني فاقد هر دو جنبه مورد تاثير انگلس است . نه تنها در تاثير وحدت ايدئولوژيك به سازمان ياري نرسانده است ، بلكه با صلح و سنگين كردن گروهيند يهاي فكري به مرز كشيهاي فطري مشروعت و شتاب بخشيده است . با دامن زدن به انواع انحرافات و ابهامات ايدئولوژيك در صفوف سازمان ، دستيابي به يگانگي ايدئولوژيك در صفوف سازمان را با دشواريهاي جدی مواجه ساخته و در تخریب وحدت ايدئولوژيك سازمان تاثيرات منفي بزرگ برجا گذاشته است . بولتن بجای اينكه بما مساعدت كند تا هستههاي واقعي و مثبت افكار يكد يگر را بازشناخته و در خدمت ارتقا ، شناخت كلكتيو سازمان از حفايق در آريم به اين رويحه دامن زده است كه هر كس حقيقت را تنها در انحصار سخنگويان و نمايندگان گروهيندي فكري دلخواه خود جستجو كند . اكنون بولتن بتصمام معنای كلكه عرصه ، تاخت و تازهاي انفراد منشا نه ماست . و جز تعويت انفراد منشي روشنفرانه و تضعيف رويحه جمعي و اخلاق حزبي شمر ديگري بيار نياورد و نماورد .

البته عيب در بولتن نيست ، عيب در كيفيت سازماندهي بولتن و نوع رابطههاي اوست كه ميان بولتن و سازمان برقرار كرديم . ايراد اساسي به تلفي و رويحهاي برميگردد كه در نشر بولتن ارشاي تعاليات انفراد منشا نه را تعقيب ميكرد و متوجه آن بود كه با مسلوب الاختيار كردن دستگاه رهبري در هدايت ايدئولوژيك سازمان و تنزل اوبه مقام سنجاقي كنده ، مقالات وارده ، فراكسيونيسم و انحلال طليبي را بر كرسی مراد بنشاند . خالي از فايده نخواهد بود اگر متذكر شوم كه اندیشه ضرورت نشر بولتن نيز نه به اينست . بلكه به رفيق مسئول نميسيون اساسنامه تعلق دارد و نگارنده نيز ميل از آنكه طرح بولتن در دستر بررسي هـ س فرار گيرد با تحليل مشخص بحران سازمان ضرورت نشر آنرا مدلل كرده بودم . اما به طرح بولتن حاضر ، هم من و هم رفيق مسئول نميسيون اساسنامه را مي منفي داديم زيرا نفيض موازين لئيني زندگي حزبي بود و هست . هم اصول و هم تجربه پراصلت را مي و نظر ما دلالت دارد .

دوري از مبارزه بطور عيني در حال گسترش تودههاي مردم ، فروكش رويحه رزمجويانه ناشي از شرايط زندگي و بيدار در محيط راكد مهاجرت شعار " غلنيت " را به شعار روز و جاذب ما مهاجرين سياسي فرارويانده است . والا هر كر و لور سياسي هم ميداند كه غلنيت يا انتخاب مسئولين توسط توده اعضاي سازمانی كه — آسان مجبورند بدليل سلطه استبداد خونريز مذهبي خود را از يكد يگر نيز پنهان بساوند ، تنها پوزخند اتمسخر را بر لبان فعالين ما در داخل كشمير مي نشانند .

بايد اعضا و كادريهاي سازمان نقش هر چه فعالترى در حيات رزمجويانه سا زمان برعهده گيرند و سهم و تاثير آنها در تعيين سرنوشت سازمان بي وقفه افزايش پيدا كند . اما چطور و چگونه ؟ ميدان دادن به اعضا و كادرها در پذيرش مسئوليتها ، ابتكار در انجام وظايف سازمانی و شجاعت در اتخاذ تصميم در چهار چوب موازين اساسنامه اي ، پرورش آنها با رويحه اعتقاد به راه و آرمان سازمان و قابل حصول بودن پيروي مبارزه در راه تحقق اهداف شريفانه ، انقلابي و مردمی كه داوطلبانه و آگاهانه برگزيده ايم ، تشويق آنها به تفكر پيرامون مسائل و راه جوشي براي حل اصولي مسائل و پذيرش سهم و مسئوليت در برطرف ساختن مشكلات و دشواريهاي كه پيش روي ما قد افراشته اند . تشويق آنها به انتقاد و انتقاد از خود و انتخاب آگاهانه سمتها و اتخاذ داوطلبانه مواضع در همه عرصه ها ، باور به كار جمعي و ابتكار در تنظيم مذاير زمينهاي كه به رهبري جمعي قوام و دوام ميبخشد ، آري ، اينها هستند راه رشد و ارتقا كادرها و اعضاي سازمان . تخریب كادرها و اعضا به نفي كردن هاي مئانگي كه مخرب و ويرا نگر است بجای انتقاد ديالكتيكي كه سازنده و خلاق است ، تزييق انواع پيش دايرها و ميدان دادن به رويحه جعل و افترا پراكني بجای تشويق دايرها به مطالعه مستقل واقفيت و دايري از روي آگاهی و بعيرت حزبي ، ميدان دادن به رويحات انفراد منشي

و تشویق عدم پایبندی به اخلاق و موازین حزبی و بدتر از همه تلفین بی اعتمادی و عدم رفاقت در مناسبات متقابل میان اعضا و کادرها از یکسو و مناسبات متقابل واحد های سازمان - در همه سطوح - از سوی دیگر، استکفاف از انجام وظایف رهبری از طریق جنبه سابی در برابر برخی تعالیات و سمنگیری ناموایب و نادرست که شماری از کادرها و اعضا بیانگر آنند و هکذا . . . ، آری، ایشها هستند راه انحطاط و نزول کادرها و اعضای سازمان .

خصلت دروغین " عنایت " در سازمان مسا از آنجاست که بدون در نظر گرفتن شرایط عینی و ذهنی سازمان ما و خارج از مختصات واقعی مبارزه انقلابی مردم و فعالین داخل بظهور رسیده است . این " عنایت " در واقع امر یکی از جلوه های اندیشه کهنه و بیگانه با مارکسیسم ، یعنی اندیشه " دمکراسی ناب " است و از بنیاد با منطق تئوریک و پراتیک عنایت در حزب کمونیست شوروی بیگانه است و در تضاد و تقابل با آن قرار دارد . نقش و تأثیر این " عنایت " در زوال خصلت رزمندگی و تخریب اعتماد های رفیقانه و احاطه اخلاق حزبی و کار جمعی و برکسی نشانند انفراد منشی در همه سطوح سازمان ما نیز بهمین دلیل است .

حزب کمونیست شوروی ۷۰ سال است که بر سر قدرت است . طی این ۷۰ سال تحت رهبری حزب ، سوسیالیسم ساخته شد و تکامل پیدا کرد . حزب راه سازندگی سوسیالیستی را ضمن تبعیت از قانونمندیهای عام طی روند تاریخی مشخص پیمود .

مهر و نشان مختصات و خود ویژگیهای ملی کار و پیکار خلق ها و کمونیستهای جماهیر متحد شوروی سو - سیالیستی ، در سوسیالیسم آوریده و پاینده آنها مشهود است . آنها در کنار مهربانیهای سترگ خود ، کسری ها نیز داشته اند . کمونیستهای شوروی خوب و بد خود را با زبانی و بر اساس دیالکتیکی مارکسیستی نند میکنند ، - در سبای راه طی شده را زاد راه آینده میسازند و با داربست خلاق اصول اساسی مارکسیسم - لننیزم در شرایط متحول جامعه و جهان آستانه فرن بیست و یکم به بسط و تکامل و غنای مارکسیسم - لننیزم مساعدت مینمایند و در پرتو درک عالیتر از مارکسیسم - لننیزم نوسازی انقلابی شوروی را پیش برده و به تعمیق روند انقلابی جهان معاصر یاری میزنند . بدیهی است که دستاوردهای کمونیستهای شوروی هم برای خلفهای شوروی ، هم برای خلفهای سراسر جهان ، هم برای کمونیستهای شوروی و هم برای کمونیستهای سراسر جهان حای آموزشها و درسهای پر ارج در راه تحقق اهداف دمکراتیک و سوسیالیستی صبه تارکر و ملح و سعادت همه بشریت است . دسراسی و عنایت در مرحله کنونی تکامل سوسیالیسم در شوروی اهم عده برای ارتقای نقش هدایت کننده حزب در جامعه بمنظور نیل به سوسیالیسم بیشتر است .

این ضرورت در عین حال از اشتباهات راه طی شده و درسها و آموزشهای ناشی از آن نیز نیرو و فوت میگیرد همانگونه که در جای دیگر هم نوشتیم ، " هر خللی در دسراسی سوسیالیستی به رشد و تکامل سوسیالیسم بظهر جدی آسیب میرساند . این امر از ماهیت سوسیالیسم برمیخیزد که با خود آگاهی زحمتکشان زاده شده و با تکامل خود آگاهیهای آنان نیز قادر به پیشروی است " .

باین ترتیب است که دمکراسی و عنایت در حزب کمونیست شوروی در دادر پلهرالیسم عقاید سوسیالیستی جریان می یابد و در " چهار چوب برنامه و تاکتیک حزبی " و با رعایت " موازین اخلاق حزبی " متوجه بالا بردن سهم و نقش اعضای حزب در تعیین حیات حزب و سپردن حقوق و مسئولیتهای بیشتری به آنهاست . راه حزب است برای تحکیم پیوندهای خود با توده های مردم و سازمانگری نبرد توده ها ، راندن بیش از پیش مردم بصحنه ، و سازمان دادن شرکت مستقل تر و موثرتر و آگاهانه تر خلق شوروی در تعیین سرنوشت میهن سوسیالیستی شان است .

عنایت و دموراسی در نقطه مقابل رهبری وجود ندارد . هدف تضعیف کمیته مرکزی در حزب کمونیست اتحاد شوروی را تعقیب نمینند ، برای بی اعتبار کردن اصول اساسی مارکسیسم - لننیزم و روبرتافتن از هدف سوسیالیستی نیست . برای آن نیست که حزب خصلت سانترا لیزه خود را از دست بدهد و همچنین مشرق تشکیل و تحکیم فرادسیونیزم نییابد . د فیعا عکس اینهاست . شالوده " این عنایت و دموراسی ، در آنجا که به حزب مربوط می - شود تئویت حس رفاقت و اعتماد رفیقانه در مناسبات میان اعضا و کادرها و ارگانهای مافوق و مادون در همه سطوح حزب است . هدف تحکیم بیش از پیش سازمانهای اولیه حزبی و سپردن اختیارات و مسئولیتهای هر چه - بیشتر به واحد پایه حزب است .

بنیاد علمیت و گسترش د مکرسی درون حزبی در حزب کمونیست شوروی ، استحکام بخشیدن به قانونیت حزبی ، معتبر شناختن بیش از پیش مصوبات ارگانهای عالی زهری و حتی الاجزا دانستن تعامیم پلنوسیمها و کنگره‌های حزبی است . تلقی رفقای "تواندیش" ما از علمیت در حزب کمونیست شوروی غیر خلاق آنها تنها هرچم افرائی میکنند ! و نبوغ خود را در تقلید و الگو برداری به نمایش میگذارند . کسی که میان سازمان ما و حزب کمونیست شوروی علامت تساوی میگذارد دکامتیسیم علاج نا پذیر را به نمایش میگذارد که از کارست خلاق اصول و تجارب ناتوان است و از تحلیل مشخص از اوضاع مشخص که لنین آنرا جان مارکسیسم نامید گریزان میباشد . این در عین حال نشانه ناتوانی در شناخت قانونمندیهایی می‌نی تکامل و عدم درک رشد و تکامل سازمان سیاسی - طبقه کارگر بمشابه یک پروسه تاریخی مشخص است .

کسی که فارغ از الزامات زمان و مکان در پی پیاده ساختن نعل به نعل علمیت حزب کمونیست شوروی در سازمان فدائیان خلق ایران ( اکثریت ) است حکم آنرا دارد که در حیظه " علم زیست شناسی مروج این باشد که مادران پیران ۷۰ ساله بزایند !!

بی مناسبت نیست اگر یادآوری کنیم که لنین وقتی تجربه تئوریک و تاکتیکی پلنوسیم را بمنظور ارائه پیسسه انترناسیونال سوم تدوین میکرد فراموش نکرد یادآوری کند و هشدار دهد که :

" مطمئن ترین وسیله" بی اعتبار ساختن یک اندیشه نوین سیاسی ( و نه تنها سیاسی ) و زبان رساندن بدان ایستکه بنام دفاع از آن ، این اندیشه را بمرحله "اراجیف برسانند" . زیرا هر حقیقتی را ، اگر " از حد فزون " شود ، (همانگونه که دیتسکین پدر می‌گفت) و اگر در آن مبالغه گردد و از حدودی که میتوان آنرا به کار برد فراتر برده شود ، میتوان بمرحله "اراجیف برساند" و در چنین صورتی حتی ناگزیر به اراجیف بدل میگردد . " ( لنین - منتخب آثار در یک جلد ، ص ۷۰ )

بنظر من برخی رفقای ما اندیشه‌های نوین ، درخشان و عمیقاً مارکسیستی - لنینیستی را که از سوی لنگره ۱۷ و پلنوسهای کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی طی سالهای اخیر نشر یافته است به اراجیف بدل کرده اند .

قانونیت حزبی می‌بایست در سازمان ما به طراز عالیتری ارتقا داده شود و برای اینکه قانونیت حزبی در صفوف ما استحکام و ارتقا بیابد باید عامل وحدت ایده‌های - تئوریک ، یعنی عامل ایدئولوژیک در سازمان ، نقش فاعل خود را در هم پیوند ساختن ما ، در وحدت بخشیدن ما ، در حاکم کردن روح رفاقت و اعتماد رقیفانه در صفوف ما بنمونه ظهور برساند .

آری ، بدون وحدت در سیستمهای بنیادین تئوریک ، یعنی بدون داشتن حدود صریحا مشخص ایدئولوژیک صحبت از سازمان سالم و رزمنده حرف بیهوده‌ای است و مدالیه سخنی یاوتر از این وجود ندارد که این اندیشه را بمعنی یکسان سازی اعضای حزب از نظر فکری برداشت کنیم .  
باین ترتیب است که میان تحکیم قانونیت حزبی و بازگرداندن وحدت ایدئولوژیک به سازمان رابطه ارگانیک برقرار است . تنها کسانی که نمیخواهند با مسائل بطور مسئولانه و جدی برخورد کنند همه قضایا را در " اکثریت شدن های عددی " خلاصه میکنند .

کسی که امروز بخاطر مخالفت کمیته مرکزی با سمتگیریهایش به نفی و انکار احوالت آن برمبیزد فردا نیز چنانچه کنگره سازمان علیه سمتگیریهایش اتخاذ موضع نمود قطعاً علم نفی و انکار آنرا نیز برخواهد افراشت . چنین کسی هرآینه توده‌های مردم را با خیالپردازیهای خود در تقابل ببیند . در مقابله با مردم نیز درنگ را جایز نخواهد شمرد . این منطق واقعیت ستیز و حقیقت گریز خودبینی و انفراد منشی است .  
ما باید صفوف خود را از اینگونه برخورد ها پاک نگاهداریم .

قانونیت حزبی در سازمان ما باید بدون مصالحه داریهای متداول تحکیم پیدا کند . باید همه اعضا و کادوهای سازمان و نیز ما اعضای کمیته مرکزی در پاک نگاهداشتن " نام شریف حزبی " از خود مجاهدت های خستگی ناپذیر بنمونه ظهور برسانیم . تا آنجا که بما رهبران مربوط است باید همه اعضا و کادوهای سازمان فراگیرند که میل از هر چیز از رهبری سازمان طلب کنند که به تعهدات خویش در ایفای وظایف رهبری سازمان



پایبند و وفادار باقی بماند. از وحدت و هویت مارکسیستی - لنینیستی سازمان حراست کند و از موجودیت رزمجوهانه آن، پیگیر و استوار بدفاع برخیزد. ما سانترالیزم دمکراتیک را با چنین مضمونی درک میکنیم و انجام وظایف مربوط به رهبری تدارک و برگزاری موفقیت آمیز کنگره سازمان، کنگره‌ای که از آن سازمان ما باید فشرده تر، یکپارچه تر و رزمجوهانه تر از همیشه در صحنه پیکارها و دبرافرازد شاخص اصلی پایبندی به سانترالیزم دمکراتیک تلقی میکنیم.

ممانعت از انجام وظایف رهبری توسط کمیته مرکزی بمعنی بی اعتقادی در اصل به تدارک و برگزاری نخستین کنگره سازمان میباشد.

ما میتوانیم و باید راه تامل ساختاری را طی کنیم. اما این راه را نه با هیاوو نه با جبهه سائی در برابر تمایلات انفرادی منشا، بلکه با شناخت قانونمندیهای ناظر بر رشد و تکامل سازمان سیاسی طبقه کارگر، از طریق تحلیل مشخص وضعیت سازمان و جامعه ما، از طریق طراحی نقشه سنجیده با بهره‌گیری از تجارب دور و نزدیک و از درسهایی که با نقد دیالکتیکی، نه نفی مکانیکی تجربه مدیریت حزبی و سازمانگری که در راه طی شده اند وخته‌ایم باید به فرجام برسانیم.

تحکیم واحدهای حزبی، از حوزه‌ها گرفته تا کمیته‌ها، تلاش رزمجوهانه در راه استقرار سازمانهای اولیه حزبی در محیط کار و فعالیت نارگران و زحمتکشان، فراهم آوردن امکاناتی تا اعضا و کادرهائی که سازمان را با محیطهای فعال اجتماعی، با انتشار و عیفات مردم مریود و متصل میسازند در نزد ما قرب و اراج پیدا کنند و وزن بیشتری در تعیین سرنوشت سازمان برعهده بگیرند و... راهی است که ما باید برای متاملتر ساختن - ساختار حزبی در سازمان ما بیجانیم.

سانترالیزم - دمکراتیک برای اینکه در سازمان ما پنحو ناملتری استعزاز بیابد ضروری است علیه انفرادی منشی روشنفرانه و التقاط اندیشی مبارزه فاصح، استوار و سازشناپذیری به پیش رانده شود. ضروریست سیاست طبقه‌ای روشنی در عضوگیریها، طراحی و با کامهای استوار اما سنجیده با اجرا گذاشته شود.

تا زمانیکه ترکیب اجتماعی سازمان، در شکل سنگین آن به روشنفران برخاسته از محیطهای خرده بورژوازی و بورژوازی تعلق دارد، سانترالیزم - دمکراتیک در سازمان سبز همواره آسیب پذیر و در مخاطره خواهد بود.

کمیسیون اساسنامه بر این پایه ها طرح جدید اساسنامه سازمان را تدوین و کمیته مرکزی ما نیز بر اساس دیدگاه فوق، به اتفاق آراء - یعنی بدون حتی یک رأی مخالف - آنرا بتصویب رساند.

نزدیک ۴ سال است که اتهامات ناروایی پیرامون عده‌ای از اعضای رهبری سازمان و در حال حاضر علیه کمیته مرکزی ما در درون و بیرون سازمان نشر پیدا میکنند. برای دستیابی به حقیقت باید سرچشمه های عینی و ذهنی این اعتراضی عمارا که جلوه‌ای از بحران سازمان ما است بازساخت.

سندی که در این شماره بولتن در اختیار همه اعضا و کادره‌های سازمان میگذازم در ۷ دیماه ۱۳۶۵، یعنی ۱/۵ سال پیش از این، تحت عنوان "برخی ملاحظات درباره بحران در جنبش ما و راه بیرون رفتن آن" تنظیم شده بود. انگیزه من تدوین طرح بحث و سازماندهی شناخت علمی و معنی بحران سازمان و راه بیرون رفتن آن در دستگاه رهبری سازمان بود. تا آنزمان مطلب دیگری در این زمینه به رهبری ارائه نشده بود. فقط کسانتی با صدای بلند بحران را فریاد میدزدند تا برای گسترش روند های تخریبی آن در تمام سطوح و بهره در دستگاه رهبری سازمان رخنه‌های تازه‌تری بگشایند.

همانطور که رفیق ما، مجید در بولتن ۹ نوشته است "باید بتوانیم تشخیص دهیم که بوروکراسی، پنهان کاری، انکار بحران و بستن راه براندیشه نوچوی چه ضرباتی بر سازمان وارد آورد".

برای اینکه بسهم خود چنین داهری را تسجیل کرده باشم مقاله را در بولتن این شماره بدست نشر می - سپارم. متأسفانه همه پشربینی‌هایی که طی این مقاله از گسترش روند های منفی و عملرد های هیرانگانه بحران بعمل آورده بودم کم و بیش به حدت پیوسته اند. زیرا راه خطبای معمول برای مهار این روندها و غلبه سازمان بر بحران پذیرفته نشدند.

شما رفقای عزیز در این مقاله، نه بسانان و سم پینر سحریر شده بود و حالا بدون دخل و تصرفی در -

مضامین آن برای مطالعه شما نشر می‌یابد حقایق را پیدا می‌کنید که از چهره پوشندگان واقعیت نقاب بر می‌گیرد.

ارزش‌های مقاله را با تجربه مستقیم خود محک بزنید.

در پایان سخن بگذار به زبان حافظ پیام جان برکوبم.

**به صدق کوشید زاید از نفست**

رحیم

۲۵ / خرداد ماه ۱۳۷۰

## بسرخی ملاحظات درباره بحران در جنبش ما

### ۱ راه بسرون رفته آن

از ویژگیهای بارز بحران کنونی در سازمان و مجموعه جنبش ما آنست که اولاً - با گسترش تهاجم طبقات و نیروهای ارتجاعی به دستاورد های انقلاب بهمین و ثانیاً - با یورش رژیم خمینی به حزب توده ایران و آشکار شدن انحرافات و اشتباهات برنامه و خط مشی سیاسی حزب که سازمان ما در سالهای ۶۰ و ۶۱ به صحت آنها رسید و راهنمای عمل خود قرار داد ، گسترش و ژرفا یافته است . عدم ظهور گسترده جنبش مستقسل و مشکل توده های تازه خیر ما در درک بموقع روند ها و نیازهای ناشی از شکست بر زمینه ترکیب طبقاتی سازمان و مجموعه جنبش ما و نیز برخی جهات منفی پیکار و زندگی در مهاجرت و پیوژه ناتوانی در کار بست اسالیب صحیح و عدول آشکار از آن در پاساژگویی به مسایل مهم جنبش و حل اختلافات در سطوح رهبری از جهات گوناگون روی گسترش و ژرفای بحران تازه تیر کرد و به آن شکل بخرنج تری داد ما ند .

### ۲

یورش خمینی به حزب توده ایران از مظاهر نمایان روند تحکیم گرایشهای ارتجاعی در حکومت و تعرض همه جانبه طبقات و نیروهای ارتجاعی به دستاورد های انقلاب بهمین بود . روندی که از مدتی پیش آغاز شد و از آن حکایت داشت که انقلاب در سر شیب انحطاط و شکست سوق یافته است .

در حالیکه تجار و ملاکین و صاحبان ثروت و سرمایه و دهایی آنان امیرالایم مواضع خود را بطور روزافزونی استحکام می بخشیدند ، کارگران و دهقانان ، زحمتکشان شهرها و اقشار ترقیخواه و دمکرات جامعه بطسور لجام گسیخته می خارت می شدند و در بی حقوقی ، فقر بی سابقه و ورشکستگی فزاینده قرار میگرفتند . دستاورد های انقلاب یکی پس از دیگری از چنگشان بیرون آورده شد و بجای آن رژیم ترور و سرکوب و استبداد مذهبی جهل و خرافه پرستی و تارک اندیشی به آنان هدیه گردید . در ابتدا در پوشش وعده های بهشتین - " استقلال و عدالت " و " حاکمیت مستضعفین بر زمین " و بعد تریا انکار تحقیر آمیز این مواعید ، جامعه در اساسی ترین راسخا های سیاسی و فرهنگی به قهقرا سوق داد . شد . ورشکستگی اقتصادی و اجتماعی و ابعاد فلاکتباری پیدا کرد و تدوام جنایتکارانه جنگی که بی وقفه تیا هی و ویرانی می آفریند به ابعاد بحرانی که سراپای جامعه را در زور دیده است خصلت فلج کنند مای بخشید .

همه ما از بحران موجود در جامعه خود تصویر کم و بیش واحدی در ذهن داریم . در اینجا تا کیسد میکنیم که شکست انقلاب بهمین ، یا روتر از نمونه های مشابه ، اقشار و طبقات خلق را نه تنها در عرصه زندگی اقتصاد ی - اجتماعی بلکه در ساحه حیات معنوی نیز در بحران فلاکت و تباهی فرو برده است . در این زمینه توجه به وضعیت اقشار و طبقات بینابینی حائز اهمیت ویژه ایست . چنین توجهی به پیوژه آترو داری - اهمیت است که در شرایط سطح نازل تکامل و سازمانیابی طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران و نظریه سطح تکامل سازمانها ی ما و ترکیب طبقاتی نیروهای که در آن متشکل اند ، روانشناسی و ستمگیری ایدئولوژیک اقشار و طبقات بینابینی قویا در سطح جنبش چپ ایران تازه تیر میکند . سازمانهای ما بد رجات گوناگون و از مجاری مختلف زیر تازه تیر و در شمع عمل روانشناسی و جهتمگیری ایدئولوژیک و سیاسی این نیروی گسترده و صاحب نفوذ اجتماعی قرار دارند . اگر نئین در توصیف وضعیت بحران حزب در سالهای ۰۹ - ۱۹۰۷ ،

می نوشت " شکست انقلاب در محیط خرد و پیوژه های تلاشی و فساد بیار آورد و همه اینها در حزب انعکاس

یافت " ( تاریخ بلشویسم - ص ۱۴۷ ) . چنین توصیفی پیرامون شکست انقلاب بهمین ، و نفور تلاشی و فساد

د ر محیط خرد ه پورژوائی جامعه ما و انعکاس خفن اینها د ر صفوف سازمانهای ما نه تنها قابل تأکید است بلکه بطور مقدم می‌باید مورد تأکید قرار گیرند .

۳

یورش ارتجاع به حزب تود ه ایران تنها ماهیت کریه ارتجاع مذ هبوس را بمثابة دشمن اندیشه های پیشرو و ترقیخواهان ه برملا نکرد . این یورش همچنین تنها بیاتگر آن نبود که امپریالیسم و طبقات یورژوا و ملاک با خصلت د بریای کونیسم ستیز و شوروی ستیز د دشمن آشتی ناپذیر طبقه کارگر و آیند ه تابناک او هستند و تثبیت منافع استثمار گرانه خود را د سرکوب خونین پیشگامان و پیشاهنگان پرولتاریای ایران جستجو کنند . علاوه بر این یورش رژیم خمینی به حزب تود ه ایران یرد ه از اشتباهات بزرگ د بر برنامه و خط مشی سیاسی ه تحلیل واقعیات طبقاتی ه اجتماعی و سیاسی کمسور و ناتوانی د تشخیص صحیح لحظه و تحلیل دست موقعیت هسا از جانب ما یرد این حقیقت تلخ امکانات رهبری سازمان و حزب را د ر مقابله با بیامد های منفی شکست انقلاب و یورش ارتجاع یرد ه ستاورد های انقلاب که قاعدتاً بطور طبیعی د ر صفوف سازمان و حزب یرد ه می‌شود ه بشدت کاهش داد .

حزب بلشویکیها نیز د ر سالهای ۰۹ - ۱۹۰۷ ه یعنی د ر پی شکست انقلاب د ستخوش بحران بزرگ شد . طی این سالها یرد یرد های منفی د ر حزب رشد کرد و انحرافات " چپ " و راست و حتی ارتداد و رویگردانی از ایدئولوژی طبقه کارگر د ر صفوف حزب نمایان گردید و بخشهای بزرگی از آنرا د ربر گرفت . لنین د ر توصیف بحران د ر سال ۱۹۰۶ ه زمانیکه بحران روبه افول گذارد نوشت " سال ویرانی و اختلال ه سال بی سروسامانی مسلکی و سیاسی ه سال بیراهی حزب را پشت سر گذاریم . . . بحران ه نه تنها بحران سازمانی بلکه همچنین بحران سیاسی - مسلکی ه مسلم و خمی بود " . ( آثار منتخب ه ص ۱۶۵ ) اما شکست تجربیه انقلاب اول روسیه ه اتمتاسی بر احکام لنین بود و قیل از هر چیز یرد رستی برنامه و مشی استراتژی و تاکتیک بلشویکیها د ر انقلاب روس گواهی میداد . علیرغم آنکه " روشنفکران خرد ه پورژوائی از حزب می‌گریختند ه بخشی از کارگران پی ثبات از کار مخفی حزبی دست کشیدند " . ( تاریخ بلشویسم ص ۱۴۵ - ۱۴۵ ) حزب بلشویکیها د ر میان کارگران و دهقانان روسیمنوان معتبرترین و محبوبترین سازمان سیاسی روسیه شناخته میشد . پیژوه د ر را " س حزب ه داهی و نابغه بزرگی چون لنین قرار داشت که دست د ر دست " پرولتاریا - عنصر حزب " و " اصولترین و سوسیال د مکرراتترین عناصر روشنفکر " که همچنان استوار ماند ه بودند تنهاج ایدئولوژیک - سیاسی " عناصر منززل روشنفکر و خرد ه پورژوائی " را برای تسخیر استوارترین سنگر انقلاب ه یعنی حزب پیشاهنگ طبقه کارگر روسی توانست د قم کند . ( گوسمهها از لنین ه آثار منتخب ه ص ۱۷۲ )

۴

یورش رژیم خمینی به حزب تود ه ایران ویژگی بارز د یگری نیز داشت . صبعیت رژیم خمینی د ر سرکوب کونیستهای ایران که عموماً با خصلت پان اسلامیستی و پرتری طلبی ایدئولوژیک و سیاسی ققیهای تشیع د رب آمیخته است د رعین حال متوجه بی اعتبار کردن ایدئولوژیک - سیاسی جنبه کونیستی ایران و لگه مال کردن حیثیت معنوی رهبری حزب تود ه ایران بود . رژیم خمینی د ر این زمینه با موفقیتهای بزرگ روسو گردید و علیرغم پایداری تعداد ای از رهبرای حزب موفق شد که بخشی از آنان را به ندامت بکشاند و برخی را نیز براه ارتداد سوق دهد . تود ه مردم پایداری را د دست دازند و ستایشگر آندند . ناپایداری برجستهترین رهبران حزب که زیر شکنجههای نوق غیرانسانی بظهور رسید به اختیار معنوی و حیثیت رهبری حزب تود ه ایران بمثابة پرچمدار مارکسیسم - لنینیسم و انتزاعاً سیوا لیسم پرولتاری د ر ایران لطامت بزرگی وارد آورد . به تبع این ضایعه سازمان ما و رهبری آن برای غلبه بر بحران د ر موقعیت آسیب پذیرتری قرار گرفت .

۷۸

سازمان ما از اشتباه محاسبه رژیم خمینی در خودداری از سرکوب همزمان حزب و سازمان سود جست و توانست تحرك چشمگیری از خود بظهور برساند. بخش عمده رهبری سازمان با سرعت عمل، اما بدون نقشه و برنامه برای عقب نشینی و مهاجرت، فقدان تحلیل صحیح از علل یورش و ناتوانی در درك پیامدهای آن مانع شد که از این فرصت استثنائی بگویند یا هدفتند و در ورنه یقیناً بهر مگریری لازم بعمل آید.

تا دو سال پس از یورش رهبری سازمان خوشبختانه ضعف های ایدئولوژیک - سیاسی و سازمانی خود را پرده پوشی میکرد و حسن تصادف روزگار را بحساب قدرت خود می نوشت. تاکتیک سرخ نگاهداشتن - صورت پاسبانی بطور موقت در برابر گسترش بحران که در بطن سازمان در حال رشد و نمو بود سد ایجاد کرد و این امر پشه خود به توهم رهبری که همچنان نسبت به خود و مجموعه سازمان در حال توهم پراکنی بود، دامن زد. اما بتدريج که بحران با تمام ابعادش حزب را در معرض انشقاق قرار داد، بود در صفوف سازمان شروع به خود نمائی کرد. ضعف رابطه غیر مستقیم رهبری با جنبش خودی را عملاً جاری در سطح کشور، ناپدید آری ایدئولوژیک برخی عناصر رهبری، طرح اختلافات در سطح کادرها پیش از آنکه تلاشهای ضروری برای

حلشان در رهبری صورت گرفته باشد، توسل به شیوه های مخرب غیر حزبی و بی ویژه تمسک به تاکتیک فشار از پائین و چهار آرائی پستابله اپوزیسیون در رهبری، شتاب بخشیدن به اختلافات و گرایش به ایجاد ضعف بیندپیهای مصنوعی و پیش رسی، ناشکیبائی در طرح و حل صحیح مسائل عوامل عمده ای بودند که به رشد و گسترش بحران دامن زدند و وظیفه برآتر از سوی رهبری سازمان در شوارتر ساختند.

چنانکه گفته شد بحران نخست در صفوف حزب نمود مایران پدیدار گردید و رو به گسترش نهاد. حزب توده ایران زمانی که در اسفند سال ۵۷، دو رجدید فعالیت علنی خود را در داخل کشور آغاز کرد ۳۷ سال از تاسیس آن میگذشت. حیات ۲۰ ساله حزب در مهاجرت، تا کماهی حزب طی این زمان طولانی برای گسترش سازمانهای خود در داخل کشور و پیوند با جنبش خودی، انواع دستبند پها و گزایشات زیانبار را در آن شکل بخشیدند. اما با اینهمه حزب توده ایران سیمای ایدئولوژیک - سیاسی خود را بشمايه حزب طبقه کارگر ایران که حیات آن بر بنیاد مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری استوار است از تهرض

صون نگاهداشت. انشعابیون و انصالیون حزب با رنگهای گوناگون هر يك بد رجات مختلف گام در کجراه گذاردند. و یا از مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری فاصله گرفته و از آن دور شدند. برجستگی عمده حزب در ۳۷ سالگی در این بود که از يك کادر رهبری آیدید، دارای سطح عالی تجربه و دانش تئوریک برخوردار بود، اما همین رهبری شناخت مستقیم و زندگی از جامعه تحول یافته ایران نداشت که مآلا او را در ارتکاب انواع اشتباهات و انحرافات کوچک و بزرگ استراتژیک و تاکتیکی بسیار آسیب پذیری ساخت حزب در تمام طول مهاجرت از پیوند بسیار نازل خود با طبقه کارگر ایران رنج می برد. ترکیب طبقاتی حزب نیز در وضعیت نامطلوبی قرار داشت. سطح نازل تکامل حزب طبقه کارگر ایران هم دارای علل فنیسی و هم دارای علل ذهنی بود. برای جبران عقب ماندگیها، از جمله پلنوم شانزدهم که در اسفند ۵۷ برگزار شد تاکید کرد که حزب مساعی گسترده ای را در جهت تحکیم پیوند خود با جنبش کارگری و بهبود ترکیب طبقاتی حزب بسود طبقه کارگر ایران باید بعمل آورد.

حزب طی سالهای ۶۱ - ۵۷ صفوف خود را گسترده ساخت و در راه تحکیم نفوذ و موقعیت خود در جنبش کارگری گام گذارد. لیکن قبل از هر چیز صفوف حزب طی ایندوره از جوانان مبارزی آنهاشته شد که عمدتاً در دوران انقلاب بهمین به عرصه آمده بودند و آگاهی مارکسیستی - لنینیستی و نیز آگاهی و پیوندشان با حزب و تاریخ آن بسیار نازل و سطحی بود. هر چند درصد چشمگیری از کارگران جوان و پیشرو به صفوف حزب پیوستند اما ترکیب اجتماعی حزب بسود طبقه کارگر تغییر جدی نیافت و حزب در وزن بزرگ ترکیب خود مشکل

از روشنفکران تازه نفس انقلابی یا خاستگاه خریده پیروزی باقی ماند .

یورش ارتجاع به حزب توده ایران با ویژگیها و پیامدهائی که بر مشردیم ضربه مهلکی هولناکی بیه این بخش از کادرها و اعضای حزب که نیروی ضربتی آن بودند و بدنه حزب را می ساختند وارد آورد . این نیروها که بدلیل ماهیت طبقاتی و سطح نازل آگاهی و پیونده پیونده ضعیفشان با حزب و تاریخ آن مستعد پایه های و ترمیمی ، ناپایداری و نوسان های شدید ایدئولوژیک - سیاسی در روزهائی در شمار شکست و قراز و قریب ها جنبش بودند بر پسترد ستیمندهای ریشدار به راه انفصال از حزب سوق داده شدند . و قسماً در راستای نفی حزب و اصالت تاریخ آن و گسست از مارکسیسم - لنینیسم و انتزاعاً سیونالیسم پرولتری قرار گرفتند .

ناتوانی رهبری جدید در توضیح علمی و مقنع علل اشتباهات و انحرافات حزب ، گرایش به پنهان سازدن انحرافات و نقاط ضعف حزب بر دامنه اعتراضات - که قسماً خشم و اعتراض صریح علیه ناکامیها و اشتباهات بود - افزود و زمینه مساعدتری برای رویگردانی مردم پند از حزب فراهم آورد و بحران را حدت بخشید . انفصال و خروج این نیروها از حزب از عوامل شکل دهند ه بحران کنونی در حزب توده ایران است .

۷

زمینهای تاریخی ، محیط سازمانی ، اشکال تظاهر ، رشد و گسترش بحران در سازمان ما با حزب توده ایران متفاوت می باشد . این تفاوت ها حائز اهمیت اند و باید توجه ویژه ای بدان مبذول داشت . سازمان ما ، زمانی که با انقلاب بهمن روبرو شد بحران بزرگی را از سر میگذراند . این بحران چنانکه در اسناد پلنوم صفرماه ۵۸ نیز انعکاس یافته است بحران دستیابی به " حدود صریح مشخص ایدئولوژیک " بود . سازمان در حلقه ای از گذار پر رنج در تکامل خود را طی میکرد که اساسی ترین خصوصیت آن ترک مواضع روشنفکران انقلابی ، ماجراجویی و انقلابیگری خود ، پیروزی و ایدئولوژی اساساً انتقادی آنان بر مود طبقه کارگر و طوی ایدئولوژیک آن ، یعنی مارکسیسم - لنینیسم و انتزاعاً سیونالیسم پرولتری بود . این روند بهیچ وجه تصادفی نبود و از قانونمندی معینی پیروی میکرد .

پیدایی موقعیت انقلابی در کشور و پی آمد آن یعنی انقلاب و پیروزی فاز نخستین آن راه را برای - تمهید مبارزه طبقاتی گشود . طبقات و اقشار اجتماعی گوناگون هر یک بقرا خور امکانات خود برای بکری نشانند اهد افشان قشردن تر شده و به مبارزات گسترده شری رو میاورند . جریانهای سیاسی موجود در جامعه مانند آبی که سرآیزی را میجوید ، هر یک بسوی آن نیروهای اجتماعی روان شدند که با مختصات تاریخی - طبقاتی و کارپایه ایدئولوژیک - سیاسی آنان بیشترین در مسازی و انطباق را داشتند . اکثریت در سازمان ما بسود طبقه کارگر ، ایدئولوژی و سیاست آن و در رخساترین آفرید ه آن در مقیاس جهانی ، یعنی سوسیالیسم عملا موجود شروع به تحکیم مستگیری خود نهاد . تحکیم مستگیری اکثریت در این راستا بنابر ماهیت خود نمیتوانست جز با نزدیکی و مستگیری وحدت طلبانه نسبت به حزب توده ایران و پذیرش حدود صریح مشخص ایدئولوژیک آن که بمشابه حزب طبقه کارگر بر بنیاد مارکسیسم - لنینیسم و انتزاعاً سیونالیسم پرولتری جنبش اصیل کمونیستی ایران را نمایندگی میکرد صورت واقعیت بیاید . این سیر تطابق ماهوی یک خود ویژگی است که ما را به درک مشخص شکل و مضمون بحران کنونی در سازمان رهنمون می شود . متأسفانه این حقیقت تاریخی امروز مانسند از حقایق دیگری در معرض نفی و انکار قرار گرفته است . انکار این حقیقت تاریخی مانسند هندی در سطح رهبری سازمان ما بیاری درک اصولی ماهیت بحران و راه بیرون رفتن است . در اینجا ملاحظات دیگری هم باید مورد تاکید قرار گیرند .

پروسه صراحت بخشیدن به حدود ایدئولوژیک - سیاسی سازمان بر بنیاد مارکسیسم - لنینیسم و انتزاعاً سیونالیسم پرولتری با عقب لازم نشد . آنگونه که تجربه امروز گواهی میدهد تنها بخشی از رهبری و گروهی از کادرها این بیروسه را بطور نسبی با عقب لازم طی کردند . بعلاوه تعیین این حدود در سازمان

ما در آنجا که پروسه نهائی خود را طی میکرد شدیدا زیر تأثیر موفقیتهاى سیاسى حزب توده و ایران قرار داشت. «میز میان» «تئورى عام» و «تئورى تطبیقى» در آن همان نیروهاى سازمان در چنان پایهای از اهمیت و اهمیت قرار داشت که زمانى که اشتباهات حزب در انطباق خلافتان و صحیح مارکسیسم - لنینیسم و انترنا - سیونالیسم پرولتارى بر شرایط اقتصادى - اجتماعى و سیاسى و تاریخی مبین ما آشکار گردیدند، این بقیه هم گسترده ماى به معنی توده پدید در صحت تئورى عام و حداقل نفى جنبههاى از آن درك و تحلیل شد. سخن رانندهاى غربائى که در پانزدهم و سیم فروردین ۶۵ در ضرورت «خطه تکانى ایدئولوژیک» و «پوست انداؤى ایدئولوژیک» از جانب کادرها و برخی اعضاى کمیته مرکزی سازمان ایراد گردیدند، با تاجاب دهندند همین واقعیت بود.

خامنه‌هاى برخى از رفقا و سخن از چنین ملاحظههاى بیمان مى‌آید. آنرا لاپروشانى خطاهاى تئوریک حزب قلمداد میکنند. آشکار است که چنین استتاجى نادرست و غیرواقعى است. خطا در انطباق صحیح مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط جامعه ما از جمله داراى علل شدید يك يعنى ریشههاى تئوریک است و تا برداشتنهاى نادقیق از پارامی از رواندیشهاى ایدئولوژیک طبقه کارگرمیتوانند اشتباه بیایند. در مورد اشتباهات و انحرافاتى که حزب توده و ایران در انقلاب پهنند در نظریه قطعا برخى خطاهاى تئوریک در خللت داشته‌اند لیکن این خطاها ناقص ماهیت و اصلت مارکسیستى - لنینیستى و انترناسیونالیستى حزب توده و ایران نیست بلکه موفید گرایشهاى اپورتونیستى در برنامه و سیاست حزب مى‌باشد.

ملاحظه دیگر در تحلیل عمق ماهیت بحران کمونى سازمان ما شناخت صحیح ترکیب و عیار طبقاتى سازمان مى‌باشد. سازمان ما که از دل جنبش چریکى فدائیان خلق سربرآورده است، قبل از هر جنبشى، از جنبش دموکراتیک دانشجویى و بیعبارت وسیع‌تر از جنبش «چپ» روشنفکران انقلابى جامعه ما ریشه و تبار گرفته است. این جنبش به مثابه يك جنبش پرولتاریائى، بلکه به مثابه يك جنبش رادیکال خرد و بورژوائى قابل تحلیل است. «چریکهاى فدائى» هرچند به لحاظ ایدئولوژیک خود را مارکسیست - لنینیست مى‌خوانند اما نگرش ایدئولوژیک آنها بر محور خرد و بورژوائى جهان را نظاره میکرد. آنها به لحاظ اصالیب مبارزه و اهداف سیاسى و نیروهاى اجتماعى که به آنها ضکى بودند قبل از آنکه در مقیاس جنبش پرولتاریائى قابل ارزیابى باشند در مقیاس جنبشهاى غیر پرولتاریائى، اما قویا رادیکال و انقلابى به بررسى در میانند. ریشه تاریخی ترکیب اساسا روشنفکرى - خرد و بورژوائى سازمان ما و نقل سنگینی که شد و ولوژى خرد و بورژوائى تا هم امروز نیز در سازمان ما بخرد اختصاص داده است، در حقایق پیش گفته جستجو باید شوند.

در سالهاى ۶۰ و ۶۱ که فعالیت و نفوذ سازمان در جنبش کارگری در اوج خود قرار داشت - من این حرف را به پیروى از ضد ولوژى لنینى بر اساس مدارك اپرتونیستى مى‌زنم. كافی است به مدارك موجود در زه‌نقشه نقشى و سهم سازمان در جنبش کارگری، قانون کارترقى طن این سالها مراجعه شود. طبق آمار رسمى که طن مبالغه در آن زیاد است، تنها ۲۰٪ نیروهاى مشکل در سازمان از یاىکاه کارگری برخوردار بودند که با اعتراضات اخیر شعبه تشکیلات تماما (جز در موارد نادری) در سطح حواشیهاى آزمایشى و اعضا آزمایشى تمرکز پیدا کرده بودند. نزدیک به ۸۰٪ نیروى سازمان را اساسا روشنفکران یا خاصنگاه خرد و بورژوائى تشکیل مى‌دادند. باین ترتیب در يك نگاه کلی و بدون محاسبه موارد استثنائى و نادره، قریب باثناق مسئولین سازمان در سطوح مختلف، از روشنفکران یا خاصنگاه خرد و بورژوائى تشکیل یافته‌اند. باین واقعیت که تا حد ودى جنبه تاریخی و معنی دارد، هرگاه واقعیت تلخ فوق‌العاده نازل آموزش و تربیت ایدئولوژیک و سیاسى - کادرها بیمان و برینواک مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتارى را اضافه کنیم، انوقت منظره نسبتا جامعى از کیفیت استحکام طبقاتى و پایدارى ایدئولوژیک سازمان را میتوان تصویر کرد. این منظره در ریسک کلک حکمى از سطح نازل استحکام طبقاتى و پایدارى ایدئولوژیک - سیاسى سازمان ما میباشد که بنهسه خود موجود نوسانهاى شدید ایدئولوژیک - سیاسى سازمان ما و بویژه در مقطع حماس کمونى است.

سطح نازل استحکام طبقاتى و پایدارى ایدئولوژیک - سیاسى سازمان و سرچشمه ژرفى است که از آن

انوار انحرافات کوچک و بزرگ و "چپ" و راست، تراوش میکند. اگر خواسته باشیم دقیق تر سخن بگوئیم ترکیب طبقاتی سازمان، تا آنجا که به بحران کنونی مربوط میشود، علت پایانی و شالوده طبقاتی گسترش بحران در سازمان ماست.

شاید گفته کنیم مرکزی سازمان ما نیز در مجموع از سطح آگاهی و دانش تئوریک کافی برخوردار نیست و بویژه از سطح آگاهی طبقاتی دوران معاصر بسیار دور است. ضعف رهبری سازمان در عرصه شناخت فرهنگ و هنر ملی، صن و آداب مردم و آنچه ویژگیهای تاریخی - ملی کشورینجو هولناکی پائین است. در مورد کمیته مرکزی نیز با تلخی تمام باید گفت، از عدم یگانگی خود با تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران رنج می برد. این یک حقیقت تاریخی است که سازمان ما تیار و تاریخی جدا از تاریخ حزب توده ایران دارد. این معنای تاریخی - طبقاتی ژرفی را حمل میکند. گرایش به توصیف تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران به مثابه یک تاریخ سرشار از "ننگ و خیانت" که حیات ۴۵ ساله حزب توده ایران بیش از نیمی از آنرا در بر میگیرد انعکاس این عدم یگانگی با تاریخ کار و پیکار و ناکامیها و کامیابیها، شکست ها و پیروزیهای طبقه کارگر و جنبش کمونیستی ایران است. گرایش تئوری و فاصله وجدانی از حزب توده ایران نیز در تحلیل نهائی از همین سرچشمه سیلاب میشود و حامل مستگیری آید تولوزیک - سیاسی بد رجات گوناگون انحرافی است. این گرایش که نخستین میوههای مسموم آن در قالب گوناگون از جمله در قالب گرایش پیروان کشتگر به جنبش عرضه شده است در سازمان ما البته اشکال ظاهراصلاح تری دارد اما جدا از هر شکل و شمایل که بخود گیرد مضمون آید تولوزیک - سیاسی این گرایش، بد رجات مختلف دوری از مواضع اصیل مارکسیستی - لنینیستی و انترناسیونالیسم پرولتری است. اکنون گرایش تئوری و ایجاد فاصله با حزب توده ایران و احراز یک هویت آید تولوزیک - سیاسی ضمایر از حزب در جامعه و جنبش، در تمام سطوح سازمان در حال گسترش نهائی است. این بدیده شاخص مهمی در تشخیص کیفیت بحران در سازمان ماست و خطر آنرا که در تلاطم بحران کنونی سازمان ما نتواند سیمای خود را بمثابة یک سازمان اصیل مارکسیستی - لنینیستی و انترناسیونالیستی تحکیم کند افزایش داده است.

## ۸

مجموعه ملاحظات نشان میدهد که بحران کنونی و بحران شکست انقلاب و شکست پرتامه و خط مشی استراتژی و تاکتیکی مصوب پلنوم هفدهم حزب توده ایران است. همان پرتامه و خط مشی استراتژیک و تاکتیکی که سازمان ما در سالهای ۶۰ و ۶۱ آنرا پذیرفت و راهنمای عمل خود قرار داد. به این ترتیب نه فقط عوامل حیثی بلکه عوامل ذهنی نیز در پیدایش و رشد بحران کنونی دخالت دارند. مطلق کردن هیبت از این عوامل (عامل شکست انقلاب و عامل اشتباهات و انحرافات حزب) مانع شناخت - اصولی بحران و راه برون رفت آن میگردد. تلاش اصولی برای غلبه بر بحران هم مستلزم شناخت عوامل عینی و جلوگیری از اعمال نفوذ و اثر گرایشات انحرافی است که بر اثر شکست انقلاب و پرتامه ترکیب طبقاتی نیروهای سازمان، در صفوف ما رشد و گسترش فزاینده می یابند و هم در گروهی شناخت و مستگیری پری از میسان برداشتن علل اشتباهات و انحرافات است که جنبش اصیل کارگری و کمونیستی ایران بدان در نظراید و از آن آسیب های مهلک دید.

بیش از هر زمانی ضروری است لنین را در سالهای ۰۹ - ۱۹۰۷ بیاموزیم که چگونه بیامان و سازش ناپذیر طبعه انحلال طلبی و اتزویسم، این انحرافات بزرگ سالهای "بحران در حزب" مبارزه میکند. بیاموزیم شیوه او را در غلبه بر بحران که چگونه ناراضیین بحق کادرها و اعضا نسبت به اشتباهات حزب را بدیده - احترام می نگرست، از بیان صریح اشتباهات دفاع میکند، در عین حال خستگی ناپذیر یادآوری میکند و می آموخت: "اما ما نمیدانیم که ناراضی به حق ما را به سیاست نادرست بکشاند".

(کلیات آثار - جلد ۱۷، ص ۲۰۲)



تا کنون رهبری ما زمان ما هیچ گونه تحویل مشخصی از بحران به دست نداد و است یا وجود این خریده تحلیل‌هایی در اینجا و آنجا مطرح است که تحت عنوان "بحران رشد" و "بحران هویت" گاهگاهی از آن سخن به میان آورد می‌شود.

هر روز که میگذرد بطلان این تز که بحران و بحران رشد است بیشتر اثبات میشود. تحلیل شرایط پیدایش بحران و عوامل شکل دهنده آن و پیامدها و کیفیت انکشاف آید تولوزیک - سیاسی آن و دلایل قانع کننده‌ای در رد تز بحران رشد ارائه می‌دهند.

نمی‌توان پذیرفت که طبقات و گرایشهای اجتماعی مواضع خود را در جامعه ما استحکام بخشید مانند طبقات و گرایشهای انقلابی از مواضعی که در جریان انقلاب و سالهای نخست پس از آن بدست آورده بودند به عقب رانده شدند مانند نیروهای دیموکراتیک و انقلابی یخچو بیسابقه‌ای سرکوب شدند و پراکنده گردیدند و صفوف نیروهای خلق روبه گسترش نهادند است. به نفوذ و اختیار جنبش کمونیستی لطافت بزرگ وارد آمد و است جنبش خود را در برابر تهاجم ارتجاع به عقب نشینی ناگزیر شده است و رشته‌های پیوند ما با زحمتکشان و جنبش خود را از هم گسخته شده است و ... آنوقت با تاجاب این روند ما را در صفوف سازمان ما و در مجموعه جنبش به معنای بحران رشد توصیف نمودند این همدانق تواختن شیپور از سرگشاده‌اش است.

تز "بحران هویت" هم اندیشه تازه‌ای نیست. ابتکار و ابداع چنین تزی به نیروهای سازمان ما تعلق ندارد. "بحران هویت" مارک تازه‌ای بر یک اندیشه کهنه است که تحت فرمول "جنبش نهی کمونیستی" در دهه ۴۰، در محافل روشنفکران انقلابی ایران شیوع عام داشت و بر نطفی تاریخ، اصالت و هویت و موجودیت جنبش اصیل کارگری و کمونیستی ایران مبتنی بود.

تز "بحران هویت" با همه شکل و شمایل و طول و تحویل‌های تازه‌ای که پیدا کرده است در محتوا و همچنان بی‌انگرمایات و علایق نیروهای است که احراز هویت خود را در گروهی مدقون ساختن حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) می‌بینند و تاریخ، اصالت و هویت و موجودیت مستقل جنبش کارگری و کمونیستی ایران را مورد انکار قرار میدهند. ویژگی امروزی "بحران هویت" در نطفی سطح تکامل جنبش کارگری و کمونیستی ایران علی‌المعموم و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بمطابق گردان پیشاهنگ طبقه کارگر ایران علی‌الخصوص تبارز می‌یابد. سیر خود ویژگی که سازمان ما در صراحت بخشیدن به حدود آید تولوزیک - سیاسی خود بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پروتتری پیوده به لحاظ ذهنی و مقاومت نیروهای سازمان ما را در برابر این تز آسیب پذیر میسازد. اما زمینه عینی و مادی خطر شیوع چنین اندیشه به غایت انحلال طلبانهای را باید در ما هیتد ترکیب طبقاتی سازمان جست.

تز "بحران هویت" به کاملترین شکلی تزلزل و ناپایداری آید تولوزیک - سیاسی روشنفکران خرده و بورژوازی را که به مارکسیسم - لنینیسم گروید مانند با تاجاب میدهند. این تز بیانگر صیان و نومیدی لجام گسخته و با تاجاب دهند. خصلت ویرانگرانه انقلابیگری خود بورژوازی از یکسو و منزه طلبی آن از سوی دیگر است و در تحلیل نهایی بر ناپایداری به طبقه کارگر آید تولوزی و راه و آرمان او تکیه دارد.

در شرایط کونی نومیدی و سرخوردگی ناشی از شکست انقلاب و بی اعتمادی مغرطبه رهبری سازمان و حزب در غلبه بر نقاط ضعف و دشواریهایی که با آن دست بگریزاند بر زمینه تاریخی عدم یگانگی نیروهای سازمان با تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران از ظل عهد ظهور گرایشهای انحلال طلبانه در صفوف ما است.

در حال حاضر عمومترین شکل بروز بحران در صفوف سازمان ما، اظهار عدم اعتماد گروه بزرگی از اعضا و کادرها به رهبری سازمان و صدمات آن است. قابل پیشبینی است که در گام بعدی بحران بشکل انکار قانونیت و مشروعیت رهبری و صدمات آن گسترش ییابد. عمومیت شکلی که بحران در حال حاضر یخو د

گرفته است تا انجاست که همه از "بحران عدم اعتماد" در سازمان سخن می‌رانند. اما تا کون کسی از مضمون ایندولوپیک - سیاسی و نیز سازمانی این "عدم اعتماد" سخن نگفته است!!

"عدم اعتماد" ه اولین و تنها شکل بروز بحران نیست. در داخل کشور ه پیونده در سطح اعضاء و برخی کاد رها ما شاهد انفعال های گسترده و روبرواتن از فعالیت انقلابی و مبارزه مخفی نمودیم. اینان تا استوارترین بخش نیروهای متشکل در سازمان بودند که در همان نخستین هفته ها و ماههای پس از پوز ارجاع صلاح نبرد را بر زمین گذاشتند. اگر لنین در سال ۱۹۰۹ ه در حال پس از شکست انقلاب همچنان تاکید میکرد "مطلب صران است که مرحله کوتاهی همانطوریکه اشاره کردیم مرحله خروج عدای از اعضای حزب پیونده از روشنفکران ولی قسمی هم از کارگران از حزب است". ( آثار منتخب، ص ۱۷۱ جلد سوم) باید توجه کرد که ما نیز همچنان در چنین مرحله ای بسر می‌بریم. سلب اعتماد از رهبری ه انفعال و انصراف از مبارزه ه ترك صفوف سازمان همه اشکال بروز بحرانند که بد رجات گوناگون محتوی عینی بحران را با قوت می‌دهند.

اما این يك روی سکه است. خشم و اعتراض نسبت به اشتباهات و نقاط ضعف رهبری سازمان و حزب خود ه ایران هم از خصالت واقعی و عینی برخوردار است. بیان صریح اشتباهات و تحلیل مارکسیستی - لنینیستی نقاط ضعف ه اشتباهات و انحرافات از همینجاست که ضرورت علم و تام خود را همچنان حفظ کرده است.

پایندی به چنین ضرورتی پیچیده وجه بمعنی سکوت در برابر " سمت های سیاسی " ناد رست ه انحرافی و شکست آفرین نیست بلکه بمعنی پیش راندن مبارزه پی امان علیه هرگونه انحراف می‌باشد.

اکنون بر کسی پوشیده ه نیست که گروه بزرگی از اعضاء و کادرهایی که از رهبری سلب اعتماد کرد ماند به مواضع انحرافی " راه کارگر " گوید ماند. هم پیوندی و همفکری با منفصلین حزب از مشخصه های بارز بخش بزرگی از کاد رها ی مهاجر است. گزارشات خطکی از رسوخ چشمگیر " ناسیونال کمونیسم " در صفوف این بخش از نیروهای ما ست. ویژگی یاز در همه جا تمایل به جدا ساختن سازمان از حزب و احراز هویت مستقل در برابر حزب توده ه ایران در سطح جنبش است. این پدیده ها ضا خص اید یولوپیک - سیاسی بحران در مهاجر است هم تجربه پلنوم وسیع فروردین ۵۶ ه هم ساطع گسترش بحران در سازمانهای ما در رظن از کشور مؤید نقش قاطع و تعیین کننده " کپتیه مرکزی در حفظ وحدت و رزمندگی کاد رها و کیفیت انکشاف بحران در سطح آنانست تجربه می‌آموزد که تنها عدم اصلویت و استواری اید یولوپیک - سیاسی رهبران نیست که میتواند حزب را در غرقاب بحران به ناپیدی بکشاند. هرگاه حتی عناصری از رهبری پرنسیپها ی رهبری حزبی را - که در شرایط بحران رعایت آنها جنبه حیاتی تری می‌یابد - زیر پا بگذارند این خطر گسترش می‌یابد که بحران سازمانی شیوازه های حزب را از هم بگسلد. راه برای غلبه بر بحران هموزان زیاد می‌سود و کرد.

۱۱

محیط اجتماعی - سیاسی که بحران از آن بطور عید ه تغذیه میشود کدام است؟ خاطر نشان کردیم که این تحلیل لنین از بحران حزب در سالهای ۰۹ - ۱۹۰۷ برای شرایط امروز ما هم صادق است که گفت:

" شکست انقلاب در محیط خرد ه بورژوازی تلاشی و فساد بسیار آورد و همه اینها در حزب انعکاس یافت. حال باید بطور مشخص تری در این باره سخن بگوئیم:

انقلاب بهمن ۵۷ ه از نظر کارا کتر تاریخی - طبقاتی بطور عید ه يك انفجار خرد ه بورژوازی بود. هژ - مونی خرد ه بورژوازی چه در اشکال مبارزه و چه در مطالبات و شما رها ی انقلاب و رهبری آن نقش قاطع ایفا میکرد. هر آینه اگر ویژگی عیوقا خرد پیونده و خصالت فئاتیک مذ هبی و واپسگرایانه بیان اید یولوپیک ه لایق و - خواستهای این خرد ه بورژوازی را در نظر گیریم ه میتوان در آنجا که هدف توصیف کارا کتر کلی و عمومی انقلاب به لحاظ تاریخی - طبقاتی است کاربرد اصطلاح " انفجار خرد ه بورژوازی " را مجاز شمرد.

اکنون این خرد ه بورژوازی که تا مغز استخوان نصبت به خصی و رژیم آفرید ه او در توهم بسر میرد ه در چهره تنگ و نکبت آن ه یعنی رژیمی که دستهای خود او بر مسند آتانی اش نشاند گرفتار آمد ه است.

او احسان بیرونک خورد، خیانت شد، پاکبختی را دارد که با ساد و لوحی تنها میخاطر و عد، توخالسی بهشت موعود که شیلران به او داد، همه بودند همه هست و نیست خود را به آتش کشیده است. اکنون او تجربه خود را بمطابق یک خرد و بورژوازی نیروی همه قوی میکند. او همه جهان را شید و غیر قابل اعتدال میبندد و جز تباهی و ویرانی و ایضاً جز تباہ کردن و ویران کردن گریزی جستجو نمیکند. در منطق ورشکسته و آتش گرفته نیست! ورشکستگی فضا خت بار اتویسم خرد و بورژوازی در تحقق آرمانهای عدالتخواهان به این بحران هویت ابعاد بیسابقه‌ای بخشیده است. او با نفی و انکار در پی کسب هویتی برای خودش هست. بدبینی مطلق کارکر اصلی کنونی اوست.

آخرین گزارشهای داخل را از روحیه روانشناسی مردم کوچه و خیابان بخوانید، عاصی، ناامید، سر شکسته، بدبین و بی اعتماد!

این روانشناسی - که جامعه شناسی مارکسیستی - لنینیستی آنرا شکل نازل بیان ایدئولوژیک - سیاسی علاق و تمایلات طبقاتی تعریف میکند - در سازمانهای سیاسی مرتبط با اقشار و طبقات بینابینی جامعه، به درجات گوناگون بازتاب شکل گرفته و بطور مشروط کامل خود را پیدا کرده و میکند. سازمانهای مارکسیست - لنینیست ایران نیز در معرض تشعشعات این روانشناسی و اشکال ساخته و پرداخته شده تر آن هستند و قسماً هم در روابط فنی مابین صفوف خود ناقل و اشاعه دهند. اما این سازمانهای سیاسی بساط خود را به درازا و پهنای گوناگون در خارج از کشور گستراند مانده، اینست که بحران در وهله نخست اقی محیط مهاجرین سیاسی کشور تغذیه میکند و بدیهی است که ساختار اجتماعی - اقتصادی کشور میزبان و ماهیت رژیم سیاسی حاکم بر آن در کیفیت انکشاف ایدئولوژیک - سیاسی بحران نمیتواند بدون تأثیر قلمداد شود. مشخص ساختن محیط اجتماعی - سیاسی که بحران از آن بطور عمد تغذیه میکند واجب اهمیت عملی است زیرا ما را در انتظاب روشهای ظله بر بحران یاری می دهد. کافی است در همین رابطه به اهمیت انتقال عقل فعالیت سازمان به داخل کشور و در میان مبارزان کارگران و زحمتکشان میهنمان اشاره کنم و یادآوری کنم که اقدام شجاعانه در این زمینه پنحو موثری از جمله برای ظله بر بحران به سازمان مساعدت می نماید.

۱۲

محل های انکشاف بحران که امند؟ بحران کنونی نیز مانند هر پدیده واقعی در زمان و مکان گسترش می یابد و مقید به الزامات زمان و مکان است. همین تقید الزام به زمان و مکان است که محملهای انکشاف - بحران را می آفریند.

نقد و بررسی برنامه و سیاست سازمان در سالهای ۶۲ - ۵۷ تنها یک ضرورت نبود، علاوه بر این نخستین محمل بحران نیز بود. من در تیر ۶۴ در مقاله کوتاه "بررسی و نقد خط مشی گذشته را چگونه از کجاست آغاز کنیم" به این مطلب اشاره کردم و کوشیدم با توضیح مضمون اساسی بحران توجه همایست سیاسی را به این حقیقت جلب کنم که دعوی اساسی در نقد و بررسی انحرافات و اشتباهات بزرگی که حزب توده ایران و سازشگاران در سالهای ۶۱ و ۶۰ بدان در نظرید، نفی یا ایجاب حد و صرح مشخص ایدئولوژیک - سیاسی است که بر بنیاد مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری توسط حزب توده ایران در جنبش ما نمایندگسی میشود. از اینرو توصیه کردم که مقدم بر شمردن نقاط ضعف و انحرافات ضروری است که رهبری سازمان - بازنگری مبنای استراتژیک و تاکتیکی کمونیستها در انقلاب ملی و دموکراتیک را در دستور خود قرار داد و به سبب تعقیب آن به نقد و بررسی اشتباهات و انحرافات دست یازد. (مقاله فوق الذکر در دست است و هر رفیقسی میتواند آنرا مطالعه نموده و داوری مستقلی از آن بعمل آورد.)

متأسفانه رهبری سازمان به راه پیشنهادی نرفت و نتیجتاً پلنوم وسیع فروردین نه تنها قادر نگردد که

نقد - حد تا حد ابتدائی اصولی - از سیاست و برنامه سازمان در سالهای ۶۲-۵۷ ارائه دهد بلکه بصیرت خود در تعمیق آید ثلوثیك - سیاسی بحران در ابعاد و عظمت با قوتی در آمدن زد .  
انتقاد " شجاعانه " از خط مشی گذشته یا همه " نغی در نغی " هایش ، آنچنان که طراحان بعد احاطن آن می اندیشیدند ، چهاره ساز از کار در نیامد!

سازمانهای رقیب از آنجا که " بهرحال " پلنوم وسیع فروردین ۶۵ تاهید کرد که " بزرگترین و ارجمنده ترین دستاورد آید ثلوثیك سازمان ما طی سالهای ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ در رك تعمیق یافته تر از ائتراضیونالیزم پرولتری و تجلی آن یعنی همستگی عمیق احزاب کمونیست و کارگری جهان و تعمیق و تحکیم آن در سازمان بوده است " و نیز مهربانانه کوهید که " در این دوره مبارزه در راه وحدت با حزب توده ایران پذیرفته شد و این دستاورد بزرگی برای جنبش کارگری ایران بود " . پلنوم فروردین را یکجا مردود دانستند و آنرا " شکرگزی " برای خاموش کردن " مبارزه گرایش یافته درون سازمان " خواندند و در شکل و شمایل های مختلف یکصد ا اعلام کردند :

" بصوات پلنوم سرمنشاه همه انحرافات یاد شده در بالا را می ستاید و از بهانی نظری و عملی آن بیه عنوان " بزرگترین و ارجمنده ترین دستاورد های آید ثلوثیك سازمان و " دستاورد بزرگی برای جنبش کارگری ایران یاد می کند " .

در درون سازمان ، اسناد نقد و بررسی خط مشی گذشته با واکنش شورانگیز مورد انتظار مواجه نشد . در عوض قطعنامه " مبارزه در راه وحدت جنبش کارگری و کمونیستی ایران " بر " بحران عدم اعتماد " در آمدن زد . آیا هوش فوق العاده می میخواهد که یک عضو هیات سیاسی کمیته مرکزی جز این را بفهمد که واکنشی این چنین نسبت به بهترین اسناد مصوب پلنوم وسیع فروردین ۶۵ ، در مضمون و محتوای خود ، چیزی جز همان موضع اعلام شده سازمانهای رقیب ، منتها در حال و هوای سازمان ما نیست ؟ قطعاً چنین است .

در صفات پیشین تا کوهید کردم که تحکیم مستگیری اکثریت در راستای مارکسیسم - لنینیسم و ائتراضیونالیزم پرولتری بنابر ما هیت خود نمی توانست جز با نزدیکی و مستگیری وحدت طلبانه نسبت به حزب توده ایران و تطابق ما هوی با آن که بمثابة حزب طبقه کارگر ایران جنبش اصل کمونیستی و ائتراضیونالیزم پرولتری را نمایندگی میکرد صورت واقعیت بیاید و خاطر نشان ساختم که انکار این حقیقت تاریخی راه را بر درك اصولی بحران و راه برون رفت آن می بندد . در اینجا میخواهم از حقیقت تاریخی دیگری سخن بگویم که بدون درك آن نمیتوان به ما هیت بحران کنونی جنبش و مآلا سازمان راه یافت و از موضع مارکسیسم - لنینیسم و ائتراضیونالیزم پرولتری راه برون رفت آنرا باز نمود .

کسانی که تتر " بحران هویت " را ابداع کرد مانند ادعا میکنند که " حزب توده ایران نماد کمونیزم در ایران است " . حقیقت تاریخی این است که حزب توده ایران مقدم بر هر چیز نماینده جنبش کمونیستی ایران است . این است اساس مسئله .

باین ترتیب مه لل میشود که کاتالیزور شدن بحران روی قطعنامه مبارزه در راه وحدت جنبش کارگری و کمونیستی ایران شکل تازه ای از طرح همان نزاع گذشته است . اکنون نیز باید تا کوهید کرد که دعوی اصلی بر سر شکل و آهنگ پیوند در راه وحدت همه جانبه سازمان فدائیان خلق ایران ( اکثریت ) و حزب توده ایران نیست . دعوی اصلی همچنان بر سر نغی یا ایجاب حد و صریح مشخص آید ثلوثیك - سیاسی است که بر بنیاد مارکسیسم - لنینیسم و ائتراضیونالیزم پرولتری حزب توده ایران آنرا نمایندگی میکند .

آیا میتوان ارزیابی داد که بحران در دستگاه رهبری روی طرح استراتژی و تاکیک سازمان در انقلاب ملی - دموکراتیک مردم ایران کانونی نشود ؟ پاسخ هم آری است ، هم نه !

پاسخ آری است زیرا علیرغم نارساییهای جدیده دستگاه رهبری مشخصاً هیات سیاسی ، رهبری - سازمان در مجموع خود داری حد و صریح مشخص آید ثلوثیك - سیاسی بر بنیاد های مارکسیسم - لنینیسم و ائتراضیونالیزم پرولتری می باشد .

اما پاسخ ، منفی هم میتواند باشد ، زیرا این " حد و " در ذهن برخی از رفقای رهبری به میسزان

وسیمی قزو ریخته است. هملاوه بحران با شکافهای تازهتری که پدید آورد و می آورد پرابعاد آسیب پذیری آن در دستگاه رهبری هر دم می افزاید.

هم اکنون در رهبری ما " طرح " مصوب پلنوم وسیع زیر علامت سوال است. نقل " اکثریت " ه هرفتسه که میگردد وزن کثرتی احساس میکند. تا آنجا که دیگر نجوای فراخوانهای " فوق العاده " برای تاسیس " اکثریت نیرومند " نیز به سخن بلند مبدل شده است. در نزد برخی از رفقای رهبری تنها راه بازگرداندن اعتماد به کاد رهایی که از رهبری کنونی سلب اعتماد کرده اند برسویت شناختن آنان بعنوان " اکثریت واقعی سازمان هست! " اکثریت واقعی " ه " رهبران واقعی " خود را می طلبد.

در چنین وضعیتی هر خرد ه اختلاف ناچیزی میتواند يك عامل واقعی انشقاق از کارد آید. بحران ه رهبری را ه در يك دور تسلسل پایان ناپذیر مهاجرات ه بطور مداوم در خود میکند ه بدون آنکه کسی را برای " ترمیم نهادن " باشد.

اما ما کمونیستها به خوشبینی تاریخ مصلح ایم. در مقیاس سازمان ما ه خوشبینی برای غلبه بر بحران دارای عناصر واقعی جدی است. ما باید به پیش برویم ه ما باید ضعف ها را از میان برداریم ه ما باید نامه کامیبا و شکستها را جبران کنیم ه ما باید پیروز بشویم. بدون ایمان و اعتقاد به پیروزی ما قادر نخواهیم بود که پیروزی را به چنگ آوریم. باید حلقه اصلی را یافت و با تمام قوا برای تسخیر آن یورش آورد. این حلقه اصلی کدامست؟

منطقا باید " طرح " استراتژی و تاکتیک سازمان در انقلاب و یا پزبان جامع تر " طرح برنامه سازمان " آن حلقه اصلی باشد که برای مهار بحران و پیشروی در راستای غلبه بر آن ه رهبری باید بدست گیرد. در اینجا بیشترین امکانات ه نقاط قوت سازمان نیز متمرکز است. نباید فراموش کرد که در تحلیل نهائی " طرح برنامه سازمان " است که حد و صریحا مشخص آید ثلوثیک - سیاسی سازمان را متجلی میسازد و چنان چه بخواهیم ه میتواند آنرا بر بنیاد مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پروتستی در سازمان تحکیم بخشد. توفیق در این راستا راه ستیزه جوئی یا حزب توده ه ایران را فرو می بندد و مبارزه در راه وحدت همه جانپسه سازمان و حزب را به يك روند واقعی فرا می رویاند.

این همه بچین اهمیت قاطع کاست اساسی اصولی در طرح و حل مسایل در سطح رهبری است.

### ۱۳

برخی تمایل دارند که جنبش جهانی کارگری و کمونیستی را دستخوش بحران عمومی توصیف کرد ه و بحران کنونی جنبش ما را جزئی از این بحران عمومی معرفی کنند. اغراض آید ثلوثیک - سیاسی معینی نیز در پی جوئی بحران باصطلاح عمومی بظهور رسیده است که شاخص ترین آن تعمیم اشتباهات حزب توده ه ایران در انقلاب بهمن ۵۷ ایران به انحراف ثلوثیک عام بشمول برخی مهائی استراتژی و تاکتیک احزاب کارگری و کمونیستی در انقلابات ملی - دموکراتیک در سطح منطقه و جهان است.

البته هیچ مرجع با اختیار منطقه ای و بین المللی ارزیابی مبنی بر وجود بحران عمومی در جنبش کارگری و کمونیستی ارائه نداده است. اطلاعات سازمان ما نیز در این زمینه بسیار اندک است. با وجود این ذکر برخی ملاحظات در این باره بیفایده نخواهد بود.

در سالهای اخیر تلاشهای وسیعی که برای برگزاری گردهمائی احزاب کارگری و کمونیستی جهان صورت گرفته و میگردد تا کون نتوانسته است به نتیجه چشمگیری بیانجامد. جنبش کارگری و کمونیستی نه در سطح جهانی و یا منطقه ای ه بلکه در سطح برخی کشورها دستخوش پراکندگی و انشقاق هائی می باشد.

اطلاعاتی که از جنبش کمونیستی در منطقه خاورمیانه عربی بدست ما رسیده حاکی از آنست که جنبش کمونیستی سوریه دستخوش انشعاب شده است. در حزب کمونیست عراق اختلافاتی بظهور رسیده ه احتمال دارد گسترش یابد. در عوض در همین منطقه کمونیستها ی اردن و مصر و فلسطین در حال تحکیم صفوف خود

هستند . حزب کمونیست ترکیه نیز مرحله تحکیم موقعیت خود را از سر میگیرد . گفنی است که احزاب حاکم در یمن و افغانستان نیز با کما کماکشی حاد در روش دست بگیریند .

نیمه دوم دهه هشتاد در مجموع شاهد تحکیم اکثر انقلاب‌هایی است که در نیمه دوم دهه هفتاد وقوع یافتند . حاکمیت انقلابی در افغانستان ، اتیوپی ، آنگولا ، نیگاراگوئه در حال تحکیم است . در عوض انقلاب ایران با شکست روبرو شده و آخرین دستاوردهای انقلاب در پرتقال در حال زوال میباشد . آیا اینها نشانه بحران است ؟ قطعاً ارائه چنین ارزیابی هجولانه و شتابزده خواهد بود .

اما یک چیز را بطور قطع میتوان مورد تأکید قرار داد . اوضاع جهان در دهه ۸۰ سیمای پرتضاد و بغرنج تری یافته است . در نیمه دوم دهه ۸۰ ما شاهد بغرنجی و تنوع فزاینده روند های انقلابی میباشیم برپایه گزارش رفیق گهاجفیه کنگره ۲۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی ، جهان هیچگاه تا این اندازه پر از تضاد و تنوع و پیچیدگی در کشاکش‌ها نبوده است .

بدیهی است در دوران تا بدین پایه آستان تحول و انفجار باید با اسالیب نوینی به درک و حل مسائل شصت ، اسالیبی که در یوز صحیح و قادر به پاسخگویی ضرورت‌ها و حل مسائل ناشی از آن بودند میتوانستند امروز کهنه و یازد آرند ، تحولات تلقی شوند .

از نگاه دیگری نیز میتوان به مسئله نزدیک شد . در گزارش سیاسی گهاجفیه بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی در توضیح اهداف استراتژی تسریع رشد اجتماعی - اقتصادی جامعه شوروی خاطر نشان میشود که آهنگ رشد نیروهای مولد و ارتقاء سطح کیفی و کمی تولید در ۱۰ تا ۱۵ سال آینده برپایه با دستاوردهای سازندگی سوسیالیستی در ۶۰ تا ۷۰ سال گذشته خواهد بود . از این حکم کدام استنتاج را باید بعمل آورد . قطعاً خلاف نخواهد بود که بگوئیم این حکم برهان قاطعی بر سرعت‌تراکم روند های انقلابی و دستاوردهای دانش‌بشری در آخرین دهه قرن بیستم است .

بدیهی است در دوران تا بدین پایه از نقطه نظر تراکم روند های انقلابی و دانش‌بشری پر شتاب ، تراکم تجربه انقلابی این چشم انداز را میگذراند که جنبش کارگری و کمونیستی مراحل نوینی را در تکامل دانش تثویک از سر میگیرد . این بدیده فقط به آینده و دهه آخر قرن بیستم تعلق ندارد . دهه ۷۰ نیمه نخست دهه ۸۰ نیز از نقطه نظر تنوع و بغرنجی روند های انقلابی و تراکم تجربه انقلابی با دهه های پیشین قابل مقایسه نیست . بسیار محض است که برخی ارزیابیها که در باره انکشاف روند های انقلابی در جهان معاصر در آغاز دهه ۷۰ موجود بود و در زمان نقض انقلابی و پیش‌برند های ایفا نمودند اکنون نارسا و چه بسا از جنبه‌های نادقیق تحلیل شوند و بالاتر از آن ، با تحولات جهان امروز غیر قابل انطباق محسوب گردند . چنین روندی را که بر حقایق دیاکتیک تاریخ گواهی میدهد بهیچوجه نمیتوان بحران یا بطلسان تثویک نام نهاد .

زاویه دیگری نیز مطرح است . در مختصاتی که در بالا برشمرده‌ایم جدال میان کهنه و نو یا حدت و وضوح بیسابقه‌ی تبار می‌یابد . جنبش کارگری و کمونیستی نیز از چنین جدالی مصون نیست . در احزاب کارگری

و کمونیستی کشورها ، به نسبت بغرنجی و تکامل و حدت کشاکش‌هایی که در جامعه خود با آن دست‌پس‌ه گریانند این جدال میتواند بد رجات گوناگون بظهور برسد و به تناسب سطح تکامل ، تجربه و تربیت تثویک - سیاسی احزاب پیشاهنگ ، آنان قادر به حرکت به پیش شوند و یا روند های منفی نیرو بگیرند تا آنجا که شاهد بروز انشقاق و انشعاب در صفوف آنان باشیم .

نگرش به بحران کنونی سازمان ما و حزب خود ، ایران از این زاویه نیز بسیار هشدار دهند خواهد بود .

بدون تردید رهبری یک سازمان و کارها و اعضای آنرا حایل غیر قابل نفوذی از یکدیگر جدا نمیکند . یک سازمان واقعی از لایه‌ها و واحدهایی که بطور ارگانیک با یکدیگر مربوط شده‌اند تشکیل یافته است .

وجود این ، سازمانهای پیشاهنگ طبقه کارگرها هر دو وجه از تکامل که در نظر گرفته شوند دارای سلسله مراتب و حدود صریحاً مشخص ساختاری در درون خود اند . از زمانها زین گرایشانی که در دو سه سال اخیر در سطح رهبری سازمان گسترش یافته است تمایل به از میان برداشتن مرزهایی است که سلسله مراتب سازمانی را شکل می‌بخشد . این تمایل نه فقط ساختاری ، بلکه مقدم بر آن به لحاظ صلاحیت ها و حدود وظایف و مسئولیتها ، به هم آرز کردن سطوح مختلف سازمانی و از میان برداشتن تمایز میان رهبری کنندگان و رهبری شوندگان اظهار علاقه می‌نماید . این پدیده که از عوارض رایج مهاجرت و پیونده محصول در هم آمیختگی و آمیزش تنگاتنگ رهبری و کادرها و اعضای مهاجر است منشاء تازه‌ایرات متفی گردیده است که پیونده در ارتباط با موضوع مورد بحث ما شایان توجه ویژه است .

بررسی پوشیده نیست که در سازمان ما وضعیت بگونه‌ای تحول یافته است که میزان نفوذ و تاثیر واحد ها و کادرهای سازمان بر روی دستگاه رهبری یا عامل جضراقیاتی مشروط شده است . در حالیکه هیچ سیستم منظمی - برای مطلع ساختن اعضای هد - برآز نظرات و گزارشات کادرها و مسئولین داخل وجود ندارد ، بخشی از رهبری پیش از پیشها گرایشات انحرافی کادرهای مهاجری که از رهبری سلب اعتماد کرد مانده هموائی پیدا کرده و خود را به آنان متکی میسازد . این بخش از رهبری میکوشد بر اثر انحراف کادرها نسبت به اشتهاات نارسائنها و کمبودها ، با تمکین و تسلیم خود و جبهه سائی در برابر تمایلات قسماً ناصواب و غیر اصولی آپ بیاشد ! در حالیکه همانگونه که تجربه نشان میدهد هم کادرها و هم رهبری را به راه نساد و تلاشسی میکشاند

چرا من از این ملاحظات سخن بمیان آوردام ؟ برای اینکه یاد آور شوم که متد لئینی در برخورد با گرایشات کادرها و واحدهای مختلف حزب بر نگرش طبقاتی تاکید دارند . لئین همواره و پیونده در مقاطع بحرانی گرایشاتی را که در درون حزب گسترش مییافتد در تطبیق ساختار طبقاتی کادرها و واحدهای سازمانی و نیز در تطبیق با درجه آگاهی و رزمندگی آنان تحلیل می‌نمود و کمیته مرکزی را به تحکیم پیوندهای خود با بخش کارگری و پیشرفته حزب فرامیخواند و از تسلیم و تمکین به تمایلات و گرایشهای بخشهای روشنفکری و عقب مانده برحذر میداشت . کارست اصولی و خلاقانه - نه دکماتیستی و الگوبردارانه - روش لئینی در وضعیت کنونی برای شناخت بحران و اتخاذ روشهای اصولی غلبه بر آن دارای اهمیت کلیدی است .

## راه اصولی بیرون رفت بحران

برای غلبه بر بحران باید در راستاهای ایدئولوژیک ، سیاسی و تشکیلاتی ، تلاشهای هدفمند ی را سازمان داد . مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات راست و " چپ " مبارزه قاطع علیه پی انضباطی ، لیبرالیسم تشکیلاتی ، محفل گرایی و فراقسیون بازی و اشکال نوظهور در سازمان شکنی ، تلاش مجدانه برای گسترش د مکرسی حزبی ، از اهمیت قاطع برخوردارند .

انتقال شکل فعالیت سازمان بداخل کشور و به میان کارگران و زحمتکشان با شجاعت تمام باید عملی شود . هر اندازه که سازمان در این راستا با کامیابی ترین باشد ، این به معنی فراهم آوردن امکانات واقعی تر برای غلبه پیروزمانده بر بحران است .

جنبش کارگری و کمونیستی ایران در مقایسه با دههای ۳۰ و ۴۰ هم در مقیاس کشوری و هم در مقیاس جهانی از امکانات مساعد فراوانی برای غلبه بر بحران برخوردار است . تنها باید آنها را شناخت و استعداد آنها را داشت که بکارشان گرفت .

راه اصولی بیرون رفت بترتیب زیر قابل ترسیم است :

الف - جنبش کاگرزی و کمونیستی ایران ، علیرغم ضایعاتی که بران وارد اید ، است در سطح اید -  
 ٹولوژیک سیاسی و سازمانی ہمراتب ارتقاء یافته تری از سالہای دہہ ۳۰ و ۴۰ قرار دارد ، ہا تحولاتی کہہ  
 سازمان ہا ہمز سالہای انقلاب ہشت مرگہ اشت ہا قاطعیت میتوان گت کہ مارکسیست - لنینیست ہا ی -  
 انترناسیونالیست د یگر نہ فقط د حزب تودہ ایران بلکہ د سازمان ہا نیز متشکلند ، اصطلاح گردانہای -  
 پیشا ہنک طبقہ کارگر ایران یک شعار تبلیغاتی نیست ، یک واقعیت تاریخی است ، نخستین شروط غلبہ ہسر  
بحران د راستای تحکیم جنبش کاگرزی و کمونیستی ایران باور ہہ این واقعیت تاریخی است ، این ہمعنی آن  
 است کہ سازمان ہا و حزب تودہ ایران د رقیال بحران کنونی مسئولیت مشترک دارند و تنہا مساعی مشترک آنها  
 قادر است کہ راہ غلبہ بر بحران را ہموار سازد .

کوشش د رچہت دستیابی ہہ شناخت واحد اصولی از بحران و راہ ہرون رفت آن نخستین گام واقعی د ر  
راہ غلبہ بر بحران محسوب میگردد .

بد بیہی است کہ تاہکید بر مسئولیت مشترک و مساعی مشترک نباید ہمعنی نفی تلاشہای مستقل سازمان  
 د ر شناخت بحران و ہرون رفت از آن تلقی شود .

ب - ہمانگونہ کہ خطر نشان کردیم د ر پیدایش و رشد بحران کنونی د ر رشتہ عوامل د خلالت دارند ،  
 عوامل عینی و عوامل ذہنی ، راہ ہرون رفت از بحران نیز باید ہا محاسبہ این عوامل د و گانہ اتخاذ شود .  
 ہمان نسبت کہ ضرورت تام دارد کہ عوامل عینی د خیل د ر بحران و گسترش ان شناختہ و با نفوذ و تاہثیر  
 آنان مقابلہ جدی ہعمل اید ، ضرورت دارد کہ طل استراتژیکی و تاکیکی ، سیاسی و تئوریک اشتباہات و  
انحرافات ہا شناختہ عالم شوند ، و د رچہت از میان برداشتن آنان سنگبری واقعی ہعمل اید .  
 تمہیدات زیر ہرا ی تحقق ملاحظات فوق ضروری است .

۱- تاہثیرات مخرب و منفی عوامل ناشی از محیط را کہ مہاجرت باید ہہ حد اقل ممکن کاهش یابد ، و  
 مکانیسمہا ی برای کنترل و جلوگیری از اعمال آنان تدارک و بکار گرفته شوند .

۲- عیار تاہثیر تشکیلات سازمان د ر خارج کشور ہروی ارگانہای رہبری ، اعم از ہیات ہیران ہ ہیات  
 سیاسی ، بانومہای عادی و وسیع ، کفرا نسہا و کنگرہ باید د ر حد معقول و نرمال پائین آورند ، شوہ و وزن  
مخصوص تاہثیر کاد رہا و تشکیلات داخل د ر حیات سازمان باید مد اوام افزایش بیابد .

۳- تجدید سازمان تشکیلات داخل کشور باید شجاطتہ و جسورانہ ہ تمام قوا ہہ پیش راند ہ شود .  
 ۴- کمیتمہای رہبری د داخل باید سازمان بیابد و با بہرہگیری از تجارب ملی و بین المللی موجود  
 پیوند کمیتمہ مرکزی با داخل کشور و مہارزات تودہ ہا تحکیم یافته و روحیہ مہارزہویانہ آن بطور مد اوام ارتقاء داد ہ  
 شود .

۵- کمیتمہای ارتباطی باید ہ تمام امکانات تقویت شوند و رابطہ آنها با رہبری از ہرچہت تحکیم  
 بیابد .

۶- گزارش گیری و گزارش دہی د ر تمام سطوح سازمان و ہویژہ د ر رابطہ متقابل میان تشکیلات داخل و  
 کمیتمہ مرکزی سہمتماہیزہ شدہ و تحت نظم و کنترل د ر آید ، با لیبرالیسم تشکیلاتی ، انفراد منشی ، روشنفکرانہ  
 و محفل گراہی کہ سراپای سازمان را د ر توردیدہ است باید قویا مہارزہ صورت گیرد و انضباطیہ سازمان بازگرس  
 د اندہ شود .

۷- فعالیت سیاسی سازمان د ر خارج و ہویژہ د ر داخل کشور یا تمام قوا و امکانات گسترش بیابد .  
 ۸- سیاست طبقاتی روشنی د رعضوگیرہا و جذب و دفع سازمان طراحی شدہ و بطور واقعی د رچہت  
 بہبود ترکیب طبقاتی سازمان ہمسود کارگران و زحمتکشان و عناصری کہ از خود باید آری اید ٹولوژیک - سیاسی  
 بر بنیاد مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم ہرولتری ہظہور میرسانند سنگبری قاطع ہعمل اید .  
 ۹ - ہر ہوسہ تدوین ہرنامہ و اساسنامہ ہا سرعت لازم و قویا تنقہ تری ہہ پیش راند ہ شود ، و مہباحث مشترک  
 با رہبری حزب تودہ ایران د ر اشکال و ساختارہا ی مقتضی و ممکن د ر این زمینہا سازمان بیابد .



۱۰- از امکانات آموزشی در تمام سطوح و از جمله در سطح رهبری سازمان استفاده وسیع بعمل آید .  
۱۱- امکانات انتشاراتی و ترویجی سازمان یا هدفتحکیم حد وند صریحاً مشخص آید ثولوتیک - سیاسی سازمان، اشاعه ماکسیسم - لنینیسم و اتترناسیونالیسم پرولتری حتی المقدور گسترش بیابد و کنترل و پیگیری لازم در اینکه آثار منتشره از سوی سازمان در اختیار اعضا و کادرها قرار میگیرد و توسط آنها با جدیت مطالعه میشود صورت بگیرد .

۱۲- شعبه ترویج و دستگاه رهبری سازمان نظریه نفوذ مسلکی گروههایی نظیر " راه کارگر " در سطح اعضا و کادرها یا در جهت مبارزه آید ثولوتیک با انحرافات آید ثولوتیک - سیاسی گروههای " چپ " باید اهتمام وسیع بجدول بدارند .

۱۳- مبارزه آید ثولوتیک با انحرافات شناخته شده راست و انحرافات راستی که در سطح جنبش در -  
مطال حاضر بظهور رسیده و یا خواهد رسید در اشکالی که پروسه وحدت همه جانیه حزب و سازمان را بسه  
پیش راند و بیه وحدت همه پیروان سوسیالیسم علمی در حزب واحد پیشا هنك طهقه کارگر مساعدت نماید باید  
بطور واقعی بمنصه ظهور برسه .

۱۴- اتخاذ سیاست درست نسبت به کادرها دارای اهمیت اصولی است . کادرها باید بازشناسی و مورد ارزش گذاری تازه قرار گیرند . شرکت کادرها در حیات سازمان ما باید بدور از تنگ نظری و هراس و بیه طور واقعی تاملین شده و بدو اوما گسترش بیابد .

۱۵- نظریه وحدت بحران در سازمان و برخی ویژگیهای رشد و تکامل سازمان ما و نظریه اهمیت تدارک درست نخستین کنگره سازمان و بویژه اهمیت تقویت روند شرکت اعضا و کادرها در حیات سازمان و از جمله در تنظیم اسنادی که بتصویب کنگره خواهد رسید ، ضروری است مباحثه گسترده بر پایه طبع استراتژی و تاکتیک مصوب پنجم فروردین و طرح ها نیکه بتصویب هیات سیاسی و کمیسیونهای برنامه و اساسنامه رسید باند در سطوح مختلف سازمان در اشکال متناسب و مقتضی زیرین سازمان بیابند .  
الف : سازماندهی کفرانسمای پیش کنگره در سطوح مختلف تشکیلات خارج از کشور .  
ب : انتشار بولتن کنگره

این بولتن تحت مسئولیت هیات سیاسی با مطالبی بشرح زیر انتشار می یابد  
۱- گزارش کفرانسمای پیش کنگره مختل بر گزارش مباحثه ، پیشنهادات و جمع بستهای کفرانسمایها . این گزارشات توسط کمیسیون منتخب خود کفرانسمای تنظیم و برای هیات سیاسی - فرستاده میشوند تا بترتیب مقتضی در بولتن درج گردند . چنانچه در شرایط کنونی امکان تاملین چنین سطحی از دمکراتیسم وجود ندارد ، مستگیری در راستای فوق باید مورد تامل قرار گیرد ، و به ترتیب مقتضی نظرات در بولتن درج گردد .

۲- گزارش کمیسیونهای برنامه و اساسنامه و کمیسیونهای منتخب هیات سیاسی .  
۳- مقالات کمیسیونهای برنامه و اساسنامه و کمیسیونهای منتخب هیات سیاسی در تشریح و دفاع از طرح های صوب .

۴- پیشنهادات و نظرات کادرها و اعضای گروههای مرکزی و مستقل در تدقیق طرح ها با اعضای گروه مربوطه .

۵- نقد و نظریه پیشنهاداتی که در تدقیق طرح ها ارائه شده اند .

- ۶- مقالات شعبه ترویج در دفاع از طرح های مصوب .  
 ۷- مقالات کمیسیونهای مربوطه در دفاع یا رد پیشنهادات .

تذکره: چنانچه دیده میشود طرح پیشنهادی فوق یا رعایت اصول ساترالیزم - دموکراتیک و موازین لئنیسی زندگی حزبی تهیه شده و بر ملاحظات زیرین استوار است .  
 الف: اصل آزادی مطلق انتقاد مردود است .

ب: اصل جلوگیری اکید از کاراکتیویزه شدن نظرات و پیشنهادات رعایت شده و گرایش کاراکتیویزه کردن نظرات و پیشنهادات بمثابه گرایشی که ناقض کار جمعی و در خدمت تقویت انفراد منشی روشنفکرانه است مردود شناخته شده است .

ج: از حدود صریحا مشخص ایدئولوژیک - سیاسی سازمان پاسداری بعمل آمده و طرح بسا هدف تحکیم این حدود تنظیم شده است .

د: اصل تحکیم وحدت رهبری و مجموعه سازمان بر پایه پیشبرد پیرویه اقتناع اکید رعایت شده و طرح پیشنهادی بر این اساس تنظیم شده که هیچ طرح و بحثی قبل از اینکه مستگیری حداقل کلی رهبری پیرامون آن مشخص نشده است به مباحثه در سطح کادرها و اعضا گذاردن نمیشود .

مبارزه در راه غلبه بر بحران را باید بر شالوده های مطمئن بنا نهاد . این شالوده های مطمئن عبارتند از:  
 ۱- مبارزه در مرکز و نه فقط در گفتار در راه حفظ و تحکیم وحدت کمیته مرکزی سازمان .

۲- مبارزه استوار در راه وحدت همه جانبه سازمان ما و حزب توده ایران .  
 اولی قطعا فقط بر بنیاد مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونال پرولتری میتواند تأمین گردد و دومی قطعا در اشکال جدید و با اسالیب روشهای تازه که بر تغییر شرایط و مؤلفیتهای آنها نیز آموختهها از گذر زمان - استوار اند باید پیبوده گردد .

چنین اند شالوده های واقعی مبارزه ظفرنمون برای غلبه بر بحران کنونی سازمان و جنبش ما .

« « «

رحیم

۶۵ / دی ماه ۶۷

## بیم‌وزیم و بیشتر بیاندیشیم ! ۲

سخنی پیرامون مقاله "بنیانهای برنامه ما - ۲" مندرج در بولتن دنگره شماره ۵  
نوسازی و تحلیل مشخص از شرایط مشخص

جهان در مرحله‌ای چرخشی از رشد و تکامل خود قرار دارد. تحلیل و تبیین علمی وضعیت کنونی جهان و روشن کردن راهها و طرق پیشرفت اجتماعی مرزهای ترین مساله نیروی اندیشگی جهان و بسیج جامعه بشری در جهت مبارزه بخاطر بنا و آینده‌های صلح آمیز و سعادت مند و هدایت صحیح این مبارزه، مرزهای ترین وظیفه پیشروان بشریت است.

جنبش کمونیستی در جهت انطباق با ویژگی‌های مرحله کنونی رشد و تکامل جهان و در جهت پاسخگویی شایسته به رسالت خطیری که بر دوشش فرار گرفته است، مورد تا سلاح دیالکتیک انقلابی، تئوری و پراتیک خود را نوسازی کند و هر آنچه را که کهنه و بازدارنده است از دامن خود بزدايد.

تلاش در جهت دیدن و جستجو و لااشر در جهت دستیابی به درکی مشخص از واقعیت‌های جدید راه این نوسازی را می‌گشاید و در این راه مبارزه با ایستایی، جزم‌گرائی و صلبیت اندیشه و در یک لایم مبارزه با آنچه که از مفهوم وسیع دکماتیسم مستفاد میشود امری است اجتناب ناپذیر و ضروری اما مبارزه با دکماتیسم امری قائم به ادات و درخور کامل نیست. این مبارزه تنها در جریان تلاشهای شناخت واقعیت‌های جدید و درک مشخص از عناصر و روندهای نوین در حال انکشاف معنی پیدا می‌کند و ضروری میشود. مبارزه با دکماتیسم نه امری کلی نه مشخص است و تنها در تنها در نبرد میان اندیشه‌های نو و کهنه در عرصه‌های معین می‌تواند جاری شود. دکماتیسم را نمی‌توان یغبار از جان انداخت نمی‌توان به "قلبی" شلیک کرد و برای همیشه به گوش سپارد. نبرد با دکماتیسم نبردی است مستمر و نیز سنگر به سنگر.

شادایی و طراوت اندیشه نه از خود اندیشه بلکه از واقعیت زنده است. اندیشه زمانی صلب می‌شود که از واقعیت متحول می‌گسجد و زمانی خلاق خواهد بود که پیوند مستمر و پویای خود را با واقعیت‌های مشخص حفظ کند و گسترش دهد. بیهوده نیست که احیا و جان بخشیدن به اصل بنیادین مارکسیسم - لنینیسم، یعنی تحلیل مشخص از شرایط مشخص مقدم ترین وظیفه در پیشبرد نوسازی و نوآندیشی و پای بندی به این اصل شرط مقدم احترام از دکماتیسم خوانده می‌شود. بیبنیم در اندیشه "بنیانهای برنامه ما ۲" که خود را مدافع نوسازی و تغیر نوین معرفی می‌کند و خود را سراپا مشغول نبردی دلاورانه با "دکماتیسم" و "دکماتیستها" نشان می‌دهد، اصل تحلیل مشخص از شرایط مشخص چه نقش و مقامی دارد و آیا اصلا جا و مقامی دارد یا خیر. برای پاسخگویی به این سوالات باید نه عبارات کلی مقاله، بلکه مطالبی را مورد بررسی قرار داد که لااقل گامی به مسایل مشخص نزدیک می‌شوند.

در صفحه ۱۲ و ۱۳ مقاله چنین می‌خوانیم :

" این کدام درک از جهان و کدام تئوری، ها و کدام آموزشها بودند که — برنامه ما را تا درجه برنامه شکوفا سازی جمهوری اسلامی تنزل دادند؟ اگر مغز ما یاری نمی‌داد، چرا قلب ما گواهی نداد؟ چرا تئوری‌های ما به ما اخطار نکردند؟ چرا این تئوری، ها چنین مشی را توجیه می‌کردند و توضیح می‌دادند؟ " ص ۱۲ و ۱۳ "

پسوی روشن است نه امر حیاتی تحلیل مشخص از شرایط مشخص و ضرورت دار بست خلاق تئوریهها و آموزش‌های عام در منطق سئوالات فوق غایب است. مگر غیر از این است که بهترین و دقیق ترین و علمی ترین تئوریهها هم بدون کاربستی خلاق که مبتنی بر تحلیل مشخص باشد به هیچ‌وجه دار ساز

نیستند • مگر غیر از این است که هیچ تئوری نوین جانشینی هم نمی‌تواند کمونیستها را از اشتباهات بزرگ و کوچک در زمینه پاسخگویی به مسائل جنبش خود مصون دارد • و بالاخره مگر در همان زمان تدوین و اعتبار مشی گذشته سازمان ما در قبال جمهوری اسلامی، نبودند احزابی که با سلاح همان تئوری‌ها و همان درک از جهان به چگونگی حرکت و برخورد ما انتقاد داشتند و آنرا آسیب‌پذیر ارزیابی کردند ؟ بله همان درک از جهان و همان تئوری‌ها و آموزشهایی که ما بنیان برنامه خود قرار دادیم بود که تلاشهای جنگ افزوزانه امپریالیسم در طول سه دهه اخیر خنثی گردید و در تقابل همان ایده‌ها بود که تفرق نوین سیاسی به عنوان تفرقی که راهگشای چشم انداز واقعی صلح و سعادت بشری است تدوین گردید •

علیرغم نارسائی‌هایشان اینها همان درک از جهان و همان تئوریها و آموزشهایی بودند که بعدد آنها نه تنها جمعی از کشورها خود را از سلطه شوم واپستگی امپریالیستی رهانیدند و راه رشد مستقل در پیش گرفتند بلکه تعداد دیگری نیز از نظام استعماری گسستند و راه سوسیالیسم در پیش گرفتند • به عیان منسوخ است که مقاله به جای آن که با دیدی عینی نسبت به گذشته توجه بیشتری را به وجه مشخص تاریخی این آموزش‌ها از جانب ما معطوف کند، به چنان برخورد سطحی ای کشیده میشود که نه تنها آموزنده نیست، بلکه بد آموز و زیانبار نیز هست •

بد آموز است، چرا که نفع خود و تجربه احزاب را در برابر آموزش‌های عام به صفر می‌رساند بد آموز است چرا که مهمترین اشتباه ما در گذشته یعنی کم‌بها کردن تحلیل مشخص از شرایط مشخص را می‌پوشاند و حجابیت می‌بخشد •

زیانبار است چرا که ما را به جستجوی بی‌فرجام در پی تئوریهایی می‌فرستد که مستقل از شرایط مشخص عمل کنند و همچون " ورد " و " دعا " گشاینده هر گره و مصون دارنده از " بلا و قضا و قدر " و در اینجا از هر اشتباه و خطا و انحراف باشند • زیانبار است چرا که ضعف جدی پیشین و همچنین امروزین سازمان ما را در نداشتهن تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه مان پرده پوشی می‌کنند و در نتیجه نوسازی که جای خود، راه هر گام کوچک مارلنیز در جهت پاسخگویی به الزامات جنبش‌مان سدود می‌نماید •

بحث بر سر این که چرا ما با تجهیز به خرد جنبش کمونیستی نتوانستیم مشم دقیق و حساب شده‌ای تدوین کنیم، علیرغم پیوند انکار ناپذیرش با خود احکام و جمع‌بندی‌های جلسات مشاوره و با فاصله تدوین این اسناد تا تاریخی آنها از جانب سازمان، بحثی است مشخص، از چهار سال پیش تا کنون این بحث در سازمان ما جاری است و امروز هم صفحات بولتن شاهد آن است که نظرات متفاوت و نسفا متضادی در این زمینه وجود دارد • روشن است که نظری می‌تواند و خواهد هم توانست به حقیقت نزدیک شود، نه هر چه بیشتر به عینیات جامعه و جهان اتکا کند و " حقیقت مشخص " را از دل واقعیات مشخص بیرون بکشد •

بر بلندای تجارب باز هم بیشتری از فعالیت جنبش انقلابی ایران و جهان می‌توان و باید هم نوشتید تا نارسائی‌ها و خطاهای جمع‌بندی‌های تئوریک پیشین جنبش کمونیستی را دریابیم و بیه فراخور بضاعت نظری و تجربی مان در نغد و تکامل آنها سهم شوم • اما درک این نکته دشوار نیست که اگر این تلاش ما بر ستر مبارزهای مداوم در راه کسب شناخت عینی و علمی از واقعیت‌های متحول ایران و جهان جاری نگردد، تلاشی شمر بخش و سازنده نخواهد بود • بدون شناخت مشخص از واقعیت‌های زیر بنایی و روبنایی جامعه‌مان و بدون حداقل درک تعمیق یافته از روندها و گرایشات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جاری در جهانی معاصر، تحلیل و نقد ما از احکام و آموزشها پیشین به سح تحلیل و نقد، " زورنالیستی " که اساس آنرا " اخبار و گزارشات " تشکیل میدهد تنزل می‌کند •

در صفحه ۱۳ مقاله " بنیانها " چنین می‌خوانیم :

" در هیچ کجا، جهان رزمی دهنه تر و واپسگراتر از رزم " ولایت فقیه " به قدرت  
نرسید و در هیچ جا دموئیستها اینگونه به حمایت از رزمی غیرانقلابی برخاستند  
و سرانجام در هیچ کجا ارتجام آن رزم و شکست این خط مشی اینگونه فاش نشد  
است. این همه برای کورها همباندازه کافی روشن می کند که در میان جنبشهای  
غیر حاکم، هیچ جنبشی به اندازه جنبش دموئیستی ایران نیاز به بازبینی و  
نوسازی همه جانبه خود ندارد " ص ۱۳ مقاله بنیانیها

این که به ادعای مقاله در هیچ کجا جهان رزمی دهنه تر و واپسگراتر از رزم " ولایت فقیه "  
به قدرت نرسیده است، پیش از هر چیز ما را متوجه شناخت ساخته اجتماعی - اقتصادی جامعه  
تناسب نیروهای طبقاتی و نقش و مقام مذهب در جامعه می کند. این که چنین رزمی نه تنها به  
قدرت نرسیده است، بلکه تا امروز پیش از ۹ سال هم دوام آورده است، این توجه را از تأکید  
بیشتر برخوردار می سازد. [و اعمیت آن است که روی نار آمدن جریان خمینی برای پخش کثیری  
از انقلابیون و روشنفکران ایرانی باور نکردنی و استعرازی ۹ ساله آن دیگر از محلات می نمود. استدلال  
" علمی " هم بر پایه کم اطلاعی از ویژگی های وضعیت مشخص اجتماعی - اقتصادی جامعه پیچیده نبود؛  
رشد اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران پیش از آن است که چنین رزمی بتواند بر آن حکمرانی کند.]  
مناصفانه در حرکت چندین ساله سازمان بصورتی و در فعالیت سالهای اخیر سازمان بصورت  
اخص مستگیری به سوی تحقیق و پژوهش در زمینه این مایل لیدی غائب بوده است. هنوز پس از  
گذشت ۹ سال ریشه ها و مانیسم روی نار آمدن جریان خمینی و استقرار رزم ولایت فقیه در کشور ما  
مورد تحلیلی دقیق و علمی فرار نگرفته است. و حقیقتاً نگران کننده است که این بی توجهی به تحلیل  
مشخص از جامعه در حال حاضر نیرامداد می یابد و هنوز که هنوز است توشه پژوهشی سازمان  
در این زمینه به آثار و تحقیقاتی محدود است که به دهه های میل از انقلاب مربوط می شود معلوم  
نیست آن اندیشه های نویی که امروز و فردا در سطح جنبش دموئیستی به شکل درک جدید از جهک  
و به شکل جمع بندی های تئوریک احتمالی در زمینه چگونگی و راستاهای روند انقلابی جهانی بسیار  
خواهند نشست، یا اثنا\* به کدام تحلیل های مشخص در جامعه ما به نار گرفته خواهند شد.

اما درد آور است که مقاله درست در جایی که به مسائل خاص جامعه ایران اشاره می کند  
بعوض آن که توجه را به این ویژگی ها جلب کند، از آن منحرف می کند و روی نار آمدن رزم ولایت  
فقیه را بعنوان یکی از دلایل نیاز پیش از دیگران جنبش ما به نوسازی پیش می کشد. گویا اگر در  
آفریقای جنوبی رزمی آشکارانزاد پرست حکومت می کند نشان نیاز باز هم بیشتر حزب دموئیست  
آفریقای جنوبی به نوسازی و اگر در فرانسه نه راستهای افراطی، که سوسیالیستها روی نار هستند  
نشان بی نیازی حزب دموئیست فرانسه از نوسازی است.

جمله بعدی عبارت فوق جای تأمل بیشتر دارد: " در هیچ کجا دموئیستها اینگونه به  
حمایت از رزمی غیرانقلابی برخاستند " ص ۱۳

حمایت یا عدم حمایت ما از جریان خمینی و رزم آن و یا چگونگی این حمایت احتمالی از روز اول  
تخصیری رودادهای انقلابی در سالهای ۵۶ و ۵۷ در مرکز بحث نیروها، انقلابی قرارداداشته  
است. در زمان ما پیش از ۴ سال است که این بحث در سازمان ما بصورت حاد و تحت عنوان " نقد  
متنی گذشته " جریان دارد. دامنه نظرات با قدری مبالغه از قبول تا رد کامل این حمایتست  
را در بر میگیرد. از مدتها قبل از ضربه به حزب توده ایران تا خود امروزیک چیز روشن بوده  
و روشن تر هم شده است و آن هم این است که " حمایت که ما از رزم خمینی کردیم صحیح نبوده  
است. اما این سؤال که آیا اساساً حمایت و یا چگونه حمایتی می توانسته است صحیح باشد، هنوز  
پاسخ حد و داری روشنی که بتواند لاهل جمع مایل توجهی از نیروها، سیاسی ایران و یا دانشمندان  
و پژوهشگران جهان را متحد کند، بدست نیآورده است. در جهت اثبات این مدعا در چارچوب  
سازمان خودمان فائتی گویا تر از آب نیست که علیرغم وجود نقضه نصرات فردی که می تواند کامل و جامع

هم باشد ، سند ۵ نقد مشی گذشته که می‌بایست نقد مشی گذشته سازمان را که در پلنوم وسیع فروردین ۶۵ بعمل آمد ، جمع‌بندی کند و خطوط محوری آنرا روشن نماید تا کنون سترون مسانده است ( و معلوم نیست تب نقد گزایشی که برای نقد هر چه سریع‌تر و بی‌رحمانه‌تر مشی گذشته از دیدگاه " پرولتری " پیراهن می‌درید ، و اندیشه و تامل بیشتر روی این بحث پخترنج را ترفند مدافین " رفیست " و " راستگرای " مشی گذشته معرفی می‌کند ، چگونه و با کدام تئوری - مسکن های جدید عرق زرده است ) .

واقعیت آن است که مساله اتحادها یکی از پیچیده‌ترین و بفرنگ‌ترین مسایل مبارزه انقلابی پرولتاریا بوده است و خواهد بود . ده بار نوسازی و صد بار نوزائی و " انقلاب در انقلاب " هم " شاه کلید " برای گشودن قفل هرگونه اتحاد در هر شرایط زمانی و مکانی بدست نمی‌دهد . نئین در کتاب چپ‌روی خود ضمن تاکید بسیار بر ضرورت بهره‌گیری پرولتاریا از سازش‌ها و توافقها ، در تمامی سطوح بر پیچیده بودن و مشخص بودن آن تکیه می‌کند . تجزیه معاصر احزاب هم گسواه آنست که مساله اتحادها همچنان از ظرفیتهای حساس‌ترین مسائل کنونی جنبش کمونیستی است چه در احزاب کشورهای نظیر ما از جمله عراق و سوریه و چه در احزاب کشورهای دیگر مانند حزب کمونیست فرانسه ، پاسخگوئی به مساله اتحادها از محوری‌ترین مسائل تمامی کنگره‌ها و دیگر گرد - همائی های بزرگ حزبی است که در اسناد مربوطه نیز منعکس می‌شود . علی‌القاعده هم بحث این احزاب بر سر اشتباهات در چگونگی حمایت از فلان نیرو و یا حزب حاکم یا غیر حاکم و بر سر آسبیهای جدی است که در اثر این اشتباهات متوجه حزب شده است .

در این میان جالب توجه است که مقاله " بنیانهای برنامه ما " گذشته از آنکه اشتباه ما را در حمایت از رژیم خمینی " آگراند یسمن " می‌کند و پدیده‌های خارق‌العاده جلوه می‌دهد ، تلاش دارد تا وضع منحصر بفرد جامعه و جنبش را در ایران به پشتوانه‌ای نه برای اثبات منحصر بفرد بودن نوسازی جنبش ما ، که برای اثبات نیاز خارق‌العاده جنبش ما به نوسازی تبدیل کند . بدیهی است نه ناپسا مانی اوضاعی که در یک جامعه پدید می‌آید و ارتجاعی که در آن مستقر میشود و نه ناامی‌ها و آسبیهائی که حزب کمونیست آن کشور با آن روبرو می‌شود به هیچوجه - نمی‌تواند الزاماً شاخص وجود اشتباهات تئوریک سیاسی حزب و از آن بالاتر حدت ناپسامانسی و شدت ارتجاع و سختی ضربات وارده نیز نمی‌توانند حدت و شدت این اشتباهات را تعیین کنند . این شرایط متحول و خود ویژه هر جامعه و جنبش است که امرور این و فردا آن سیاست صحیح و ناصحیح حزب را در برپشته آزمایش می‌گذارد و متناسب با شرایط زمانی و اجتماعی پاداش یا تاوان این سیاستها را برای حزب و طبقه‌ای که حزب آن را نمایندگی می‌کند ، تعیین می‌نماید نه به قدرت رسیدن یک حزب ( انقلاب شور در افغانستان ) و نه از دست دادن امتنان به قدرت رسیدن ( انقلاب ۱۹۷۴ پرتغال ) نه احزاب اکثریت در انتخابات پارلمانی ( روی کار آمدن آلنده در شیلی ) و نه از دست دادن نزدیک به نیمی از آرا " انتخاباتی ( انتخابات اخیر فرانسه )

نمی‌توانند جددا از شناخت عینی ویژگی‌های اجتماعی - اقتصادی و سیاسی - فرهنگی جددا از تحلیل مشخص روند تحول رویدادها در جهان و آن جامعه و نیز جددا از سطح آگاهی اجتماعی و سنتها و موازین موجود در این جوامع مملک ارزیابی تئوری و پراتیک مبارزه احزاب آنها و از آن بالا تر مملک تشخیص‌دهنده نیاز آن احزاب به نوسازی فرار گیرند .

برای کسی که حداقل آشنایی را با مسایل و تجارب احزاب کمونیست کشورهای مختلف داراست این حرفها از بدیهات محسوب میشود . اما با این وجود " بنیانهای برنامه ما " سه استدلالاتی می‌پردازد که اگر چه به قول خود معاله برای " کورها " - لایذ مضمود کسانی است که چشمانشان بر واقعیتهای جنبش کور است - بدیهی می‌نماید ، اما برای کسانی که از مسایل و تجارب جنبش حداقل اطلاعی دارند تنها می‌تواند نشان دهنده و اثبات کننده آن باشد که

در دستگاه فکری مقاله‌ای که چنین استدلالی را در خود جا می‌دهد مسایل مشخصی و عینی مشخص از شرایط مشخص‌جائی ندارد. در این دستگاه لزومی هم به تحلیل مشخص نیست آخر در گذشته که این تئوری‌ها بودند که "برنامه ما را تا حد شکوفا سازی جمهوری اسلامی منتزله دادند" و در آینده هم اگر تئوری‌ها نوسازی بشوند و انقلاب در انقلاب شود دیگر نه رژیم ارتجاعی‌ای بر سر کار خواهد آمد و نه دیگر حزبی در اتخاذ سیاست نسبت به آن رژیم اشتباه خواهد کرد.

آری چنین است منزلت تحلیل مشخص از شرایط مشخص در تفرقه مقاله‌ای که از سر تا پا برای دکاتیم خط و نشان می‌کشد و به اصطلاح با او مصاف می‌دهد و بهبوده و انتقاف هم نیست که مقام تمام خشم خود را در زیر پوشش مبارزه با دکاتیم، متوجه گرایش می‌کند که وجه مشخصاتش تلاش در جهت شناخت عینی از واقعیت‌های جامعه و حرکت بر بستر مبارزه واقعی طبقات بوده و هست و خواهد بود. گرایشی که می‌خواسته و می‌خواهد تا هم نقد مشی گذشته و تدوین مشی آینده و هم نوسازی نظری و عملی جنبش، سازمان مان نه در فضای رفیع و وحشت شکست انقلاب‌تبه با انگیزه تبری از گذشته، که بر اساس تحلیلی عمیق تر از واقعیت‌های زیر بنایی و روبنائی جامعه مان، و بر اساس اندیشه و تعمق بیشتر در واقعیت‌های جهان معاصر در مرحله کنونی و تجزیه و تحلیل مارکسیستی و دیالکتیکی از این واقعیت‌های متحول صورت گیرد. گرایشی که هم نقد مشی گذشته و هم نوسازی تئوری و پراتیک جنبش ما را نه در تقابل، که در تدوین و تکامل تحول سال ۶۰ می‌بیند.

### نوسازی امروز و تحول سال ۶۰ سازمان

هسته تحول عظیمی را که در سالهای ۵۹ و ۶۰ پشت سر گذاریم از جمله این نکته تشکیل می‌داد که درک کردیم راه صعب و بخرنیز انقلاب را نمی‌توان تنها با اتکا به اندوخته‌های نظر، و تجارب محدود سازمان و جنبش خود پیمود. ما درک کردیم که باید نه تنها اصول بنیاد مارکسیسم - لنینیسم بلکه جمعیندی‌ها، تئوریک جنبش کمونیستی، جهانی را نیز که در جریان حرکت گردانهای مجهز به مارکسیسم - لنینیسم این جنبش در شرایط تحول یافته جهان به دست می‌آید، راهنا قرار دهیم و نه تنها از تجارب محدود خود، که از تجارب دیگر احزاب کمونیست و انقلابی سراسر جهان هم درس بگیریم. در یک کلام ما درک کردیم که برای تامین و تضمین پیروزی جنبشمان باید اگر چه پایمان در جامعه خودمان و دستهایمان درگیر حل و فصل مسایل آن است بچشم - هایمان از فراز دستاوردهای رفیع جنبش جهانی به مسایل نگاه کند و مغزمان بهره‌مند از خرد کل جنبش روی این مسائل بیندیشد.

این تحولی بود عظیم و برای سازمان ما دوران ساز. در این که تبارز اصلی آنروزین این تحول پذیرش اسناد جلسات مشاوره سالهای ۵۷ و ۶۰ و ۶۹ بود شکی نیست. اما مضمون این تحول را نه پذیرش این اسناد که پذیرش ضرورت بهره‌گیری از آخرین دستاوردهای نظری و عملی جنبش کمونیستی معاصر تشکیل می‌داد.

وفاداری به آنچه که آن روز پذیرفتیم و حفظ و گسترش دستاوردهای آن نه مابین، که مویسد در بریت دنبال کردن جدی اندیشه‌های نوین و همه دستاوردهای جدید جنبش جهانی کمونیستی است. وفاداری به تحول سال ۶۰ است که ما را بر می‌انگیزد تا با آغوشی باز به استقبال ایده‌های جدید برویم. ما که پذیرفته‌ایم شرط پیروزی راهی که در پیش داریم نگاه کردن به آن از فراز آخرین دستاوردهای نظری و عملی تمام جنبش کمونیستی بین‌المللی است نمی‌توانیم نسبت به تحلیل‌ها و تبیین‌های جدید از جهان در سالهای پایانی قرن بیستم بی‌توجه باشیم. ما نمی‌توانیم و نیاید از آن استقبال کنیم. این امری است که همان گونه که به دیروز محدود نبوده، به امروز فردا هم

محدود نخواهد بود. ضرورت بهره گیری از دستاوردهای جنبش جهانی نه با تکامل این دستاوردها و نه با تغییر مکانیسم جمع‌بندی آنها متغی نمی‌شود و نخواهد شد. به علاوه، شتاب، تنوع و تراکم فزاینده و روندها و گرایشات موجود در جهان و بفرنیجی دم افزون دیالکتیک ناظر بر حرکت این روند ها، بهره گیری از دستاوردهای جنبش جهانی، کمونیستی را برای احزاب و سازمانهای لارگری در هر يك از کشورها به ضرورتی هر چه حیاتی تر تبدیل می‌کند.

از آنچه که در بالا آمد می‌توان دریافت که اگر امروز در سازمان ما بحثی بخواهد در جهت مبولاندن ضرورت انطباق بنیانیهای برنامه ما براندیشه‌های نوین مطروحه در جنبش کمونیستی جریان پیدا کند باید بحثی باشد از موضع وفاداری به تحول سال ۶۰ سازمان در جهت افتاع گرایش که به این تحول اعتقاد نداشته است و یا طی سالهای اخیر اعتقاد خود را به هر دلیل از دست داده است، بیینم بحث مقاله بنیانیها از این زاویه چگونه است.

در هیچ کجای مقاله موضع " دکماتیسم " که طرف‌دعوی اصلی نویسنده است در زمینه " تحول سال ۶۰ سازمان مورد بحث قرار نمی‌گیرد و توضیح داده نمی‌شود که آیا " دکماتیستیها " مربوطه به ضرورت بهره گیری از آخرین دستاوردهای جنبش جهانی کمونیستی معتقدند یا خیر. علت این امر روشن است. چرا که گرایشی که از جانب نویسنده مقاله بنیانیهای برنامه ما " دکماتیسم فرصت طلب " نام گرفته است سالهاست بخاطر پیشبرد و دفاع از همین تحول و نیز بخاطر پای بندی و وفاداری به آن از جانب نمایندگان گرایشات مختلف انحرافی درون جنبش مورد حمله و اتهامات رنگارنگ فرار گرفته است و هنوز که هنوز است از این تحول و جوهر و مضمون آن حراست می‌کند و در راه تکامل و تعالی آن در سازمان و در جنبش مبارزه می‌کند. مقاله نه می‌تواند او را به عنوان گرایشی مخالف بهره گیری از آخرین دستاوردهای جنبش معرفی کند و نه به سودش است که او را همان طوری که هست، یعنی مدافع و مبارز حرکت درپرتو آخرین دستاوردهای نظری و عملی جنبش توصیف کند و لا جرم مجبور می‌شود بحث در این مساله محوری یعنی موضع نسبت به تحول سال ۶۰ را در رابطه با این گرایش مسدوت گذارد. اما دارنویسنده در توضیح و یا حتی مسدوت گذاردن موضع خود نسبت به این تحول به این آسانی‌ها نیست. چرا که با مسدوت گذاردن آن، " انقلاب در انقلاب " را نمی‌تواند مدلل کند و با توضیح آن نمی‌تواند اعتقاد خواننده را به " انقلاب در انقلاب " جلب کند. توضیح می‌دهم. او همانگونه که قبلا به آن اشاره کردیم در صفحه ۱۳ مقاله خود می‌نویسد:

" این کدام درک از جهان، کدام تئوری‌ها و کدام آموزشها بودند که برنامه ما را تا درجه برنامه شکوفای سازی جمهوری اسلامی تنزل دادند؟ " و به این ترتیب با صراحت تمام اقدام سال ۶۰ ما را در زمینه بنیان برنامه فرار دادن احکام و آموزش‌های اسناد جلسات مشاوره را " تنزل " قلمداد کرده محکوم می‌کند. نویسنده گزیری هم غیر از این ندارد چرا که برای اثبات ضرورت " انقلاب در انقلاب " نفعی تمام و کمسالم گذشته امری است گریزناپذیر و تحول سال ۶۰ نیز نمی‌تواند از آن مستثنی باشد.

اما آیا ایستادن در موضع نفعی بنیان فرار دادن اسناد جلسات مشاوره به مثابه انطباق پیشین مارکسیسم بر شرایط جهان معاصر می‌توان پرچم نوسازی و نواندیشی را بدست گرفت و خواهان آن شد که " بنیاد برنامه ما بر مارکسیسم - لنینیسم و انطباق نوین آن بر شرایط پایانه، قرن بیستم " می‌استوار گردد؟ مگر نه این است که چنین پرچمداری در برابر سؤال زیر خلع سلاح خواهد شد:

" اگر بارپیش همین بنیان فرار دادن خرد جنبش کمونیستی معاصر باعث تنزل شده‌است، از لجا که این بار ما را به قهقرا نبرد؟ "



نویسنده که تناقض را درک می‌کند به چاره جویی می‌نشیند. و گریزی ندارد جز آنکه در مقدمه‌های ده به همین منظور هم نوشته میشود. فلم به ستایش از تحولی بچرخاند که باطناً آنرا "تنزل" میدانند :

"... توجه ما به اهمیت پیوستن به اعلامیه های جلسات مشاوره با توجه به حد بلوغ سازمان کاملاً درست بود . ما به درستی کوشیدیم تا برای برنامه ای که می‌خواستیم در ربع قرن آخر قرن ۲۰ تدوین می‌کنیم پایه های هر چه جامع تر تشویک داشته باشیم . مستقل از این که در اعلامیه های جلسات مشاوره کدام اندیشه درست و کدام نادرست بوده ، کوشش ما برای تأمین پشتوانه تشویک برنامه سازمان پویا و سازنده بود " ص ۳ و ۴ ( تأکید از ماست ) .

و بلافاصله با آسودگی از آن که دیگر راه را هموار و تناقض را برطرف کرده است ادامه می‌دهد :

" اینک با توجه به همین اندیشه ها و در تداوم سنت پویای سازمان می‌توانیم نتیجه بگیریم که کار برنامه را این بار نیز باید از بنیانهایی ایذولولیک ، تشویقی ای آغاز کنیم که بدون شناخت و ساخت و ساز بست آن ها دستیابی به برنامه علی ناممکن است . این بنیانهاندیشه های نسازی و نوزایی و نوآندیشی در جنبش کمونیستی و نگاه نوین به مسائل بنیادین دوران در واپسین سالهای قرن ۲۰ هستند ( تأکید از ماست ) ص ۴

غافل از اینکه این عبارات اگر چه ظاهراً به نویسنده کمک می‌کند یا در ماهیت امر اساساً معالفاً را چه در وجه " انقلاب در انقلاب " معرفی کردن نسازی و چه در " مبارزه آشپساکا " دکامتسم فرصت طلب " به بن بست می‌کشاند :

در حقیقت مقاله در اینجا دقیقاً به زبان واز موضع همان گرایش سخن می‌گوید و اگر چه همه چیز را نمی‌گوید ، اما آنچه را می‌گوید صحیح و روشن کننده است .  
صحیح است چرا که پذیرش اسناد و بنیان فرار دادن آنها را برای ما کاملاً درست و پویا و سازنده می‌داند . صحیح است چرا که ضرورت و نیز نارسایی نسازی و نوآندیشی امروز را نه در تقابل ، که در پیوند ، استمرار و تداوم تحول پیشین سازمان قرار می‌دهد .  
صحیح است ، چرا که منطق و برخورد تاریخی مستعد در این عبارات ، به او اجازه نمی‌دهد که نه از موضع " انقلاب در انقلاب " سخن بگوید و نه حتی نامی از آن ببرد .  
و روشن کننده است ، چرا که بخواهی نشان می‌دهد هر چه نسازی در سازمان ما شایسته دستان گزایشی است که تحول سال ۶۰ را نمایندگی و تداوم و تکامل می‌بخشد . روشن کننده است ، چرا که آشکار می‌سازد هر چه جریانیه که بخواهد نسازی را از طریق تخطئه تحول سال ۶۰ ولعن و نفرین پشیمان آن تبلیغ کند ، دروغین است و هر چه مدار یا بر سخی قبل از تحول سال ۶۰ ایستاده است و یا اساساً فاقد پایه و بنیان استوار نظری است .

### گذشته ، چراغ راه آینده

روشن است که برای تداوم و تکامل تحول سال ۶۰ باید آنرا مورد بررسی نهادانه قرار داد و با بهره گیری از درسهای آن به پیش رفت . اما مقاله این امر را نیز مسکوت می‌گذارد و

نمی‌تواند. هم مسکوت نگذارد، چرا که جنبه‌های راه او از تحول سال ۶۰ حفظ می‌کند و بسط می‌دهد، درست همان جنبه‌هایی هستند که باید نقد و نفی شوند. مقصود منبهم از آن کسه امر او در این زمینه همه چیز را نمی‌گوید، همین است.

همان گونه که رد و تخطئه تحول سال ۶۰ نادرست و ناصحیح است، "کاملاً درست" خواندن و "پویا و سازنده" دانستن آنهم برای امروز و فردای ما کافی و چاره ساز نیست. بررسی تجربه سال ۶۰ و مطالعه ویژگی‌ها و بخرنجی‌های آن نشان می‌دهد که سازمان ما در بنیان مراد دادن احکام جلسات شماره ۲ اشتباه بزرگ مرتکب شد:

۱) پذیرش اسناد را با کار جدی آموزشی و مطالعاتی پیرامون آن همراه نکرد و پذیرش احکام آن به درک تعمیقی یافته از آنها قرا نرؤشید ؟

۲) در داراست جمع‌بندی‌های تئوریک این اسناد، به تحلیل مشخص از شرایط مشخص کم توجه کرد و هر کجا که واقعیت و تئوری در تناقض قرار گرفتند، این تئوری بود که بدون چون و چرا و بدون تعمق، اساس قرار داده شد.

گذشته چراغ راه آینده. امروزه بحث بر سر نیساری است، امروز که صحبت بر سر ضرورت درک و تحلیل جدید از جهان و انطباق تئوری و پراتیک با ویژگی‌های مرحله کنونی رشد و تعامل جهان و جامعه بشری است، باید گذشته را چراغ راه آینده قرار دهیم و از اشتباهات و پیشین درس بگیریم. آزموده را آزمون خطاست!

واقعیت آن است که پذیرش تحلیل‌ها و تئوری‌های اسناد جلسات مشاوره از جانب سازمان حاصل روندی محفول و طبیعی نبود. این روند در چنان برهه طوفانی و پرشتابی از سیر پر پیچ و خم رویداد های انقلاب ایران جریان یافت، که نتوانست با کار پژوهشی و مطالعاتی لازمی که می‌بایست ما را با پایه‌های عینی این تحلیل‌ها و تئوری‌ها تجهیز کند همراه شود. اگر چه تلخ است، اما باید پذیرفت که سازمان در شرایطی چشم به جهان معاصر و بخرنجی‌های آن گشود که درک حداقلی از کم و کیف تحولات اجتماعی و اقتصادی جهان سرمایه‌داری و نیز سوسیالیسم نداشت. ما تا آن زمان با وضعیت کشورهای در حال رشد و جاسا و مقام آنها در جهان معاصر آشنائی نمی‌داشتیم. ما از مسایل منایقه تسلیحاتی و خطرس فزاینده‌های که جهان و بشریت را به نیستی تهدید می‌کند می‌خواهم بگویم بی اطلاع بودیم و حتی آنرا در شمار مسایل بلاواسطه مربوط به خود نمی‌دانستیم، ما ۰۰۰ و در نتیجه در آن مقطع پذیرش اسناد برای ما شاید بتوان گفت پذیرش "راه حل" مسایلی بود که روی "صورت مساله" فکر نکرده بودیم.

آنزمان همه راجع به اسناد صحبت می‌کردند و در هر استدلال خود چند بار دوران و فرمول-بندی‌های آنرا تکرار می‌کردند. فضا، فضای اسناد جلسات مشاوره بود. سؤالی که در برابر ذهن همه قرار داشت. چنین بود: اسناد جلسات مشاوره، آری یا نه؟ و طبیعی و درست هم بود که جواب مثبت باشد. آخر پاسخ مثبت به این سؤال را پیش از آنکه ما بخواهیم بدینهم، تجربه حرکت ده‌ساله سازمان، داده بود. باری پاسخ مثبت بود و درست هم بود که مثبت باشد. اما آیا کدام کار جدی آموزشی و پژوهشی در جهت جبران سذغ و دانش ما صورت گرفت. ناری که می‌بایست ما را و همه نیروهای سازمان را متوجه عمق مساله کند و به اندیشه و تعمق وادارد و پذیرش اسناد را به درکی تعمیق یافته از احکام و جمع‌بندی‌های آن فرا رویاند. واقعیت‌های جهان که این احکام از تحلیل عینی و علمی آنها برجاسته بود و نیز آخرین تحولات این واقعیتها در کجا و چگونه مورد بررسی قرار گرفت؟ اگر چه در آن زمان پذیرش سریع اسناد از ضرورتی عینی برمی‌خاست و نمی‌توانستیم

و نمی‌بایست هم از سرعت آن می‌داستیم ، اما ضعف برخورد سازمان در همراه نکردن این پذیرش با کار آموزشی و پژوهشی پیرامون آن نیز چشمگیر بود و خود را در نگرانی برحق بخشی از رفا چه در سطح رهبری و چه در بدنه سازمان نسبت به شتاب پذیرش در نمایاب کار آموزشی متناسب، به نمایش می‌گذاشت.

اما پرسیدنی است که آیا امروز از فراز ۷ سال تجربه بر این واقعیت می‌نگریم و دست اندر کار پذیرش دیگر هستیم ، حق داریم همان اشتباه را و آنهم در ایجا دی جدی تر تکرار کنیم ؟ امروز همه جای سازمان صحبت از نوسازی است . هر کس در هر صحبت خود هر چند پارنوسازی و نواندیشی را تکرار می‌کند ، فضا ، فضای نوسازی است . پاسخ مثبت به سوال " نوسازی آری یا نه ؟ " را نیز پیش از ما واقعیت‌های جدید جهان و تاریکی‌هایی که زندگی از بطن خود زاینده است داده است . اما آیا ما در تلاش هستیم که خود و همه نیروهای سازمان را به اندیشه و تعمق و اداریسم و اجاره ندهیم شهر و جدیه نوسازی ، عرصه را برای درک تحقیق یافته از آن تنگ کند ؟

درس‌های گذشته به ما حکم می‌کند که کار خود را در جهت ارتقا شناخت علمی خود از آنچه که در جهان جاری است ، افزایش دهیم . باید مطالعه کرد ، باید آموخت ، باید اندیشید . وظیفه ماتنتها تزار شعارهای نو و پذیرش ایده‌های جدید نیست . ما باید با تلاش و پژوهش خلاق و تلاش در جهت هر چه جمعی تر کردن این تلاش ، نوسازی و اندیشه‌های نو را در خود بهیروانیم برای آنکه به " راه حل " ها برسیم و راه حل ها را خوب فرا گیریم باید روی " صورت مسایل " هم کار کنیم . تمامی احزاب دمونیستی و کارگری بر میرم بودن کسترش و تعمیه شناخت و واقعیت‌های جدید جهان امروز تاکید می‌کنند و این در حالی است که بسیار از آنها ، از گذشته های دور تحقیقات و پژوهش‌های زیادی در این زمینه انجام داده و می‌دهند . بدون مطالعه بدون آموزش و بدون حداقل شناخت ضرور از آنچه که در جهان بفرنج سالهای پایانی قرن ۲۰ جاری است ، نمی‌توان تئوری و پراتیک خود را با ویژگی‌های مرحله نونونی رشد و تکامل جهان منطبق کرد . نمی‌توان نوسازی را فهمید و نمی‌توان نوسازی را به کار بست .

در این میان درد آور است که مقاله " بنیانها ، برنامه ما " که از جانب یکی از اعضان رهبری سازمان نوشته می‌شود و رسالت اشاعه نوسازی را برای خود فایل است نه تنها خود درک صحیحی از مبانی و مولفه‌های نوسازی و نواندیشی ندارد ( و ما در بخش نخست مقاله در بولتن شماره ۷ کوشیدیم این ادعا را مدبل سازیم ) ، بلکه دیگران را هم از تلاش و جستجو برای دستیابی به درکی تعمیق یافته از آن باز می‌دارد .

مقاله از گام اول فضا سازی می‌کند و جورعب و وحشت فراهم می‌آورد و بدون يك كلام آموزشی بدون طرح يك مساله برای اندیشیدن ، تلاش می‌کند بحث‌های بفرنج و عمیق نوسازی و نواندیشی را مصنوعا تحت الشعاع موافقت یا مخالفت با نوسازی فرار دهد و چنین وانمود نماید که گویا مساله نه در درک و فراگیری مضمون نوسازی و داراست آن در شرایط جا مشخص جامعه ما ، که صرفا بر سر پذیرش آن است . اتفاقی هم نیست که شعار " باید بیاموزیم و بیشتر بیندیشیم " را تهدید نوسازی و گریز از نوسازی " (ص ۱۳) می‌داند .

کوتاه سخن ، مقاله " بنیانها " نه تنها از کم توجهی و کم کاری گذشته ما در زمینه آموزش و فراگیری و دستیابی به درکی تعمیق یافته از دستاوردهای نظری و تجربی جنبش ، درس نمی‌گیرد ، بلکه تزار همان اشتباه را در ایجاد سیاحت و با توجه به پیچیده تر شدن جهان در ابعادی میانرتر ، تدارک می‌بیند .

درس دوم تحول سال ۶۰ سازمان و تجربه پیشین دار بست جمعیندی های تئوریک جنبش دمونیستی نیز امروز برای ما از اهمیت حیاتی برخوردار است . این درس را باید خوب فرا گرفت و در حرکت نونونی مان در جهت نوسازی بکار بست .

ما که در گذشته بخاطر کم سو بودن شمع دانش و تجربه خود نمی توانستیم قانونمند یهای حرکت جامعه و فراز و نشیب های راهی را که جنبش باید می پیمود بدرستی ببینیم ، در سال ۶۰ پس پیروزی در مبارزه بخاطر دستیابی به مشعل دانش و تجربه معاصر جنبش کمونیستی بین المللی مسحر اشعه آن شدید و مشعل را به جای آن که از آن خود کنیم و آنچنان که باید بر فراز راه و مبارزه مان برار دهیم ، با شیفتگی تقدیس کردیم ، در برابر خود گرفتیم و بیش از آنکه به راه به مشعل چشم دوختیم و در این رهگذر بود که برخی واقعیتهایی که پویندگان بی چراغ این راه ( مردم ) بر آن موقوف یافتند ، از چشم ما راهگشایان و مشعلداران پنهان ماند در حقیقت ما بجای آنکه دانش و تجارب معاصر جنبش کمونیستی را در تلاش خود بسرای شناخت مختصات و ویژگی های جامعه و جنبش انقلابی ایران بدار گیریم و در پرتو آن چشم اندازها ، خاص انکشاف جامعه و جنبش را روشن سازیم ، به این دانش و تجربه تکیه زدیم و واقعیات جامعه و جنبش را از پشت منشر اسناد جلسات مشاوره نگاه کردیم . ما پیش از آن که تئوری های عام را با واقعیت های مشخص انطباق دهیم عملا تلاش می کردیم این واقعیت های زنده را در قالب طبیعتا خشک جمع بندی های تئوریک بگنجانیم . در گریو دارناریست تئوری های عام ، ما فراموش کردیم که تئوری تیره و خالستری و زندگی سرسبز و شگوفاست .

اما درد آور است که با این همه مطالعه " بنیادهای برنامه ما " در زیر لوی نوسازی و تخریب نین توجه نازل ما به واقعیت های زنده و متحول جامعه مکان در گذشته را برده پوشی می کند و در واقع درد ما را نه در گنجاندن واقعیت های زنده در قالب فرمول بندی ها ، نه در گنجاندن آنها در قالب فرمول بندی های پیشین می داند و فراخوانش هم تنها جایگزین کردن فرمول های پیشین با فرمول های جدید است . پیچیده نیست آنچه که از دست و فلسف برمی آید در "تقدیس" اندیشه های نوگتاهی نمی کند ، آخر از دید ا و ایده هایی می توانند وجود داشته باشند که به تمام مسائل عام و خاص یکباره و آنهم برای همیشه و همه جا پاسخ دهند و او تنها تلاشی کند اثبات کند که اندیشه های نوین امروز آنچه نه از نوسازی و نوآندی مستفاد می شود ، در واقع همان ایده ها هستند .

امروز جمع بندی های تئوریک اسناد جلسات مشاوره باز بینی می شوند . در پرتو دستاورد های د و دهه دیگر از تکاپوی جامعه بشری ، به مدد تجربه پیش از د و دهه دیگر از فعالیت جنبش کمونیستی بین المللی و در جریان تحقیقات و پژوهش های علمی پیرامون آخرین تحولات نه در جهان جاری است درک جدیدی از جهان شکل میگیرد . قانونمند یهای پیچیده تشر انکشاف روند ها و گرایشات موجود در جهان و خصایل و ویژگی های واقعیت های نوظهور آن کشف می شوند . امروز بسیاری از جمع بندی های تئوریک پیشین جای خود را به جمع بندی های جدید می دهند .

این همه را نه تنها باید باور کرد ، بلکه باید به استعمال آن رفت . اما آنچه را که لحظه ای هم نباید از آن غافل ماند آن است که تئوری ، تئوری است و هر قدر هم نوسازی شود و بازسازی گردد ، باز هم تعمیم است و تجرید و لذا نمی تواند تمامی سرسبزی و شگوفایی واقعیت زنده و متحول را در خود جای دهد . و منعکس نماید . تئوری هر قدر هم تامل یافته باشد و هر اندازه هم علمی و مستدل باشد ، باز هم نمی تواند ما را از کار خلاق و همیشه دشوار تحلیل مشخص از شرایط مشخص معاف نماید .

باید درک کنیم که ایده ها و اندیشه های نوین تنها به ما کمک می کنند تا پدیده ها و گرایشات تازه و معضلات و بفرنجی ها و امکانات جدیدی را که زندگی جامعه و جنبش مان با تنوعی بی پایان و در اشدالی تکرار ناشدنی از دل خود می زاید بهتر بشناسیم و

و قانونمندیهای خارج حرکت آنها را در پیوند و در ارتباط با قانونمندیهای عام حرکت روند های جهان معاصر کشف کنیم و بنادر گیریم.

اگر می دانیم که هیچ روندی در تمامی وجوه و جوانب خود تکرار نخواهد شد، اگر معتقدیم که زندگی هر روز و هر جا جلوه های تازه ای از خود بروز می دهد و بالاخره اگر به این حکمت فیلسوفان ماتریالیست باستان باور داریم که " دو بار نمی توان در یک رودخانه شنا کرد " باید ضمن تقویت پهنه نظری و تحلیلی خود و ضمن تجهیز به تمامی اندوخته های نظری و تجربی جنبش کمونیستی جهانی، آستین بالا بزنیم و در راه کشف ویژگی ها و خود ویژگی های حرکت جامعه و جنبش مان کار و مبارزه کنیم.

آری تجربه سال ۶۰ ما بسیار عبرت آموز است. تنها کافی است بیاد آوریم که چگونه تمام سعی گزارشانی که از محلات و کارخانه ها توسط رفقای ما تهیه میشد مملو بود از واژه های " لیبرال " و " خرده بورژوا " و به جای آن که واقعیات زنده را گزارش کند، تکرار مفاهم و واژه های موجود در تئوری های ما تحویل می داد. عده ای هم در کار نبود. دهنی که شیفته تئوری ها بود نمی توانست واقعیت را همان گونه ببیند که بود و ناگزیر هر ریشوئی را " خرده بورژوا " و هر عینکی و کرویائی را " لیبرال " می دید.

اما تاسف آور است که علیرغم این تجربه بزرگ همین امروز هم شاهد هستیم که گرایش کسه خود را فراتنه ( ) " بیشتر نو " می نامد همچنان سرگرم همین کار است و اگر چه هنوز تئوری های را که بتواند جامعه ما را با آن " انطباق " دهد نشنیده است اما در عرصه سازمانی، آنها را در مصیبات حزب کمونیست اتحاد شوروی پیدا کرده است و با قریبه تراشی از آن همه چیز را در سازمان ما پیوریزمیک و همه بس را پیوریزمات می بیند و علاج این همه را هم " خلا فانه " ( ) دموکراسی و علنیت میدانند ( بحث پیرامون این مساله را در مقاله ای جداگانه پی گیریم ). آری تاسف آور است. اما اگر از گذشته درس نگیریم و همچنان اشتباهات گذشته را آنهم در ابعادی گسترده تر و زیانبارتر تکرار کنیم، فرجامی بهتر از این هم در انتظار ما نیست که به انگی برداری و قریبه تراشی کشیده شویم. مادام که تئوری ها را آیه وار ندیس کنیم و سرسپری و شرفائی را نه در واقعیت متحول، که در اندیشه ها جستجو کنیم و مادام که تحلیل مشخص از شرایط مشخص در دستگاه فکری مان محلی از اعراب نداشته باشد گریزی هم نیست که به جای انطباق تئوری بر واقعیت، واقعیت را با تئوری ها و از آن بدتر با الگوها " انطباق " دهیم.

## پایان

جمشید خرداد ماه ۶۷

## "پوست اندازی ایدئولوژیک" یا شکاف دیر هنگام در رعایتی کهنه؟

مقدمه:

رفیق صادق، پیشگفتار و فصول ۱ و ۲ از بخش اول مطلبی را که در توضیح طرح برنامه پیشنهادی خود تحریر کرده، (یادداشت تحریر دارد) در رولتن ۸ منتشر نموده است. نوشته حاضر در نقد بخشهای منتشر شده، مطلب مذکور تهیه شده است و در همه جا از آن با عنوان "مقاله یاد شده است." مقاله "حاجوی عناصر مثبت بسیاری است. دفاع از وحدت سازمان و دفاع از عنایت از جمله این عناصر مثبت است که تنها پشتیبانی از آنها میتواند بیانگر احساس مسئولیت باشد.

در همین حال، مقاله دارای کاستی‌های جدی است. رفیق صادق از "پوست اندازی ایدئولوژیک" برنامه‌ای سخن می‌گوید. اما تمییدهای مقاله تا بد آن پایه است که در رنگاهی خوشبینانه تنها شکاف دیر هنگام در پایه‌های تفکر رفیق صادق را تصویر می‌کند و در رنگاهی آشفته به بدبینی، "کهنه در لباس نو" چهره می‌نماید.

مقاله رفیق صادق برای آنکه تا حد فراروشی به "پوست اندازی ایدئولوژیک" - برنامه‌ای "ارتقا" یابد، باید از دو ناگنجی بدآید و این میسر نیست مگر با نقد صریح تمییدهای آن. گفتن ندارد که سطح مباحثات در درون سازمان ما تا بد آن حد ارتقا یافته است که نقد نارسائی‌ها به حساب نغی و جوجه مثبت واریز نگردد. مصلوب حاضر با این پیشدآوری، عمدتاً به نقد اختصاص یافته و وسیع‌ای منفی آن تماماً نتیجه فراوانی تمیید و نارسائی در "مقاله" است.

\* \* \*

### ۱- مقدمه و لوری

دیالکتیک، تنها قانونمندی حاکم بر پدیده‌ها نیست، مد و لوی شناخت نیز هست. مقاله در همه جا به این اصل وفادار نیست و در رسا موارد، با طرح نادریست مسائل و پاسخگویی غیردیالکتیکی بد آنها اشتراک می‌آفریند. مواردی از این نارسائی را بررسی کنیم:

مقاله با طرح این سؤال آغاز می‌شود که:

"آن سراطی که سازمان ما در آن قرار گرفته و در اثر آن، نیاز کلی به تشکیل نخستین کنگره به یک ضرورت مشخص تبدیل شده است - کدام است؟ چرا ما باید امروز بسوی کنگره گام برداریم؟"

طرح در دست مسئله ۵۰ درصد حل آمنت و طرح مسئله بدین صورت اساساً نادریست است و هم‌راز اینوست که به پاسح‌های نادریست راه می‌برد. سؤال می‌شود "چرا ما باید امروز بسوی کنگره گام برداریم؟" این سؤال، از کجاست که مانند آن است که راننده غلط در دست راه رفتن اتومبیلش را ببیند و در غلت کارکرد طبیعی قلب فلان آدم را مورد سؤال قرار دهد. در بدین اصل بر طرهاست "و در قانون اصل بر "براست" و در حزب طبقه کارگر، اصل بر سانسئرالیزم - دمکراتیک و عالی‌ترین تجلی آن - کنگره ساست. در برخورد منطقی، قاعده "مورد سؤال واقع نمی‌شود، سؤال همواره متوجه "خلاف قاعده" است و اگر به این منطق در برخورد با مسئله مشخص کنگره پای بند باشیم آنگاه باید سؤال را از "وارونگی" نجات داده، بدین ترتیب طرح کنیم که "چرا تا امروز کنگره سازمان برگزار نشده است؟" آیا در طول زندگی ۱۸ ساله سازمان، هرگز هیچ مسئله مهمی وجود نداشته است که نیاز کلی به تشکیل کنگره را به "پیک ضرورت مشخص" تبدیل کند؟ مگر انقلاب بهمین تحولات سالهای ۶۰-۵۹، برنامه شکوفائی جمهوری اسلامی، شکست آن برنامه، نقد برنامه و مشی گذشته، تصویب اساسنامه جدید، پذیرش سرنگونی، ضربات

سال ۶۵ و مسائل عدیده دیگر هر کدام به تنهایی در یک حزب جدی و با پرنسیب، ضرورت مشخص یک کنگره فوق العاده را پدید نمی آورد تا سازمان ما حداقل تشکیل کنگره عادی را ضرور سازد؟ اصلاً منظور از تقسیم بندی به "نیاز کلی" و "ضرورت مشخص" چیست؟ آیا باید از کنگره تحت عنوان "نیاز کلی" این درک را داشت که کتاب مقدس برای طاقچه خوب است و نیاید در صورت فوت ابوی بلند نباران به "ضرورت مشخص" بدل میشود و منظور از "نیاز کلی" در عین حال "نیاز جاری و همیشگی"؛ چیزی شبیه تغذیه و تنفس آدم میزاد است که به اعتبار حیاتی بودن، جاری بودن و همیشگی بودنش "کلی" است؟ اگر از عبارت "نیاز کلی" برای افاده مفهومی درم استفاده شده، در این صورت طرح سؤال به همان اندازه نادرست است که طرح سؤال "چرا ما باید امروز بسوی کنگره گام برداریم؟" و اگر مفهوم اول منظور نظر است که باید به بیان حق داد که رزیک صادق قرابی باور به دموکراسی و کنگره می دانستند، چرا که کنگره را یک نیاز کلی دانستن که فقط تحت شرایط معینی - که مرجح تشخیص آن کمیته مرکزی است - به ضرورت مشخص تبدیل می شود - مجسوس بی باوری به دموکراسی معنی دیگری ندارد.

به سؤال "چرا ما باید امروز بسوی کنگره گام برداریم؟" باز گردیم و ابتدا ببینیم که مقاله به سؤال "و ارونه طرح شده" چه پاسخی می دهد و سپس به نتایج همان سؤال زمانی که در دست طرح شود بپردازیم - سرانجام به این مسئله پاسخ دهیم که چرا سؤال و ارونه طرح می شود؟ پاسخ به سؤال "چرا کنگره؟" با طرح ورد سه فزیر آغاز میشود:

- "فقری که کنگره را برای تعیین تکلیف با اختلاف نظرها ضرورتی فوری تشخیص می دهد."
- "فقری که کنگره را برای در هم شکستن "حکومت نظامی" ضرورتی عاجل یافته است."
- "فقری که نظریه اقبال عمومی از کنگره، آن را ضروری می شناسد."

در اینچنانیز افتاد موجود در سازمان به گونه ای نادقیق، طرح و لذا با سهولت رد شده اند. فقری که پیش کنگره و تعیین تکلیف با اختلاف نظرها "رابطه برقرار می کند؛ با اندکی تغییر، فرهنگ سازمان است. واقعیت آن است که در عرصه های نه چندان بی اهمیتی، اختلاف نظرها موجود، سازمان را فاقد رهبری کرده است. این وضع نمی تواند و نباید دوام آورد. برای آنکه سازمان بماند و بتواند پراتیک موشو پویایی داشته باشد و حتی به منظور آنکه شرایط برای "به محک تجربه آموزدن" نظرات مختلف فراهم شود. باید نظر و اراده اکثریت روشن شده، اعمال گردد. بدین معنی، اصلی ترین دستور کار کنگره ماهیتاً عبارتست از "تعیین تکلیف با اختلاف نظرها" تا همین اکثریت فقری روشن در ارگانهای رهبری، مادام که این "تعیین تکلیف" صورت نگیرد، استقرار تام و عام قانونیت، رها نیدن سازمان از لحسی و فعال نمودن پراتیک آن بسیار دشوار و بسیاری موارد عملاً ناممکن است. اگر در نظر آوریم که توقف پراتیک در سطح نازل کنونی و بدتر از آن افت پراتیک در شرایط بحران، خطر تلاشی شدن سازمان را به خطری واقعی بدل می کند، آنگاه اهمیت "تعیین تکلیف" بازم بیشتر خواهد شد.

مقاله، "تعیین تکلیف" را در دو معنی "حل اختلافات" و "انشعاب" طرح و بد رستی رد می کند. واقعیت آنست که این هر دو فکر بسیار ضعیفند. کمند رفقای که اختلافات موجود را در پیرویه تدارک کنگره قابل حل ارزیابی کنند و بهمین سان گویند کسانی که کنگره را نقطه پایان به حساب آورند در مقابل بسیارند رفقای که رسالت اصلی کنگره را تدوین اسناد روشن و گزینش رهبرانی معتقد به آنها در عین حال تا همین حد اکثر دموکراسی و حقوق نام و عام برای اقلیت می دانند از این رو فقر "تعیین تکلیف" تنها ضرورتی به رستی بیان می شود که معنی اصلی آن به روشنی اظهار گردد و مقاله از این کار سر باز زد. و به رد در رکهای حاشیه ای پسندیده کرده است. این نحوه برخورد سبب می گردد که مضمون اصلی مبارزه درون سازمانی ما نیز چارچوب آن برخواننده پوشیده بماند و این شبهه القا گردد که گویا عده ای برای وحدت سازمان می روزنند و کسانی هم برای تکه - پاره کردن آن شمشیر کشیده اند.

مقاله در طرح و رد فکر دوم نیز همان اشتباه را تکرار می کند. در اینچنانیز بجای طرح فکر اصلی، یک

اندیشه حاشیه ای مورد نقادی قرار می گیرد. خود مقاله اذعان دارد که "فکری که کنگره را برای دهم شکستن حکومت نظامی" ضرورتی عاجل یافته است، د سازمان ممالک به بسیار ضعیف و ابتدائی است." اما معلوم نیست به چه دلیل این فکر بسیار ضعیف و ابتدائی ارزش طرح شدن می یابد اما فکر نیز روندی که کنگره را برای گزینش کمیته مرکزی می خواهد مسکوت می ماند؟ بکار گیری واژه های "حکومت نظامی" "بانسند و امام و امت" و... و پلکیک یا صاحبان این واژه ها مباحثه را به سطح دانشجویان متعصب کلتیپهای بحث تنزل می دهد و این کمترین زیان آن است و بیشترین زیان وقتی متوجه سازمان میگردد که فکر دهم شکستن حکومت نظامی یابد. فلان مطرح کردد و فکر گزینش کمیته مرکزی. که قطعاً رفیق صادق آنرا از جمله وظایف کنگره میدانند. مسکوت بیاند.

رابطه اسناد "یا" "مجریان" و نقشی که رهبران در زمینهی گردن فرمولها بر عهد دارند. بویژه در سازمانی با سطح رشد سازمان ما تا آن درجه اهمیت دارد که بحث پیرامون آنرا به صحبت های درگوشی "محدود و نسازیم" باید صریح و روشن بود و کمترین ابهام از این فکر فاع کنیم که گزینش کمیته مرکزی یکی از اهداف بسیار مهم کنگره سازمان است. و لذا باید امکانات لازم را برای آنکه این گزینش بدستی عملی گردد. همسایه سازمان. و ترتیبی اتخاذ نمائیم که همه نمایندگان کنگره به شناخت لازم از سابقه، مواضع و عملکرد های همه د اوطالیان عضویت در کمیته مرکزی به شکل مقتضی تجهیز گردند. تاکید بر این نکته از آنجا اهمیت دارد که در سازمان ما عدم ترویج درک صحیح از مفهوم "دموکراسی" و سلطه دیربهای اندیشه بورکراتیک، بر دسترس سلطه هزاران ساله د دیکتاتوری بپروخ و روان اجتماع و وجود نوعی حجب و حیای شرقی مانع از آن شده است که اعضای سازمان به این حقیقت با صراحت و با چشمان باز بنگرند و برای تجهیز به شناخت لازم بکوشند. طرح ناد رست مسائل، د مواجبه با فرسوسم نیز امتداد یافته است. مقاله می نویسد: "فکری که نظر به اقبال عمومی از کنگره، آن را ضروری می سناسد نیز چون خوب شناخته شده است، نیازی به تشریح ندارد" واضح است که د را اینجا افکار موجود در رهبری سازمان مورد خطاب قرار گرفته اند چرا که برای "عموم" یعنی اعضا پیروی از "اقبال عمومی" اساساً موضوعیت ندارد. مضمون اصلی عبارت فوق به اشکال دیگر از جمله به اینصورت که برخی از رهبران سازمان از پائین رهبری میشوند، فلانی به فشار از پائین تسلیم میشود و... بارها مطرح شده و میشود. از اینرو جادارد که مورد بررسی قرار گیرد.

نامزاتی که یک سازمان سه مفهوم عام کلمه - وجود دارد. وحدت و تضاد رهبری کنندگان و رهبری شوندگان یک واقعیت آشکار است. حزب طبقه کارگرنیز تابع همین قاعده کلی است. وجود آرمانها و منافسح مشترک و د ر ضرورت کار سازمان یافته، پاسداری وحدت حزب است و تضاد رهبری کنندگان و رهبری شوندگان ضامن پویایی آن.

کمونیسم علمی با شناخت د یالکتیک وجودی "حزب" ساختمان آنرا بر اصل سانترالیسم د مکرراتیک بنیان می نهد تا هم بقا و قدرت رزم یکپارچه حزب و هم پویایی و شکوفایی آن تضمین گردد. اگر عدول از سانترالیسم از قدرت رزمندگی حزب می گاهد، عدول از دموکراسی پویایی حزب را به خطر می افکند و حزب را د ر بلند مدت، بی آینده می سازد. رهبری کنندگان و رهبری شوندگان همواره هردو به یک میزان پاسدار دموکراسی یا سانترالیسم نیستند. ابتدا و تنها د کمال آگاهی، د رهای بندی به سانترالیسم - د مکرراتیک وحدت می یابند. اما "آگاهی" <sup>تئوریک</sup> نقطه کمال قرار ندارد. نقصان آگاهی به ضرورت پایبندی بصانترالیسم - د مکرراتیک، د ریدنه و رهبری د رجها متفاوت تاثیر می گذارد. این بدین معنیست که رهبری علی القاعده د رجبت تحکیم سانترالیسم د ریدنه د رجبت عکس اثر می بخشد. از اینرو میتوان گفت که به استثنای حادث کمال مطلوب که د رزندگی واقعی کمتر اتفاق می افتاد د رآن بدنه و رهبری یا پایبندی مطلق به سانترالیسم - د مکرراتیک به یگانگی کامل دست می یابند، بطورمادی رهبری به تحکیم سانترالیسم و بدنه به گسترش دموکراسی گرایش دارند.

با این معنی میتوان گفت که د ریک حزب عملاً موجود، د رمقایسه رهبری و بدنه، توده های حسیبزی پیگیرترین مدافعان کنگره هستند چرا که کنگره د رمقایسه با کمیته مرکزی که د فاصله د و کنگره به مثابه مظهر



سانترالیسم حزبی اعما را ده میزند ، مظهر د مثراتیم حزبی در کاملترین شکل آن است . از این رو در تعامیل توده های تشکیلاتی به برگزاری منظم کنگره های حزبی هیچ چیز منفی وجود ندارد و برعکس ، ایمن تعامیل یک ضامن معتبر و جدی برای حفظ و تدوم پویائی و سرزندگی حزب است . لذا رهبران ، برای آنکه شایسته مسند خود باشند ، باید در مقابل این تعامیل که مقاله آن را " اقبال عمومی " نامیده ، تسلیم بلاشروط باشند . این جز پایبندی به جوهر سانترالیسم — د مثراتیک چیز دیگری نیست . ولو آنکه آنرا در نباله روی از توده ، تسلیم در مقابل فشار پائین و یا چیزی که " چون خوب شناخته شده است نیازی به تشریح ندارد . " بنامند . مقاله پس از طرح نادقیق افکار موجود در سازمان ورد آنها ، دلائل خود را در توضیح اینکه چرا کنگره به ضرورت مشخص بدل شده است به شرح زیر افاده می کند :

— شکست انقلاب و برنامه ما و ضرورت تدوین نقشه های تازه .

— سازمان یک مرحله " پوست اندازی " ایدئولوژیک — برنامه ای را پشت سر می گذارد .

— روند انقلاب جهانی در آستانه چرخشی تاریخی قرار گرفته است .

( نقل بمعنی از صریح پیشگفتار )

آنچه بعنوان دلیل ارائه شده ، حقایق روشن و مهمی است . اما مشکل بتوان اینها را بعنوان دلیل ضرورت کنگره پذیرفت . انقلاب بهمن در سال ۶۷ شکست نخورد . و ضرورت تدوین نقشه تازه امروز پذیرد نیامده است . انقلاب بهمن در همان روز ۲۲ بهمن شکست خورد . بود و اگر این حقیقت تا سال ۶۳ بر ما نامشوف ماند لااقل در سال ۶۳ بخیر قابل ملاحظه ای از رهبری و بدنه سازمان به این حقیقت که انقلاب شکست خورد است ، باور داشت . رفیق صادقی باید بپذیرد که از سال ۶۳ او نیز برایین باور بود که انقلاب و برنامه شلوفائی شکست خورد . است و در اینصورت باید توضیح دهد که چرا چهار سال بعد از درک شکست و ضرورت تدوین نقشه تازه ، کنگره ضروری شده است و علت این تاخیر چهار ساله چیست؟ و یا باید اعلام کند که اکنون در سال ۶۷ — به شکست انقلاب و برنامه همین حاصل کرد . و در نتیجه به ضرورت برگزاری کنگره رسیده است . قطعا رفیق صادقی و وی را نخواهد پذیرفت و باید پیشش قیام اول ، در توضیح علل تاخیر ناچار خواهد شد که دلائل تازه ای افاده کند . دلائلی که در سال ۶۳ وجود نداشتند و در سال ۶۷ بوجود آمدند . به دلیل دوام بهبود ازم . این اولین بار نیست که در سازمان " پوست اندازی " ایدئولوژیک — برنامه ای وقوع می یابد . در سالهای ۶۰ — ۵۹ هم تحول مشابهی پشت سر گذاشته شد ، اما بدون کنگره . در آن زمان اگرچه هم در رهبری و هم در بدنه نیروی معینی حواس را تشکیل کنگره بود و شرایط عینی هم به مراتب مساعد تر از امروز بود ، اما کمیته مرکزی وقت — که ترکیب اصلی آن همچنان حفظ شده است . کنگره را برگزار نکرد و در عوض یک انشعاب پشت زبان بار را به سازمان تحمیل نمود — و زبان را برتر از آن — باب یک بحث تازه گشود و حیاتی را که می توانست در خدمت تکامل سازمان — و پیشتر از آن — در خدمت جلوگیری نسبی از خطاهای فاجعه بار ریگ قرار گیرد ، بست . بنابراین نمایان صرف " پوست اندازی ایدئولوژیک — برنامه ای " را دلیل دفاع امروز رفیق صادقی و دستگاه رهبری از کنگره داشت .

رفیق صادقی به تجربه تلخ انشعابات سالهای ۵۹ و ۶۰ اشاره می کند و از آنجا نتیجه می گیرد که " فقط و فقط مکانیسم هایی کار ساز و خرد مندانند که فقط وحدت سازمان را آماج خود قرار داده اند و این امر میریختن جز آنکه این راه با مشارکت مستقیم ، فعال و موثر توده گان رها و نیز حتی المقت و راغضای سازمان پیچیده شود . " این شاید تنها دلیل معنی رفیق در دفاع از کنگره باشد . اندیشه سانترالیستی و پشتد تهرکت طلب فدائیان و بویژه رهبران سازمان ، اگرچه بررسی این دو تجربه تلخ بنشیند بیگانگان نخواهد خورد و نخواهد یافت که شیوه سانترالیستی " بسوی انشعاب راندن مخالفین " و ترس و وحشت از توده ، تشکیلاتی ، اگر هم در مرحله نتایجی ببار آورد ، در چشم انداز بلند مدت بی آینده است . این تحول در راندن پیشه رفیق صادقی که مسائل حاد و پیچیده را نمیتوان و نباید از بالا حل کرد ، تحولی مثبت بود و خورشیدیانی جدی است . بی آنکه راه به اظهار تاسف از تاخیر ۷ ساله را ببندد .

د ر رابطه با دلیل سوم باید گفت، این که راست است که " روند انقلابی جهانی د آستانه چرخشی تاریخی قرار گرفته است." و هرچرا جدی برای آنکه د ر این نقطه چرخشی تکلیف خود را معین کند باید د نگره بگذارد. اما این حقیقت ندارد که این مسئله ما را به دفاع از دنگره ملزم کرده است. همانطور که پیشتر گفته شد ماحولاتی با همعین ابعاد را قبلا پد و ن دنگره از سرگذراند ه ایم: مسئله راهبنداد دزمته مرکزی "حل" کرده و سپس د تشکیلات " جا انداخته ایم." حالا هم میتوانیم از الگوی سنتی خود مان پیروی کنیم. تحولاً د ر احزاب برادر، نه از این زاویه که مقاله ادغامی کند بلکه از زاویه دیگری براندیشه ماد رابطه باد موثراسی، علمیتو دنگره ناشر گذاشته است. د ر میان ما اسناد به احزاب برادر ر بویزه به حزب کمونیست اتحاد شوروی تا همعین چند پیشریک حجت قاطع بود و هنوز هم د ر بخش نیرومند ی از رفقا چنین است. اکنون د ر آن "بالا شد ر آنجائی که ماحقیقت رابطلاً د ر انحصار آن می دانستیم. به همت اندیشه نو سازی و نو اندیشی، انانهمسلی شدیدی و موعوب یافته است. این نشانها و آشنائی از نزد یک یازندگی و مسائل احزاب برادر د ر میان ما تاثیرات متفاوتی را پدید آورده است. بخشی از ما با حفظ این " اصل" پایه ای که حقیقت نشان د ر انحصار حزب کمونیست اتحاد شوروی است، جانبدار روند د موثراتیزه کردن حیات حزبی شد ه ایم، چرا که حزب کمونیست اتحاد شوروی هرچند د موثراتیزاسیون را بر فراز گیتی برافراشته است. بخشد یگرا ما، از تحولات تازه به نتیجه گیریهای پایهای تری راه برد ه و پیشتر از همه بدین باور رسید ه که حقیقت، حقیقتاد ر انحصار هیچکس نیست و انترناسیونالیسم پرولتری اصلاً به معنی نفی هویت مستقل خود و حل شدن د ر احزاب برادر نیست، و هر حزب زمانی پایبندی علمی خود را به انترناسیونالیزم نشان میدهد که اولاً د ر انطباق خلافتان ما ردسیم - لننیزیم با شرایط جهان امروز و شور خود بکوشد و از این طریق به گنجینه جنبش چیزی بیفزاید ثانیاً د ر رابطه با سایر احزاب کمونیست، برخورد خلاق، د مثراتیک، علمی و رفیقانه را پیشه سازد و هیچ نظری را به صرف آنکه از جانب این یا آن حزب تأیید یابد ننده است، د ر سنت یا ناد رست ننماید. ثالثاً - از میاز به احزاب برادر رجه د ر راه ساختمان شوروی و چه د ر راه سبب د رت سیاسی، از ضرورت ملن پشتیبانی کند و رابعاً د ر مبارزه عام و مشترک پیرامون شعارها مشترک و توافق شده د ر سطح جهانی مشارکت فعال داشته باشد. اندیشه اخیر د ر برخورد مستقل خود د ر جانبدار نو سازی و د موثراتیزه کردن حیات حزبی است. این اندیشه که اکنون خود را از نقدهات قبلی رهسای می بیند، مینسرو، روح برخورد زنده، مشخص، خلاق و د مثراتیک با همه پدیده های هستی اجتماعی و سیاسی و از جمله حیات د ر ن سزی است. امام رهر حال، هرد ونگرش تحت تاثیر روند نو سازی د ر جنبش جهانی کمونیستی قرار داشته و از آن الهام میگیرند و روند نو سازی که د موثراتیزاسیون همه شئون جامعه، شاه بیت و به بیان رفیق کاراجف " روح آنست" بر روند د مثراتیزه کردن حیات سازمان و بردگاری دنگره تاثیر مثبت بر جای گذاشته و میگذارد و میان روند تشکیل دنگره و روند های جهانی تنها از این زاویه میتوان رابطه واقعی بر فراز کرد و نه از زاویه ای که مقاله طرح کرده است.

اکنون که پاسخهای مقاله به سئوال " چرا ما باید امروز بسوی دنگره گام برداریم؟" مورد بررسی قرار گرفت، میتوان با قطعیت گفت که طرح سئوال به این شکل نا وارد است و لذا پاسخهای نیز فکرمسجمی را به خواننده ارائه نمیدهد. پاسخ یک عضو منصف سازمان به این سئوال این است: " رفقای گرامی! دستان د ر دست نکنید بعد از گذشت هجده و سیال از تولد سازمان می خواهید اولین دنگره را برگزار کنید و باز می پرسید " چرا بر گزار کنیم؟" لطفاً پاسخ دهید که چرا اکنون دنگره سازمان برگزار نشده است؟" به پاسخ این سئوال د ر دستپد ار سازمان ما از بد و تولد نامفوض انقلاب بهمین فاد ساختار حزبی بود، د ر آن دوران که عمر متوسط چریک کمتر از یک سال بود و رهبران د ر فواصل کوتاه شهید می شدند، طرح سئوال دنگره میتوان گفت موضوعیت نداشت. د ر سال ۵۸ تشکیلات حزبی سازمان د ر عمل و بعد تا از پائین پایه گذاری شد. د ر سال ۵۹ این تشکیلات قوام نسبی گرفت و د رسالهای بعد به پورده تکاملی خود ادامه داد. از سال ۵۹ تا امروز ملان و ضرورت برگزاری د و دنگره های و اتحاد بیشتری اجلاس صلاحیت از دیگر دنگره فوق العاده یا انفراسر با حقوق کامل - وجود داشته است. اما هیچ اجلاسی بالاتر از پلنوم دزمته مرکزی برگزار نشده. تنها اجلاس وسیع و صاحب رای سازمان به سال ۵۸ و به مرحله گذار از ساختار چریکی به ساختار حزبی برمیگردد. آن اجلاس د ر آن مرحله تکاملی

ساختاری، در شرایطی که بخش بزرگی از فعالین حرفه ای و مسئولین طراز اول سازمان، هنوز عضویتند یک گام مثبت بود که مرحله گذار را به تعامی در خود متجلی ساخت.

به این ترتیب سؤال رایا بد متوجه فاصله ۶۷-۵۹ نمود. در پاسخ میتوان برظل و عوامل متعدد دی انگشت نهاد. اما در اینجا تنها به عامل اصلی می پردازیم، پیشتر به وحدت و تضاد در حزب صبه کارگرفهیم ساختار - د مکراتیک و سمت انحراف از آن در بدنه و رهبری اشاره شد. اکنون به مسئله از زاویه دیگری نزد یکشومیم: ما رکس در کاپیتال می گوید: "فلان آدم فقط از آن جهت شاه است که انسانهای دیگری نسبت به او به صورت رعیت رفتار می کنند." ولی خود آنها برعکس تصور می کنند که چون وی شاه است آنها رعیت او هستند.

کاپیتال - جلد اول فارسی هر ۹۲ پا ورقی

نعمین مضمون را انگلرد رد و یک فوئریاج، آنجا که رابطه مفاهیمی از قبیل ضرورت و حقیقت را توضیح می دهد تشریح کرده است. مردم میهن ما نیز جوهر حرف ما رکس را با ضرب المثل "گناه ظالم به گردن مظلوم است" بیان کرده اند.

حالا با این مقدمات میتوان به سراغ سؤال رفت. اعضای سازمان ما که در خراغ عظم خود، در فاصله ۴۹-۵۷ و بویژه در فاصله ۷-۵۶ جذب صفوف سازمان شدند، با روحیه "فدائی" تربیت شدند. در این روحیه "چریکیا" و به طریق اولی رهبران سازمان ما ورا انسانهای خطا ناپذیر و بقول مدعا آنها "کلمه لدنی پسه حساب می آیدند." بعد از انقلاب ساختار چریکی به سرعت ذوب شد، اما روحیه چریکی آسان و سرریز از بیسن نرفت و در ک افلاصونی از رهبران همچنان به حیات خود ادامه داد و به رهبران امان داد که سوار بر امواج ناشی از "روحیه فدائی" بنازند. روحیه فدائی می توانست در روند تکامل ایدئولوژیک سازمان، از آیینده آلیسم و تکلیف به بی حقوقی، رها شود و با حفظ جنبه رزمجویانه خود، به روحیه ای که از تعهدات تشکیلاتی در یک جانبه نداد و در حزب را جاده یک طرفه نمی فهمد، تکامل یابد. اما به کجراه رفتن پیرویه تکامل فکری سازمان سبب شد که در این عرصه نیز تکلیف گیری خود بخودی فدائی، به بی حقوقی شوربزه شده از تسخوع نوده ای تبدیل نمود. شکستی به عظمت شکست انقلاب بهمین ویرانه ما لازم بود تا در کاید آلیستی از مقوله رهبری و رهبران در هم بینند. و در ک واقعی از رهبران به ثاب انسانهای مبارزو متوسطی که در مجموعه ای از انقلابیون از توانایی ها و تجارب نسبی بیشتری برخوردارند و همانند همه مبارزین و همه انسانها، نقاط ضعف و قوت خاص خود را دارند، جایگزین آن گردند. مادام که این جایگزینی صورت نپذیرفته بود، در تشکیلات سازمان نیروی پیگیرکنیز نمی توانست وجود داشته باشد، به همان درجه که این جایگزینی انجام گرفت این نیرو نیز پدید گردید. به این ترتیب با قطعیت باید گفت که عامل اصلی در رفسد ان د موکراسی در درون تشکیلات سازمان و عدم برکزاری فکری، تکلیف نوده تشکیلاتی به بی حقوقی بوده است. اما آیا این بدان معنی است که رهبری را میرا از خطا بدانیم؟ طلقا چنین نیست. رهبران سازمان نتوانستند از موضع رهبرانی پاد انتر انقلابی طراز بالا، و با آیند فکری انقلابی و یاد رک عمیق از ماهیت سائترالیسم، د مکراتیک به ثاب یگانه ضامن معتبر تمام زندگی حزب، پیرامون حیات سازمان تعمیم بگیرند. رهبران نشان دادند که دانش و تعهد انقلابی در وجودشان تا بد ان حد نیرومند نبود که در مقابل تعالی طبیعی و غریزی خود تسلیم نشوند. آنها با سان انسانهای متوسط، خط کوتاهترین فاصله را برای راهیمائی برگزیدند: وقتی رفقا به ما اعتماد دارند و ما میتوانیم در میان خود مسائل را حل کنیم و بعد رفقا را قانع کنیم، د یگر چه حاجت به تسریفات د موکراسی که شکل نیست، مضمون است. در این حالت هم د موکراسی مضمونا رعایت نشده است. در این تحلیل هم واقع بینی و هم نیت حیرو وجود دارد اما یک چیز وجود ندارد و آن شبکه ای از انسانهای صاحب نظر، برابر حقوق و مقابلا متعهد به یکدیگر است. همین کمبود است که به رهبران سالم حق میدهد

\* برخی از اعضای کنونی کمیته مرکزی در آن اجلاس مشارکت داشتند و نتاییده یک ایالت پرنفوذ سازمان به خاطر آنکه هنوز عضو نبودند پشت در اجلاس ماندند!

تا کنگره را "تشریفات" تصور کنند و برای رهبران ناسالم امکان ایجاد می کنند تا حاکمیت بوروکراتها را جایگزین حاکمیت طبقه کارگر کنند.

چرا باید امروز برایین حقایق تاکید کنیم؟ برای آن غصی که بخاطر خطاهای گذشته سرش را پسند د یوار می گوید، هیچ چیز مفید تر از آن نیست که به اود بیافتن ریشه های واقعی خطا از جمله د رامورسازمانی کمک شود. و هزار بار تاکید کرد که د ر رابطه متقابل رهبری و تشکیلات، انحراف از سانترالیسم د مکرانیک د رهبری علی الغاده د رجعت سانترالیسم و به زیان د موکراسی گرایش دارد و این توده تشکیلاتی است که باید صیانت از د موکراسی د رون حزبی را وظیفه دائمی خود تلقی کند. نباید این توهم را پدید آورد که رهبری د موکراسی می دهد. د موکراسی نه داد نمی است و نه پس گرفتنی. د موکراسی توده سالاری است و اگر توده نخواهد که سالار باشد، همیشه کسانی یافت خواهند شد که داوطلب سروری باشند.

تاکید به این حقایق امروز بویژه لازم است. چرا که به گفته تاملاد رست رفیق صادق گزایشی وجود دارد که زمانی که "احساسد رانشیت بودن" را لمس کنند، نیروی تسریع کنگره و زمانی که عکس آنرا لمس کنند، "طبعا تسرمز آن خواهد بود." علاوه بر این خطرات د یگیری نیر بر سر راه کنگره کمین کرده اند که بی توجهی بد آنها میتواند به شکست کنگره بینجامد. امروز د ر نتیجه مبارزات چندساله، میتوان گفت که کنگره به روندی پسینی بازگشت بدل شده است، از این رو خطر اصلی که کنگره رانهدید می کند، نه "حذف" که "سخت" آن است، گزایشی که "احساسد راکشیت بودن" را لمس کنند، ممکن است بغیر نمیدانی برای لمس کردن این احساس پر جاذبه بیفتد. این خطر را باید شناخت و خنثی کرد.

وجود نیروی واقعی برای تحکیم سانترالیسم، خطر سو، ضد پسه کنگره راهمواره به خطری واقعی بدل میسازد. کنگره سازمان باید با علم به این حقیقت، د راساسنامه ای که می باید به تصویب برساند، مرادی را به کنجانند که وجود کنگره را سببیمه کنند و راه تشکیل کنگره عادی و فوق العاده، مستقل از اراده رهبری را بازنمایند.

اکنون که د وشکل طرح مسئله ود و نحوه پاسخگویی بد آن مورد بررسی قرارگرفت میتوان بدین سئوال رابد انگونه صرح می کند؟ ... گره خود مفایسه د و نحوه صرح و پاسخگویی به مسئله "چرا کنگره ۴۰۰؟" پاسخ سئوال را روشن کرده است، اما جا برای نتیجه گیری همچنان باز است:

"مقاله از موضع پاسداری مطلق از سانترالیسم تحریر شده است، از این موضع، تشکیل کنگره امری "خلاف فاعده" بحساب می آید و لذا باید به "وجدان سانترالیسم" علت این "خلافکاری" توضیح داده شود. و طبیعتی است که این توضیح با سئوال "چرا توده برگزار می کنیم؟" آغاز شود. مطلب حاضر اما، از موضع موکراسی و پذیرش سانترالیسم تا آنجائی که از د موکراسی نشات گرفته و بر آن متکی است، ارائه کردیده است. از این موضع طبعا تشکیل کنگره "فاعده" بحساب می آید و لذا می باید د ر شزو و کار، بسا طرح این سئوال که "چرا تاکنون کنگره برگزار نشده است؟" د ر پیشگاه "وجدان د موکراسی" حاضر شد. خلافا ربهای تائونی را توضیح داد. تفاوت اساسا د ر نوع عینکهاست برای آنها که د موکراسی باور دارند، کنگره حزبی، عالی ترین مظهر "قانونیت" است و د اگر این تعبیر مجاز باشد، برای آنها کنگره هم پارلمان و هم محکمه و محل حسابرسی است. از اینرو آنها ضرورت کنگره را نه با حجم مضوعات انباشته شده، که به اتکالی اصل "قانونیت" توضیح می دهند.

انباشته شدن مسائل اما، به کنگرهما ویژگی خاصی بخشیده است و ای کاش "مقاله" تشریح کاملا بجاو د رست انبوه مسائل پیش رورا د ر خدمت توضیح این ویژگی بکار می گرفت.

واقعیت آن است که د تاوم فاجعه باریبی قانونیها و مرحله ای که به لحاظ تکاملی، سازمان ما، جنبش کمونیستی ایران، جنبش انقلابی مردم میهنان و جنبش جهانی کمونیستی د ر آن به سر می برند و همه مسائلش که رفیق صادق تشریح کرده اند، انبوهی از مسائل و مشکلات راد سازمان پدید آورد، و نتیجه آن شده است که د ر عرصه های متعدد د ی سازمان علاقاد رهبری است. و همین نکته است کنگره سازمان را از یک کنگره "عادی" متمایز میسازد. و از ما مطلب میکند که با هر آنچه د ر چنته داریم برای پیروزی آن مبارزه کنیم و با کنگره با احساسیت و احساس مسئولیت فوق العاده و انقلابی برخورد کنیم. د ر این رابطه نخست باید با تحلیل د قیاس

شرایط عینی سازمان و آن شرایط عینی اجتماعی که سازمان را محاط کرده است، وحدت ظرفیت واقعی کنکره و مهم ترین ضرورتها را مشخص ساخته، باری مناسب را برد و شر آن بگذاریم. در راههای اخیر " دستور کار کنکره " موضوع مباحثات زیادی بوده است و جادارد که در اینجابدان پرداخته شود. اما پیش از پایان مبحث " متد ولوزی " لازم به یاد آوری است که بی دقتی های متد يك مقاله به چگونگی طرح مسئله کنکره محدوید نمیشود و تقریباً براساس آن، در برخورد با " اصول "، در رابطه با امر " وحدت "، در روایت تاریخ سازمان، توضیح انشعابات و نیز پروسه تصویب و انتشار بولتن در برقرار کردن پیوند بین گذشته و آینده و در برخورد با مسئله " پلانفرمهای جداگانه " و در هر مورد به شکلی، یکجا یا وارونه کردن و در وجه يك مسئله یلجا بآنکه بر فرم و قرانی کردن مضمون و جای دیگر ارتقا" يك حکم تازه به سطح " اصل " و بیان نیمه ذاره واقعیتها و نتیجه گیریهای ضد و نقیض، امتداد یافته است. پرداختن به همه موارد یاد شده در مبحث " متد ولوزی " چندان مفید نیست. به برخی از این نارسائیهایی متد يك هنگام بحث پیرامون پاره ای مضمون یاد شده، در دستور آینه اشاره خواهد شد و در اینجا به برخورد مقاله با مقوله " انشعاب " مسئله وزیسیه مثبت" و رابطه آرزو و واقعیت در هنگام نقل پاره ای نظرات بسنده میکند و مقاله می نویسد:

به راستی هیچکاری در رمایزه انقلابی ساده تر از انشعاب کردن نیست. کافی است کسی تصمیم بگیرد و عمل کند. انشعاب کردن، انقلاب کردن نیست. کار حقیقی است که از عهد مایوس ترین مغزها برمی آید. (مقاله ص ۹)

این سخنان حیرت آور خطاب به چه کسانی بزرگان جاری میشود؟ آیا رفیق صادق اعضا و مسئولان سازمان راستی روشنفکرانه نشین پنداشته است که انشعاب کردن برایشان ساده تر از آب خوردن باشد؟ آیا برای خود رفیق صادق انشعاب کردن عمل ساده ای است که کافی است تصمیم بگیرد و عمل کنند؟ مگر انشعاب از کد راند ما هم؟ مگر کم لحظه دشوار شدن سن واحد خود را در ک کرده ایم؟ مگر مسند رفتائی که در رفتار تصمیم گیری در لحظه جدائی، در جوانی پیر شده اند؟ نه رفیق صادق! نه هیچکس از شما اینترنامی پذیر که " هیچ کاری در رمایزه انقلابی ساده تر از انشعاب کردن نیست " چرا که حقیقت تماماً خلاف این وحشتناک است. " هیچ کاری در رمایزه انقلابی دشوارتر از انشعاب کردن نیست. " برای توده اعضا و همه مسئولین سازمان فقط این حقیقت است.

و یک تر حیرت آورد یگر: " انشعاب کار حقیقی است که از عهد مایوس ترین مغزها برمی آید. " لازم نیست به تاریخ دهها انشعاب نجات بخش در جنبش کارگری و کمونیستی رجوع کنیم. تنها کافی است به انشعاب بزرگ - و بزرگترین انشعاب در تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی یعنی به انشعاب لنین و لنینستها از انترناسیونال دوم توجه کنیم، تا بطلان این حکم تماماً آشکار شود. لنین و لنینستها، نه این یا آن حسرت کارگری را، بلکه تمام انترناسیونال دوم را شکستند و دوشقه کردند. این انشعاب تماماً خصلت رهائی بخش داشت، اما خیات مارکسیسم رانامین نمود و خطر دامن کمونیسم در زیرخوارها، اپورتونیسم انترناسیونال دوم را بر طرف نمود.

به راستی برخورد کمونیستها با انشعاب چگونه است و چرا رفیق صادق مرتکب چنین اشتباهات بزرگی می شود؟ کمونیستها با " انشعاب " همانگونه برخورد می کنند که با " طلاق " پزسیونان نسبت به " انشعاب " منفی است. ماد بر برخورد کلی هرگز با " انشعاب " برخورد خوشبینانه نداریم و نباید داشته باشیم. اما این برخورد منفی را هرگز به سطح يك حکم ارتقا نمی دهیم و یا هر انشعابی بطور مشخص برخورد می کنیم. پاره ای نهائی ما نتیجه برخورد مشخص ماست. این داوری ممکن است این انشعاب را نتیجه عملکرد مغزهای مایوس بداند و آن دیگری را نتیجه تلاش مغزهای پرنیوغ و انقلابی. همین برخورد را ما با امر " طلاق " داریم ما مروج تحکیم زندگی مشترکیم و با اطلاق " از موضع منفی برخورد می کنیم. اما در برخورد مشخص، نگاه که زندگی مشترک را " جهنم مشترک " ارزیابی کنیم مشوق سوختن در چنین جهنمی نخواهیم بود. چنین است متد ولوزی برخورد ما با مقوله " انشعاب ".

اما چرا رفیق صادق با مسئله بد انگونه برخورد می‌کند؟ رفیق صادق جانبدار و شاید بتوان گفت شیفته حفظ وحدت صفوف سازمان بر پایه اندیشه‌های است که برغم ادرست و اصولی می‌نماید. جنبه وحدت طلبی این احساس را باید در رلسو بالاتر از آن سستایش کرد. اما آنجا که پای بحث جدی تئوریک در میان است، باید راه‌روید احساسات به صحنه رابط و راه‌مسلد کرد. در تبلیفات شاید محقق باشیم که این یا آن جنبه از یک پدیده راه تبلیغ آنرا مفید می‌شناسیم، برگزیده، برگسته سازیم. اما در مباحثه تئوریک چنین حقی وجود ندارد. در اینجا باید با منطق دیاالکتیک، همه وجوه یک پدیده را در نظر گرفت و احکام رابادفت و صلایت فرمولبندی نمود. گزینش یک هدف مشخص-مثلا حفظ وحدت سازمان حول یک اندیشه معین یا حفظ سمتگیری وحدت طلبانه سازمان با حزب توده ایران- و سپس برای آن تئوری تدوین نمودن، یک مند ولژی و اونه است که راه به حل هیچ مسئله مهمی نخواهد بود.

شاید اینگونه برخورد ها با نظریه "پوزیسین مثبت" توجیه شوند. البته این درست است که کمونیستها چه به لحاظ تاریخی و چه در برخورد مشخص با "سیمای باز" و از موضعی "مثبت" با همه پدیده های هستی اجتماعی و سیاسی مواجه میشوند. اما افراط در این زمینه، کار راه صد و احکام نادرست و نشاندن آرزو به جای واقعیت می‌نشانند. کاری که در مقاله از جمله در برخورد با مسئله "چهره ها" و "بحث" د واید تولوزی صورت گرفته است، مقاله می‌نویسد:

"مدتهاست این مسئله در سازمان ما حل شده که رهبران سازمان علیرغم شرایط محفی، با مردم و توده اعضا از طریق مصیوبات حزبی مستقیما تماس بگیرند... اما به نظر میرسد یک محافظه کاری ناخشناخته یا عوامل دیگری باعث میشود که این فکرتاکنون آن طور که باید عملی نشود."

اما واقعیت آن است که این مسئله در سازمان ما "حل" نشده و تنها مودی هم که به استفاده نمایند سازمان در رویا از نشریه اکثریت مربوط می‌شد، اکنون حد و یکسال است که متوقف شده است. واقعیت دیگر آنست که اکنون در این مقاله این نکته تصریح میگردد که "رهبران سازمان علیرغم شرایط محفی، با مردم و توده اعضا از طریق مصیوبات حزبی مستقیما تماس بگیرند". شاید علاقه رفیق صادق به اینده "مسئله حل شود" و "پوزیسین مثبت" ایشان در این رابطه بریستر مشغله زیاد، سبب نشاندن آرزو به جای واقعیت شده باشد. در برخورد با مسئله "د واید تولوزی" نیز همین خطا تکرار شده است. مقاله می‌نویسد:

"پلنوم پلنوم چاره مخالف این فکری که مسائل مورد بحث در سازمان ما، ناشی از وجود د واید تولوزی بود و گرایش صفاقتی متضاد است... (تاکید از نگارنده)"

این استنباط رفیق صادق، از موضع "خوشبینی تاریخی" از مباحثات پلنوم است. شاید اگر د رلنوم ایسن مسئله به بحث گذاشته میشد آرزوی رفیق صادق منحقق میشد و پلنوم یکپارچه، ارزیابی بد بینانه "د واید تولوزی" و گرایش طبقاتی متضاد "رارد میگرد" اما مسئله این است که پلنوم اساسا وارد چنین بحثی نشد و لذا نسبت دادن مخالفت یکپارچه به پلنوم خلاف واقع است. در اینجا نیز آرزو بجای واقعیت نشسته است.

۲- دستور کار کنگره

پلنوم مهرماه ۶۶ کمیته مرکزی دستور کار کنگره را به شرح زیر تعیین نمود:

- ۱- تصویب برنامه
- ۲- تصویب اساسنامه
- ۳- تصویب سند نقد برنامه و منسی گذشته و علل انحراف آنها.
- ۴- تصویب قطعنامه در باره "وحدت جنبش کمونیستی ایران".
- ۵- بررسی و تصویب گزارش عملکرد کمیته مرکزی
- ۶- استماع و تصویب گزارش سیاسی کمیته مرکزی
- ۷- انتخاب کمیته مرکزی و کمیسیون مرکزی تفتیش
- ۸- بررسی و تصویب، قراها، قطعنامه و پیامهای پیشنهادی به کنگره

بعبارت دیگر باینم تصویب کرد که کنگره اول به تمام مسائل پیش روی سازمان پاسخ دهد . هم در برگزاری باینم و هم در راه‌نهای پس از آن و تا امروز ، این نکته موضوع بحث بوده است که باینم در شناخت اوضاع واقعی سازمان و وضعیت عمومی محاط بر آن ، لاهم فی‌الاهم کردن مسائل ، تشخیص مبهم‌ترین ضرورتها و رهنمای تعیین دستورات کنگره تا چه میزان واقع‌بین بوده است؟ آیا در دستور گذاشتن همسسه مسائل ، به لحاظ متدبک به این نئی ماند که وظایف انقلاب سوسیالیستی را برانقلاب دکراتیک بارکنیم؟ آیا کنگره زیرین بازخواهد شکست؟ گرچه بطور فوری - و در عین حال کاملاً جدی - به این سوالات پرداخته شده و میشود ، اما تاکنون بطور رسمی و از جانب ارگانهای باصلاحیت ، مصوبه ای در جهت سبک تر واقع‌بینانه تر کردن دستورات کنگره ارائه نشده است . از بررسی واقعیتها میتوان بدین نتیجه رسید که هیچ‌کس نمی‌تواند به سو فیک کنگره در تحقق دستورات فوق‌الذکر وارد داشته باشد . و هر کس در بار خود این بیان ماد را فاقد ضرورت مبنی دانسته ، حذف می‌نماید و برای تحقق سایر مواد تلاش و برنامه‌ریزی می‌کنند .

توجه به این مسئله ، بویژه از این نظر مهم است که دست کنگره در این رابطه تقریباً بسته است و اتخاذ عذر نصیحت و برنامه ریزیهای ضرورت را این عرصه برعهده کمیته مرکزی است . البته تردیدی نیست که کنگره در روز نخست کار خود ، پیرامون دستورات را اظهار نظر کرده ، تصمیم میگیرد . اما از آنجائی که کنگره اساساً محل تدوین اسناد نیست و در عمل تنها اسنادی در دستور فرامی‌گیرند که قبلاً پرورده تدوین ، اظهار نظر عمومی و تدقیق نهائی را طی کرده باشند ، در عمل دست کنگره تقریباً بسته است و حق کنگره برای انتخاب دستورات تنها در محدود اسنادی که از مراحل مذکور گذشته اند - قابل اعمال است . از این رو اگر امروز موضوعی رسماً و با علناً ( و این دو می‌به مراتب مهم‌تر است ) در دستور کار قرار نگیرد ، کنگره قادر به اتخاذ هیچ تصمیم موشری پیرامون آن موضوع نخواهد بود .

با در نظر داشتند کثرت فروع ، به بررسی مسئله دستورات ادامه دهیم . تا امروز تمام نیروی دستگاه رهبری حول دو مسند برنامه و اساسنامه متمرکز شده است و هیچ نشانی از اینکه برای تدارک سایر اسناد برنامه ریزی شده باشد ، دیده نمیشود . این امر این نگرانی را بدید آورده است که اگر روند ها به همین گونه پیش برود ، آیا سایر اسناد در عمل " معنی نمیشوند ؟ و آیا پس از این روند ها ، اندیشه ای وجود ندارد که بخواهد فکر دست سبک تر کردن دستورات را ، با حذف سایر مواد باقی گذاشتن و ماد و برنامه و اساسنامه در عمل به پیش ببرد ؟ مادام که کار مشخص پیرامون سایر اسناد آغاز نشود ، دلیلی برای بی‌پایه بودن این نگرانیها وجود نخواهد داشت .

جدای از این نگرانی به حق ، اکنون مباحثات در رگهای متفاوت از دستورات کنگره ، حول ماد اول یعنی " برنامه " متمرکز شده است . رفیق صادق در ک خود زاد ر " مقاله " ارائه کرده است . از سوی نگارنده نیز در ک متفاوتی در وقت ما " در خلاصی از عادات کهنه " مندرج در بولتن ۱۸ ارائه شده است . اکنون میتوان به بررسی مشروحتر مسئله پرداخت .

رفیق صادق برای این باورده که " تلاش در راه تدارک کنگره ، تنها زمانی صادقانه و سازنده است که از یکسو در جهت تدارک هرچه کامل تر اسناد برنامه و اساسنامه سازمان باشد و از سوی دیگر زمینه و امکانات مشارکت فعال و موثر توده اعضا و همه کادرهای سازمان - چه در داخل و چه در خارج کشور - را فراهم کند " و " چنانچه مسئله وحدت کمونیستهای ایران در یک حزب واحد ، مسئله نقد و بررسی خط مشی و برنامه ما در سالهای پس از انقلاب ، همه حول مسائل و مباحثی که در برنامه منعکس است ، مطرح شوند ، بخصوص اگر شیوه درست پیشبرد مباحث درون سازمانی بکار بسته شود ، امکان حصول نتایج هدفمند و اجتناب از سردرگمی حول مباحث پراکنده و تودرتو بیشتر خواهد شد . " ( نقل از مقاله تأکید از نگارنده ) بدین ترتیب رفیق صادق در حالی که پیرامون مواد ۵ تا ۸ دستورات را اظهار نظر نمی‌کند و ( به احتمال بسیار زیاد به این دلیل که وجود آن مواد در دستور بدیهی بحساب می‌آید ) ، برنامه و اساسنامه را بعنوان دستورات در نظر دارد و میران باور است که مواد ۳ و ۴ یعنی " وحدت " و " نقد گذشته " میتوانند " حول مسائل و مباحثی که در برنامه منعکس است " - و نه بعنوان مسائلی که پرورده های جداگانه مباحثه و تهیه سند را ضرور میسازد - مطرح شوند .

رفیق صادق بر پایه همین نظر، طرح برنامه پیشنهادی خود را منتشر نمود و مطلب توضیحی ضمیمه آنسرا فصل بندی کرده است. بدین ترتیب میتوان نتیجه گرفت که ایشان در مجموع، دستورکار پلنوم مهر را تأیید می‌کنند، باین تذکره و مسئله " وحدت " و " نقد گذشته " را در سایه " برنامه " محو می‌کنند.

اما این دستورکار نه واقع بینانه است و نه پاسخگوی مبرمترین نیازها. سازمان ما اگر همه نیروی خود را حول تهیه برنامه متمرکز کند ( کاری که هم اکنون صورت می‌پذیرد و در عمل به بهای خارج کردن سایر مبادی از دستورکار دیگر تمام شده و خواهد شد ) باز هم قادر به ارائه " برنامه طبقه کارگرایان از امروز تا استقرار سوسیالیسم " نخواهد بود. این ناتوانی دلائل معینی دارد. مادام که ما، نگاه خود را نسبت به اصول و ماركسیسم - لنینیسم دقیقاً روشن نکرده باشیم، درك كامل و روشنی از مدل و جهت گیریهای رشد در جامعه خودمان نداشته باشیم و سرانجام به اتکالی آیند و، به الگو و تئوری انقلاب ایران راه نبرده باشیم تنظیم يك برنامه ظاهر اشکیل و منسجم، جز کلیشه برداری و فرمالیسم ناب چیز دیگری نیست. زمانی که برای تبدیل چنین چیزی به پرچم هویت سازمان تلاش کنیم، عمل ذهنی گرایانه ما به ماجراجویی فرا می‌رود و طبیعی است که همه کسانی که نسبت به سرنوشت سازمان و حفظ وحدت آن و سرنوشت جنبش کمونیستی ایران احساس مسؤلیت می‌کنند، نسبت به اینگونه اقدامات حساسیت نشان داده، با ارائه اسناد برهمنیای يك دستورکار واقع بینانه و پاسخگوی نیازهای مبرم، به مقابله برمی‌خیزند؛ و چنین روندی در تضاد اختلاف نظرهای جدی که به تأیید رفیق صادق، ضمناً جنبه ایدئولوژیک هم دارند، نمی‌تواند به ارائه پیش از يك پلتفرم به تشکیلات منجر نگردد.

رفیق صادق خود در برخورد با وضعیت بدینحال ارائه شناخته شده طرح برنامه به امضای فردی مسؤل کمیسیون برنامه پذیرد آمده، در چارترید و نتاقت است. وی در حالی که به درستی تأکید می‌کند که " وحدت بحران بانوع برخورد با برنامه در تشکیلات رابطه تنگاتنگ دارد " و باین تأکید اهمیت مسئله را روشن می‌کند، از سویی نزدیک به ۶ صفحه از مقاله خود را به دفاع از انتشار پلتفرم مسؤل کمیسیون برنامه و برخورد اشتباه دیگران از ارائه پلتفرم مشابه اختصاص می‌دهد و از سویی دیگری نویسد: " اگرچه نظر می‌رسد که مطلع کردن تشکیلات از سند مبنای کار کمیسیون قبل از تصویب در کمیسیون به هر دلیل امکان رسیدن به برنامه واحد را تضعیف میکند، این کار اقدامی است غیرود برنامه " این دوگانگی و تردید نمی‌تواند و نباید در وام آورد. باید بدون تردید پذیرفت که " این اقدامی بوده، غیرود برنامه " و سپس با بررسی واقع بینانه اوضاع، برای پیشبرد مباحثات در تشکیلات " راه حل‌های دیگری را جستجو کرد. " بدین منظور نخست باید " مرز " تبلیغات " و مباحثه جدی شوریک " را بد رستی ترسیم نمود و هنگامی که بازی در میدان دوم جریان دارد از لغزیدن به میدان نخست، بجزد بود. چرا که ایند راز سویی با کن کردن " قلبها " ادامه دار " مغز سرد " را با مانع روبرو می‌کند و از سویی دیگر افعال شبهه " نیروکسی "، اوضاع تیره و تاریکونی را خراب تری نماید. ایسین در هم آمیزی، قلمی راه باید به تشریح حتی المقدور علمی معضلات شوریک بپردازد، به حسابگیری می‌کشاند و نویسنده را وامی‌دارد که ضمن نوسان میان نظرات ناسخ و منسوخ، موضوع اصلی مورد نزاع را از انظار بپوشد. بداند تا بتواند خود را مبارز پیگیر خودت سازمان جلوه داده، آن در یکران راه گویا از فکر " د و برنامه " پیروی می‌نمند نیروی انتحاب " سهرافکنده " " سرخورد " تبری جوینده از خود و از هر آنچه هست " و " بنامه " پس از فاصله گیری از تبلیغات در مبارزه ایدئولوژیک، و پذیرفتن این واقعیت که هر دو گرایش اصلی درون سازمان جانبدار وحدت آند روشن خواهد شد که موضوع مورد اختلاف نه شکل ارائه مباحثات بصورت يك سا چند پلتفرم، بلکه مضامین معینی است و مبارزه ای که اکنون در درون سازمان ما جاری است نسه مبارزه وحدت طلبان و انشعاب طلبان برای حفظ یا شکستن سازمان، بلکه درگیری و گرایش همسایز برای کسب " هرزومنی " در سازمان است.

با پذیرفتن این واقعیت، تلاش رفیق صادق و همفکران ایشان، برای تأمین اکثریت در کمیسیون برنامه

— به این امر رضل آتی پرداخته میشود.



هیات سیاسی، کمیته مرکزی، کنگره و بطور کلی همه ارگانهای مؤثر سازمان، تلاشی مشروع و قابل درک خواهد بود و ایشان در یگانه‌چرخ خواهند بود با فاجعه جلوه دادن ارائه پلتفرم‌های متفاوت، خود را در مقابل این سؤال قرار دهند که "اگر واقعاً ارائه دو پلتفرم فاجعه وقوع می‌یابد، تمایز "دو ایدئولوژی" را زد می‌کنند همه گرایش‌ها درون سازمان را." حد و اندازه را در راستای منافع طبقه کارگر ارزیابی می‌کنید، چرا با پس گرفتن پلتفرم خود در دستور گذاشتن پلتفرم طرف مقابل، جلوی فاجعه را نمی‌گیرید؟" چرا در آن صورت ایسان، پرچم وحدت غلبی یگانگانه را زمین گذاشته، و مضمون واقعی مبارزه خود را که "وحدت با هرمونی اندیشه مورد با فاجعه من است" بیان داشته و متقابلاً برای دیگران نیز این حق را به رسمیت شناخته اند که با مضمونی مشابه مبارزه کنند. روشن شدن مضمون مبارزه تدوین چارچوب و قواعد آنرا آسان خواهد کرد و با معلوم شدن آید و گرفتن مسج متحلفین، فراسیونیست‌ها، پرودا سازان، سپر اهلند و هیا و سو استفاده کنندگان از اهرم‌های سازمانی آسان خواهد شد. پذیرش مضمون واقعی مبارزه درون سازمانی مقاله "راز نوسان میان نظرات ضد تعییر رها خواهد ساخت و رفیق صادق دیگر مجبور نیستند، یگانگانه پلتفرم خود را به صرف امضای مسئول کمیسیون برنامه و اجاره پلتفرم برای انتشار آن "حزبی" و اقدام مشابه از جانب دیگران را "عیرحزبی" جلوه دهد و جای دیگر تصریح این نکته پلتفرم هیچ یک از رفتار از انتشار پلتفرم منع نکرده است. و لذا دارد دیگران نیز به همان اندازه "حزبی" یا "عیرحزبی" است که کار رفیق صادق (تمام رشته استدلال‌های حقوقی خود را پهنه کند. این پذیرش همچنین مسبب خواهد شد که مقاله از تعبیر "دلبخواهی" مفهوم "پلتفرم حزبی" فاصله بگیرد و پلتفرمی راه نه به تصویب کمیته مرکزی نه به تصویب هیات سیاسی کمیته مرکزی و نه حتی به تصویب کمیسیون برنامه رسیده است، "حزبی" جلسه تدوین و بیانید بر ضرورت "ارگان سازی" و "ارگان در کارگان سازی" برای تبدیل پلتفرم خودی به پلتفرم جمعی، خود را با این سؤال مواجه سازد که پلتفرم پیشنهادی ایشان برای آنکه از کراخم به سند مسدودون تبدیل شود کدام یک از این پروسه‌ها را طی کرده است؟

و اما آن اختلافات مضمونی که پیروی از تزه‌ای "مقاله" و ارائه فرمول جهت تدقیق پلتفرم پیشنهادی را نامعنی می‌سازند که امپاهستند؟ نخستین و مهمترین موضوع اختلاف همانگونه که پیشتر یادآوری شد به ارزیابی از توان سازمان برای ارائه یک برنامه جامع و مانع در مختصات کنونی مربوط میشود. رفیق صادق همانگونه که عمل کرده اند، بر این باورند که امتنان ارائه چنین برنامه‌ای وجود دارد و سازمان قادر است با انجام اصلاحاتی، طرح برنامه پیشنهادی را به‌عبارت پرچم سازمان، جنبش کمونیستی و صبه کارگزاران ارائه دهد. در این پیشنهاد خوشبینی مغرطی وجود دارد که از عدم درک عمیق مفهوم "پوست اندازی ایدئولوژیک" - برنامه‌ای "قرار گرفتن روند انقلابی جهانی در راستای چرخش تاریخی" و "علل شکست انقلاب بهمین و برنامه ما" ناشی شده و در عمل به ساده کردن مسائل پیچیده، ترویج آسان پسند و تبدیل برنامه به "منافع" که به هر حال برای سازمان لازم است؟ می‌انجامد. اکنون در جنبش کمونیستی ایران برنامه‌های متعدد دی‌ازسوی حزب توده ایران، راه کارگر، رفقای انتحایی ۱۶ آذر، سازمان آزادی کار ایران و دیگران ارائه شده است. نگاه به برنامه‌های ارائه شده نشان می‌دهد که علیرغم پیشروی‌های معین جنبش کمونیستی ایران در مسیر جهیز به برنامه‌ای علمی و انقلابی، تا دستیابی به این هدف، راه درازی مانده است و نارساییها و برخورد‌های پندارگرایانه هنوز زیاد است. اگر حزب توده ایران همچنان به جهان و جنبش‌ها در ریچه تنگ بیانیه‌ها و اسناد "از رده خارج شده" سالهای ۱۶۰۵۷، ۱۶۰۶، ۱۶۰۷ می‌نگرد، راه کارگر ریشتر قابل ملاحظه‌ای از برنامه خود، برنامه سوسیال د مراث‌های روسیه را رونیسی کرده، بدین کار خود مباحثات نیز می‌دهد پلتفرم‌های پیشنهادی حزب د مراثیک مردم ایران، رفقای انتحایی ۱۶ آذر و سازمان آزادی کار ایران نیز علی‌رغم مرزبندی‌های روشن با رده‌های انحرافی حزب توده ایران و راه کارگر، هنوز مسایل حل نشده بسیاری را با خود حمل می‌کنند در چنین مختصاتی وظیفه مانیست که ۵۷ یا ۶۱ آذر ۲۱ نیم جنبش کمونیستی ایران بیشتر از آنکه از تدوین برنامه رنج ببرد، از تعدد برنامه‌هایی که عموماً بدوین کارگرافی و به گونه‌ای شتابزده

و قسماً برای تعیین ضریبی حدود و ثغور ارائه شده اند، در عذاب است.

سازمان مابعدنوان گردان اصلی جنبش کمونیستی ایران رسالت و وظایف سترگی برعهده دارد که تا همین وحدت اصولی و رزمندگی کمونیستهای ایران در برآورد آنهاست. ما حق نداریم با ارائه طرحهای کلیشه ای و بدون پستوانه نسرورند، از این وظیفه مهم شانه خالی کنیم، برعکس ما وظیفه داریم کمپروسه تدوین برنامه راجحی الامتدان به پروسه وحدت کمونیستهای ایران بدل سازیم.

همه ما از "رایز کیفیت نوین" سخن می گوئیم اما به نظر می رسد درک یسسانی از این عبارت وجود ندارد. رفیق صادق بر این باور است که "موفقیت مادرتد ارك موفقیت آمیز ننگره ای پیروزند که تمام سازمان برك مارادل برنامه و اساسنامه ای واحد متحدند" ... اساساً رایز کیفیتی نوین راد جنبش دمکراتیک کشور ما ردم خواهد زد. سازمانی که در آن سوی ننگره پیروزند قد بر خواهد افراشت، زمینه ساز (و یگانه زمینه ساز) وحدت همه پیروان سوسیالیزم علمی در کشور ما خواهد شد.

در گذشته نه چند ان دور، اینگونه تصور می شد که سازمان ماد پروسه تکامل خود "به لحاظ مضمون به حزب توده ایران پیوسته است" و هر آینه این پیوستن شکل سازمانی بخود بگیرد و ما موجودیتمان را — که یک خطای تاریخی پنداشته می شد — در وجود حزب توده ایران مستحیل سازیم، کیفیت نوینی زاده خواهد شد. سازمان ما باید وره از حیات خود رازیر سایه این "پندار" گذراند. در این "پندار" حزب توده ایران همه چیز بود و دیگران هیچ. اوسد خروشان بود و دیگران جویبارهایی که اگر به شط نریزند، راه به سرداب دارند.

در د رکی که اکنون "مقاله" ارك درده، معادله فوق تاحد دی و آورنه شده است و گفته شده که اگر ننگره سازمان وحدت رزمندگی ما راجول برنامه و اساسنامه تا همین کند کیفیت نوین زاده خواهد شد. این درک اگر بایک ارزیابی صریح، روشن و واقعی از مقام و موقعیت حزب توده ایران همراه میشد، می توانستیم آنرا "گامی بزرگ" در راه "رایز کیفیت نوین بحساب آوریم. ولی در هر حال، بدون این ارزیابی هم باید، درک یاد شده را کام مثبتی ارزیابی کرد و در جهت تصحیح آن کوشید.

به راستی "کیفیت نوین" چیست و مولفه های آن کدام است؟ جنبش کمونیستی ایران، پس از طوسی چند دور تاریخی اشون در راجع پراشدگی است. پراشدگی امروز خصیصه اصلی این جنبش است. مسئله شهادت رشید در گروه های مارکسیست — لنینیست خلاصه نمیشود. پراشدگی در پایه اجتماعی جنبش کمونیستی ایران وجه اصلی و عم انگیز آن است. کیفیت نوین تنها زمانی زاده میشود که این ویژگی اصلی تحول پذیرد و از میان این "کثرت"، "حدت" زاده شود. هر گامی در این جهت گامی در جهت رایز کیفیت نوین است، ولی خود آن نیست. کیفیت نوین حزب متحد، فراگیر و رزمندگی طبقه کارگر ایران است که اکثریت مریب به اتفاق پیروان سوسیالیزم علمی و هواداران آن راد رصقوف و تحت رهبری خود متحد میشوند. این حزب باید تشکیل شود و تا تشکیل آن — که قطعاً پروسه پرفراز و نشیبی خواهد داشت — اطلاق "رایز کیفیت نوین" به این یا آن تحول در این یا آن حزب، سازمان یا گروه عملی نارواست. سازمان بعد از ننگره پیروزند، باید و میباید نقش موثر و تعیین کننده ای در راین راستا برعهده گیرد. از این رو "رایز کیفیت نوین" نامیدن آن، نسبت به درکی که حزب توده ایران راهمه چیز یگانه شارح — تاحد دی مالک کمونیسم در ایران میدانست (و هنوز هم میداند) بیانگر یک سم تکبری مثبت است که هنوز به پندار سازمان ستانی و دستار رسم آلوده است.

ما وظیفه داریم این درک از "کیفیت نوین" و نغز سازمان در پیدایش آنرا، در همه امور از جمله در چگونگی تهیه و ارائه اسناد ننگره در نظر داشته باشیم.

همه این افکار روشنی بخوانند زمینی شوند، بدین نتیجه می انجامند که در مختصات فعلی، ما تنها میتوانیم (و تنها باید) برای ارائه ترهای کلی برنامه ای که اصلی ترین خطوط سیمای حزب طبقه کارگر ایران و سمت برنامه ای و فلسفی سیاسی سازمان را ترسیم می کنند تلاش نماییم و ننگره سازمان با تصویب آن بخش از تسرها که آماده شده اند، آنها را بعنوان مبنا ی بحث به جنبش پیشنهاد کند و کمیته مرکزی منتخب تد اوم روند را پی

تزه‌ای مذکور اساساً محصول تدقیق نگاه مابۀ مارسیسم - لنینیسم و نقد برنامه و خط مشی گذشته ماست.

دومین موضوع مورد اختلاف بخود مضامین برنامه ای در همان حد بدی که تا امروز کم و بیش روشن شد است، باز میگردد. در موارد معینی این اختلافات را میتوان "زاویه" نامید و برای تدقیق فرمولها، فرمول اصلاحی ارائه کرد، اما مواردی نیز وجود دارد که نظرات نه در "زاویه" باید بگره تاحد بد زیادئ متافرنند. در راینگونه موارد پیشنهاد اصلاحی علاوه بصورت باز نویسی این یا آن فصل پلتفرم پیشنهادی در خواهد آمد. سومین مورد، به متد ولوزی برنامه نویسی مربوط است. در این عرصه نیز ما باید از لیشۀ برداری فاصلۀ بگیریم و آن متدی را بداریم که به بامیشترین کمک راد ریافتن زبان مشترک با طبقه کارگرو مردم میهنفان می نماید. پلتفرم پیشنهادی، چنین خصلتی ندارد.

پایین تفاسیر مینوان از رفصیق صادق پرسید. که اگر ایشان چنین افکاری در سر داشتند، آیا میتوانستند خود راد رچارچوب پلتفرم پیشنهادی بکنجاند؟ و اگر نه، آیا با زهم ارائه پلتفرم دیگر حاوی سمتگیری انتضحاب طلبانه میدانستند؟

وقتی تصویب برنامه جامع از دستورکار رنگره حذف شود و تصویب قطعنامه ها و تزهائی که سیای عمومی، سمتگیری و رؤس برنامه سازمان و متسی سیاسی و عمومی آنرا ترسیم می کند جایگزین آن گردد، دستورکار رنگره به اندازه کافی سبک و قابل تحقق خواهد شد و این امکان فراهم خواهد آمد که در زهیه اسناد مربوط به "خص مشی و برنامه گذشته" و "وحدت جنبش کمونیستی ایران" با برنامه ریزی مناسب پیش برود و شانسر موفقیت رنگره افزایش یابد. وقتی پیرامون مواد یک تا ۴ دستورکار رنگر روشنی وجود داشته باشد، در صورت ضرورت مینوان پیرامون مواد ۵ تا ۸ تصمیمات منعطف اتخاذ نمود و شانسر موفقیت رنگره را با زهم افزایش داد.

## ۲- اصول

تفسیر "مقاله" از اصول و مبانی وحدت و نگاه آن نسبت به مارسیسم - لنینیسم، بدون تردید، مهمترین بخش آنرا تشکیل میدهد. "مقاله" در این رابطه چنین می نویسد:

"هیچکس حق ندارد، خود رایگانه تمارح صاحب صلاحیت ایدئولوژی بشناسد و این حق را از دیگران سلب ویان رابه یک مجمع عمومی صلاحیت دار، واگذارند."

و سپر به گونه ای ضمنی بد بیشتر عبارت زیر، پذیرش اسناد جلسات مشاوره احزاب" به عنوان پایه برنامه" راد میکند:

"چارچوبی که من برای مرزهای حزب و طبعاً جنبش کمونیستی داشتم، مرزهای رنگتر از واقعیت و نیازهای واقعی حزب بود. در این زمینه بسیار فکر کردم که جراماد تعیین و تشخیص مرزهای حزب طبقه کارگر در ایران به دنبال تعیین یک رسته معیارهای نظری عام (مثلاً پذیرش اسناد جلسات مشاوره احزاب) رفنیم و آن رابه عنوان پایه برنامه پذیرفتیم. اکنون که به گذشته قمری گتم، به این نتیجه میرسم که اولاً - ما با ساختار رسم ریشه داری که در وجود خود داشتیم، هنوز تصفیه حساب قطعی نکرده بودیم. ثانیاً - هنوز از عوامل متحد کننده حزب درک و شناختی ساده انگارانه داشتیم."

"مقاله" سپس قد می جلوتر می گذارد و ضرورت وجود "معیارهای نظری وحدت بصورتلی و بصورت مجرد راد نموده می نویسد: "پیش کنشدن این بحث که "معیارهای نظری وحدت بصورتلی و بصورت مجرد چیست؟" سئوالی ناپجاست و وقتی حزبی علاوه تاریخاً شکل گرفته است، عوامل متحد کننده آن حزب عبارت است از همان پیوند های نظری اجتماعی، سیاسی و سازمانی تاریخی که نیروها در حزب راد ریک ارگانسیم معین متحد کرده اند."

همانگونه که مشاهده میشود، نویسنده در د و فرزا اول و دوم از "درک و شناخت ساده انگارانه"، از "ساختار رسم ریشه دار"، "از مجمع عمومی صلاحیت دار" و از "اسناد جلسات مشاوره احزاب"، گننده میشود. لحظه ای میان زمین و آسمان رها می ماند، سپس ما ارائه یک حکم بد بیجای پائی برای ایستادن فراهم می آورد:

"وقتی حزبی عملاً و تاریخیاً شکل گرفته است، عوامل متحدکننده آن حزب عبارت است از هماف پیوند های نظری اجتماعی، سیاسی و سازمانی تاریخی که نیروهای حزب را در یک ارگانسیم معین متحد کرده اند."

ظاهراً هم‌نیست که مردم از این "اصل" چگونه باید سردرآورد، مهم هم نیست که پشتوانه تئوریک آن چیست. آنچه اکنون اهمیت دارد، کنارزدن سؤال "معیارهای نظری وحدت... است" و لوازم داریه بهای ارائه یک "اصل" تازه تعام شود. براین "اصل" اما، نمیتوان تکیه کرد، برآن میتوان آویخت و سپس میان مارکسیسم - لنینیسم، مارکسیسم - لنینیسم انترناسیونالیزم پرولتری، مارکسیسم - لنینیسم - خلقی، کمونیسم اروپائی، مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائو... نوسان کرد. چنین است واقعیت تحولی که مقاله بازتاب دهنده آن است. این تحول در بخت نخست خود مثبت است:

تائیدگر آئینا، زین پرده رمزی نشنوی  
گوتر نامحرم نباشد جای پیغام سرورش  
دل‌کندن از چیزهایی که در رگ و پی حزب توده ایران عیفا ریشه دوانده و پایه انحرافات سازمان فاست، سرآغاز "آشنائی و" رمز شنوی "است، سرآغاز جستجوگری و شکفتن خلافتهاست. اما اصول تراشی و گفتن اینکه به "معیارهای نظری وحدت بصورتی و صورت مجرد" نیازی نیست، فرار از جستجوگری و گریز از شکفتن خلافتها است. و بدینگونه است که مقاله پیش از آنکه در راه پوست اندازی ایدئولوژیک گام نهند متوقف میشود و بایک "نه" خود را از تقید هر آنچه معیار نظری است رهایی‌دهد. تا در لایبرت "لدام درک از مارکسیسم - لنینیسم؟" اسیر نشود و بتواند به راه خود برود. مگر نه این است که باید به هر ترتیب، سازمان را صاحب یک برنامه شکیل و فعل‌بندی شده نمود و از طراز دیگر بودن رابطه حزب با سازمان را آشکار کرد؟

سؤال "لدام درک از م-ل" و "لدام معیارهای نظری... در جنبش کمونیستی ایران خدمت دبریه دارد. سازمان ما خود محصول حداقل پانزده سال مباحثات گسترده میان مارکسیستها و بطور کلی روشنفکران انقلابی ایران است. محور اصلی این مباحثات "تعیین هویت" بود. رفیق بیژن جزئی، بنده مثابه خلایق ترین مارکسیست - لنینیست حداقل سه دهه اخیر میهنمان، با شعار "انطباق خلافتها مارکسیسم - لنینیسم با شرایط ایران"، اساسی ترین مرزهای هویت فدائی "راترسیم نمود" و با استواری در مقابل جنجال کسانی که حزب کمونیست اتحاد شوروی و یا حزب کمونیست چین رایگانه شراح مارکسیسم - لنینیسم می‌دانستند و حیثیت را در انحصار بی از این دو حزب می‌پنداشتند ایستاد و بر ضرورت برخورد مستقل و خلافتها با مارکسیسم - لنینیسم و انطباق آن با شرایط مشخص کشور جهان امروز پای نرسد. رفیق جزئی سه عصاره سالها جستجوی مارکسیست - لنینیستهای ایران را منکسر میگرد، آن اندازه بر تئوریهای سوسیالیزم علمی تسلط داشت که در دام انزواطلبی ملی و برخورد خصمانه احزاب برادر نیفتد. او ضمن انتقاد از آنچه برغم او انحراف در احزاب کمونیست چین و شوروی بود، همواره بر ماهیت کمونیستی و دگرگونی هر دو حزب تأکید مینمود و اختلافات آنها را از نوع اختلافات درون طبقه کارگر ارزیابی میگرد. رفیق بیژن در عین حال، از موضع سائریستی بسا بد رویود و مواضع انتقادی اثر نسبت به حزب کمونیست چین مایلاً برجسته بود. رفیق جزئی ضمن رد درک حزب توده ایران از انترناسیونالیزم پرولتری و ضمن معابله بادرک "مائو تسه تنگ اندیشه" از این موهله و ضمن بهره‌جویی از تجربیات جنبش جهانی، چگونگی برخورد خلافتها با مارکسیسم - لنینیسم را در عمل نشان داد و مرزهای هویت فدائی رایه مثابه پدیده ای نوین در جنبش کمونیستی ایران ترسیم و تحکیم نمود.

امروز چهارده سال پس از شهادت رفیق جزئی، سیمای تابناک او از پس جوارها تحریف و افتسار بارد یگریمان میگردد و صحت دیدگاههای عمومی‌اش پیش از پیش آشکار میشود.

شهادت رفیق حزنی برای جنبش انقلابی مردم میهنمان یک ضایعه بزرگ و برای سازمان ما حادثه ای فاجعه بار بود. مادر شرایطی به استیصال انقلاب بهمین رقتیم که پایه های اندیشه جزئی، هنوز در ادهان ما بچوبی استوار نشده بود و خود این اندیشه نیز به صیقل یافتن و تکامل در شرایط نوین نیازمند بود. ما

این ضرورت را درک می‌کردیم و در سالهای ۵۸-۵۹ در این راستا هم‌گوشیدیم. اما در شرایط عوفانی بعد از انقلاب و در شرایطی که مبیاست به نیازهای عده دیده پراتیکی يك سازمان بزرگ و با پایگاه بوده ای، پاسنخ داده شود، از تحقق این مهم بازماندیم. مادر معابل انبوده مسائل پیش‌رو در برابر شیخانه اید ثولوزیک فعال حزب توده ایران تسلیم شدیم. جنبش فدائی هم به لحاظ روحیه و هم به لحاظ تشکیلاتی شکست و از آن پس، روند تکامل سازمان به دجزاه رفت و مادر جریان يك تحول برقی آسا تمام آموزشهای گراندرینژن را بطور خشنی به دئاری نهاده، جذب سیستم اید ثولوزیک - سیاسی حزب توده ایران شدیم. با این تحول يك دوره پرتلاصم از حیات سازمان پایان یافت و مادر آغوش حزب توده ایران احساس آرامش کردیم و بخسود پاراندیم که " همه چیز مرتب است" و " خط بسرعت برقی پیش‌میرود."

دوره آرامش که باید آنرا به لحاظ داراید ثولوزیک و برخورد خلافا نه با مسائل، یکی از پررخت ترینسون دوره های حیات سازمان بشمار آورد، چند سالی به درازا کشید. با پیش‌روزم به حزب و مهاجرت بخشی از رهبری سازمان به خارج از کشور، زنگ پایان دوره آرامش به صدا درآمد: پیش‌روزم خصمی رابه زیسر سؤال برد و آشنائی بیشتر با واقعتهای جوامع سوسیالیستی سؤال رابعمره شوریه‌هاشانند و انتقادات را متوجه دوغفردا زانی کرده بسیاری واقعتهای جهان سوسیالیزم را وارونه جلوه داده بودند.

بارتاب شناختههای تازه، در همه اذهان یکسان نبود. کسانی ضرورت تحولات گسترده را بسرعت بیشتر درک کردند و کسانی از درک این ضرورت عاجز ماندند. جای درنگ نبود. پس پرچم تحول خواهی برافراشته شد و آنها که جامانده بودند به ماهله سنگرگرفتند و صف آرایی شکل گرفت. نیروی تحول ابتدالتین را پرچم درد و با آوچ گیری جنبش نوزائی در حزب کمونیست اتحاد شوروی، آنرا در راستای افکار خود دیده، پای دوم خود را یافت و با شعارهای " لنین" و " نوسازی" به درهم دویدن سنگرمانند و دهنه اندیشی روی آورد و سیستم تفکر حزب توده رابه زیر حمله گرفت. ابتدا خصمشی گذشته بیمان کشیده و برای رسیدگی بدان پلنوم وسیع فروردین ۶۵ تدارک دیده شد. پلنوم وسیع اولین پیروزی سزرگ نیروی تحول طلب و بنیانگر تامل سل سوزان توده دادرهای سازمان به درهم شکستن سیستم تفکر گذشته بود: اثریت نیرومندی از کمیته مرکزی و اثریت بسیاری بزرگی از دادرهای مشارکت کننده در پلنوم برنامه و خصمی سالهای ۶۰ تا ۶۱ را " اپورتونیسیم راست" نامیدند و خواستار بیرون کشیدن ریشه های نظری این انحراف بزرگ شدند. بعد از پلنوم، نیروی تحول طلب این مهم را بی گرفت و دوشید تا با شناخت علل نظری دچروپها، در راه ترسیم خصوصاً اصلی چهره نوین سازمان گام بردارد. پیش‌روی در این عرصه به سهولت گذشته میسر نبود. این امر دلایل معینی داشت که آغشگی نیروی تحول طلب به اندیشه های دهنه، در راه آنها فرار داد. انشعابات گذشته سازمان را از نیروی اپوزیسیون برنامه و خصمی شلوقائی و پیوستن به حزب توده ایران محروم نموده بود و تقریباً همه عناصر مؤثر روند تحول از میان پیگیرترین مدافعان برنامه و خصمی گذشته برخاسته بودند. و در نتیجه جریان تازه، سیمای از پیش‌تر تعیین یافته ای نداشت و در جریان زندگی سیمای آن روشن و روشن تر می‌شد و این امر خود بخود پیش‌روی آن‌را دمنه‌م بود. به هر تنه‌ی ز، گرچه نمیتوان پلنوم مه‌را ۶۱ از تادوم پیروزی روند تحول دانست اما این پلنوم از جهات متعدد دی براین روند تاثیر گذاشت و پیش‌روی - گرچه با آهنگی کند - ادامه یافت و اکنون به همت همه رفقای که برای ره‌آوردن سازمان از انحرافات و دهنه اندیشی مباسازنه درده اند، سازمان در نفعه ای فرا گرفته که باید اصلی ترین خطوط سیمای نوین خود را ترسیم و به جنبش ارائه نماید و قبل از همه نوع‌گانه خود را نسبت به مارکسیسم - لنینیسم روشن سازد.

در جریان تحولات یاد شده آن بخش از رفقا که در موضع " ماند" قرار داشتند، نمی‌توانستند از تحول بردناریمانند. همان عواملی که به برافراشتن پرچم تحول در سازمان منجر شدند، بعلاوه نیروی تحول که دیگر وجود ندرتند داشت آنها را تحت فشار سنگین فرار داد و ساختن دکماتیستی پاروهای آنها را نیز به لرزه در آورد. آنها که حقیقت را در انحصار حزب کمونیست اتحاد شوروی می‌دانستند ( و متاسفانه هنوز هم چنین می‌اندیشند ) نمی‌توانستند در مقابل جریان نوزائی و نوآندیشی بی تفاوت بمانند و بر باروهای دهنه خود بدون دقتترین تغییر پافشاری نما یند. روند نوآندیشی در اتحاد شوروی این رفقا را در وضعیت

دشواری قرارداد آنها از سوئی علامه داشتند که جزئی از این روند بحساب آیند و از سوی دیگری دیدند که این روند هر روز بخشی از برج و باروی ساختمان فکری آنها را بران می‌دند؛ وقتی مشروح گزارش جلسه کمیته مسکو حزب کمونیست اتحاد شوروی از جمله سخنرانی "ینتسین" و اظهارات مخالفینش تماماً در نشریات اتحاد شوروی درج گردید تناقض نظرات رهبا با روند نو سازی آشکارتر گردید و این امر نمی‌توانست آنها را به تامل و اندراند و بی‌زمانی که حزب کمونیست اتحاد شوروی وجود عناصر نادرست در رابطه با احزاب برادر درگذشته را تحت عنوان "عادات کهنه" مورد انتقاد قرارداد و اعلام نموده خود این روابط نیز باید نو سازی شوند، رفقائی که به پیروی از رهبری حزب توده ایران صفحات زیادی را در تند بیابان "انتهام" سیاه کردند و بودند، خود را با جمعیت ناگوار و پروریدند و واقعیت عقب ماندن از زندگی به ایشان ملموس تر گردید و سرانجام تنگ نهائی زمانی وارد گردید که جریان نوزائی در اتحاد شوروی تیر خلاص را بر سرعین باورهای کهنه شلیک کرد و اعلام نموده:

"دوران کمینترن و کمینفرم و حتی دوران جلسات مشاوره بین‌المللی مفید گذشتند

سپری شده است اما جنبش کمونیستی بین‌المللی وجود دارد و تمامی احزاب بطور کامل و بازگشت ناپذیر مستعملند" و "البته از عادات کهنه فزوا خلاصی

نیافتیم" (گزارش رفیو گریا چقبه مناسبت هفتادمین سالگرد انتر)

این اعلام بدان معنی بود که هم دوران بیانیه های "۵۷، ۶۰، ۶۹" و هم دوران هر نوع بیانیه دیگر و هم دوران تعهد به نهادها و اسناد جهانی به سرآمده است بدین ترتیب رفقائی که تا دیروز بر این باور بودند نه اساسی ترین مبانی وحدت مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتری است که در بیانیه های جلسات مشاوره احزاب برادر متجلی است احساس نمودند که فرساز زیرپایشان کشیده شده و تعادل خود را از دست داده اند آنها به ناگهان خود را با این سئوال مواجه دیدند که پس "معیارهای نظری وحدت بطور کلی و بصورت مجرد چیست؟" همان سئوال دشواری که نیروی تحول طلب سازمان چند سال است با آن دست و پنجه نرم می‌کند و درک می‌نماید که با پاسخ بدان نگاه خود را به مارکسیسم - لنینیسم و اصل سی ترین خصوصیت سیماهای سازمان فردار روشن خواهد کرد و هم اکنون در آستانه پاسخ گویی بدین سئوال قرار گرفته است رفیو مادی که با تاخیر بسیار وظی پرورده فوق‌الذکر خود را با این سئوال مواجه دید؛ شاید برای جریان تاخیر، آسان ترین راه را برگزید:

"این سئوالی ناپیچاست و وقتی حزبی عملاً و تاریخیاً شکل گرفته است، عوامل متحد گذشتند

آن حزب عبارت است از همان پیوندهای نظری اجتماعی - سیاسی و سازمانی تاریخی

که نیروهای حزب را در یک ارگان نیسم معین متحد کرده اند؛

این "پاسخ" اما، جز یک دلی گویی مفروضه جسیزیک مهم گویی بی‌تغیر هیچ چیز دیگری نیست خواننده با هزار بار خواندن این عبارت نخواهد توانست معیاری برای تمیزیک حزبی سیاسی با یک فیلکسه هم خون بدست آورد چه رسد به آنکه بتواند برای صراحت بخشیدن به مرزهای یک حزب دار گری به متسر و معیار دست یابد.

این "پاسخ" حتی قادر به توضیح وحدت و حزب سیاسی که تاریخ متفاوت دارند و انشعاب در یک حزب سیاسی که یک تاریخ واحد پشتوانه آن است، نمی‌باشد.

و سرانجام، این "پاسخ" راهیچ پشتوانه تئوریک و تجربی معینی همراهی نمی‌کند.

امروز همه مسئله سازمان پاسخ درست به این سئوال دشوار اساسی است. مادام که بدان پاسنخ داده نشود و با پاسنخهای نامربوط مسئله اصلی دور زده شود، جز آشفته فکری و سردرگمی شمری به پارنخواهد آمد. یک مراجعه سطحی به فصل دوم "مقاله" نشان می‌دهد که چگونه دادن پاسخ "من در آردی"

به سؤال اساسی، مقاله را به نوسان میان نظرات ضد و نقیض و شناد فضای خالی واداشته‌اشت • باتوجه  
به این مسئله طرح چیز به چیز مسائل این فصل فایده ای برای سازمان نخواهد داشت • اما اگر این دآوری  
مورد اعتراض قرارگیرد، آنگاه به بررسی تمام جزئیات فصل دوم خواهیم نشست •

\* \* \*

سخن آخر :

همان‌صورتکه در مقدمه یادآوری شد، نوشته حاضر درنقد دیدگاههای رفیق صادق تهیه شده است •  
ثروت و اهمیت نارسانیهای " مقاله " موجب شد که علی‌رغم تلاش برای نشان دادن عناصر مثبت مقاله  
رفیق، نقد سیمائی منفی بیاورد • این سیمائی منفی نباید این تصور را پدید آورد که تلاش رفیق صادق برای  
نفسی باورهای دهنه فاعد ارزشی یا کم ارزش است •  
درنقد حاضر همچنین کوشش بعمل آمد تا " ارزیابی " توقف درنیمه راه " ارائه گردد و فاصله  
با نظر بدبینانه ای که مقاله را " دهنه در لپاس تو " میدانند حفص شود • معالات آینده رفیق صادق قطعاً  
نشان خواهند داد که کدام ارزیابی به حقیقت نزدیکترند •

الف - مومنیسی

خرداد ۱۳۶۷